۱۲

۱

۱۹۳ – ۲

۳ جلد است

۱۸۵ ت

منشآت مقرب الخاقان میرزا احمد خان و دیباچه که بر بیاض نواب شاهزاده ... میرزا نوشته شده است

بسم الله الرحمن الرحیم

حبذا این بیاض دلارا که شاهد نوشته‌های پر و بال است از جلوه نگارین شهپر نقش و نگار گشته و
طاووس پر خط و خالی که وقت صفحه گشائی از اوراق رنگین چتر طاووس نسخه مجموعه الفت
پرورش که شیرازه بند اوراق دلهای پریشان گردیده و محفظ دلبری که بیاض گردن حورها
دستان تعلیم خط با طلای کشیده و اگر وصف ... در نقش نگار نه ورق طلای زر از خجالت
آب شود و اگر از صفای دل روان بخش رقم زنند چشمه حیوان از عرق خجلت بر آید بیاض گردن
خوبان در پیش صفای صفحاتش گردن دعوی نتواند افراخت و سفینه لطیف حورای بهشت بصد دارد
اوراق لطافت سرنوشتش نتواند پرداخت و سفیدی مجموعه‌اش با سفیده صبح بهار از یک
پستان شیر خورده و از عبرت الفاظ رنگینش ... عرق ... افسرده ...
دیده ... الفاظش چون نقطه ... دهان خوبان ... از نقش سرو ناز بست
در نقش ... کشیده و یا محجوب ... سایه سیاه زلف آفتاب جا گرفته و هر حرف

پرورده که در جلوه ناز بر نقش بر گلشن نموده و تا نقش دلربا که تا بر خود در صفحه عالم دیده و نقش پاش
منزل گرفته که مجلس سحر طراز بر بام گردون پریشان طناز بر ساخته و نقش جبینش طلعتی است که
خانه ... قلوب جادو نگاهان ... حرف حالش سرمایه حیات ...
... شیرین حرکات از جانی خالیش طوطیان شکرخا شیرین کام ... از جو ... بخش
... خود ... اگر از حسرت دال زلف ... دلبران ... دال الف ... کشند ... است
و اگر در هوای دال ... ذرات کائنات آذر پرست گردند ... آتش ... اوج
... بر ... ... زلف ... سرت ... نقش
در فردوس ... الکلیه ... نقش ... شکر لبان ... حسرت چشم
... در ... صفحات ... ضمیر ... ضیا ... جهان ... لفظ
... نقش ... سطور ... طاووس ... جانان ... طراز ... طرازان ... و خنده
... که ... ظاهر ... نظر ... از نظر ... غنچه ... نقش ... چشم
... ظلمات ... سطر ... نقش
... نقش ... غنچه ... که خال ... چشم ... کمان ... ابروان ...
هر جا ... که ... غلط کاری ... دامن باغ ... هم ... نقش ... از غیرت ... خاطر ... اقبال ...
... نقش ... از قفس ... قفس ... کوه قاف ... در وصف کاف ...
... که دلبر ... خنجر زلف ... کاکل مشکین ... در تعریف ...
که ... کاف ... صفحه ... ساخته ... از ...

دهان ماه رویان غنچه تبسم باز نبسته از رشک دایره نقش‌اش آلاله با چاک ناخن حسرت دل
شکسته داغ و ارغوان‌اش در اوراق گلگون رساله ایست بر ورق لاله نوشته و با مجموعه ترسلات که
در نقش نگارش جادوی در پاریسه و قلابه غلط کرده از اندیشه‌اش ارژنگ که سر بر میان خود کشیده
با شوخ چشمی‌اش ادا که در هر حور مانده روح از آینه صفحه‌اش از پای دو چشم عاشق نظر بازی است
که از غم معشوق بهار اوری گرانی غنچه با دل طبعش بزادی شوخ چشم‌ها تاج از سر به پا سلیمان زلف لام
انفس اصداف صفحه را لؤلؤ لالات با خلوت سرای خود با عروس غیب الا با غزل بیاضیش
نکهیم است با دیگر نظم تا سر لالا قوام بر ترجیش چون سر از آب و نالد از محبت مال و بر عروس
ارادت بیاض صفحه چنانی غزل را بر خط و خال بینش مطالع و لعل از نثرش طلیعه مهر از آن مطلع رخ و با وصف
صفای حسن مطلعش صباحت صبح صادق از رخ و بر مصرع رتبه بیتش از ابیات لطیفه شوخ نظر
زینت که گوشه ابروی تا ز لطافتش بیت الغزل خوبی مهر نگارش از حسن ادا دلبری و مباهات ده شیوه
دلداری را بدو قافیه انجمن افروز صفتش بس که حضرت والا قدر لشکر شاهنشه نغمه افروزش مخب
مجموعه دانش و بینش سزاوار بند اوراق الیف و قدردانی و دیباچه طراز کتاب دولت و جهانبانی
شاه ظل‌الله آزاده مهرش و پرورش سرپنجه طبع بدایع نگار رشیدش ان بوجه آنکه در دهش همگان که تخص
عالمپناه نظر التفات با نام آن انجمن اینه که چنانکه قصاید و مراثی و غزلیات شهره مثنوی
لیلی و مجنون را در بحر طویل ایران در باب حیات قصص قرب نسخه نقاب از ذات که در الصفحات این مجت
انتخاب ولالا انتقاش محمد حسین و دوام یاد دیباچه جناب گلزار شاه بزاده آقا محمد رضا قلی میرزا
زینت شد . گلگونه حمد که غازه رخسار ورق را از بهار رنگین دهر گلگون نامه و غازه شکر بر چهره ورس

دوار صفحه را بر بستر زرین صورت آرا و مسند آرای جمال چمن حضرت ذوالجلال است که بیشتر تمام آن
در حریم سر ضمنش شاهدیست که هرچند گره از ره دو پرورش به طلا درشت تا شرف آفاقش
در سرو هر بار آن از خط لبای رویش دل از طلوع طلوعش در ایوان از شب چرخ خورشید تکیه گشته نقده
با فرش زر و جامی کعبه زر ناز درش در رنگ بر طره گیسوی لیلی از غیر فیض تا شانه کشش
صنع جمال دست و غرناطه عشق و شهناب صبح و در چمن گلزار صبح الوهیت را نقاب بسازی
با سطه لطف ازل و حلیه آراستگی نقوش تو عروس حور او نظر جلا رواق سپهر صبح با زلال آتش
بر طشت سیمین افق می‌رفت و آفتاب بر دامن جمیش بر شام از انجم و در خط طلوع طلق از دلبر بر سم
تابش بزدن گلاب آب رآب می رفت و بر سر معجز سپهر از دست شکر فضای از شعاع قلم زینت
در طرف صدف جواهر از بال فلک در شهر یار عقد آفرینش و رب آرای کند عرش از رنگ زمین افزود و جمیع
بستر از شب و دیگر لکه و ناموس دل فرشته حور جمال با شیده و شکل طرح از آغوش از پیاله طلای
بیضا را برو ساحل جلال دامنه نور از رعنایی شب گله سر به چشم ترا اندر نشسته شهرت گشته و مهر انور
در گلشن عدن نقش کرده با شرک و بهار دماغ هر روز به فرش به چمن باد و در انجمن شهر و آشکار شاش خیال
زیبا لف انتخاب از رنگ نگار جمال رخ خطش نقش و شعبه در فضای است و در اشک شکر نقش در خط طاق حرج
چهار رکن نگار رنگ بر چهره آفتاب از دواج آبا و علوی را قهات ستی از رشح علت و نفس دست او جلال
مرآلیه از شبه عدم والاصفت کار داد صورت که صبح بیش مصداق صدر کم گاس صدر رکم النقش
سبعه سیاره و کوره و انات است و ربیع مولود فیض نقش‌اش تربع کشتن تفضه ارواح جمله عدم الذی
یکافعم و الظهور و ما لم فطانم من لعب حلق ظلمات ثلث در قصر قصیده تسمی بسمع و اله نذی

جسم و روح را بعد از ارتباط ازدواجست و در غرقاب مناظره وجود و اختلاط اربعه را حسن اختلاط از والطف
جنبش و شیره هر یک به نام دیگری مبدل است و از فصل عیش درخت هر درختی را در جامه میوه شیرین
نشئه و نقد آن اشجار را پیرایه رعونت از دو درجات و غنچه دهان شکوفه ازهار را چاره خندیدن عصمت
از دو سر است **نظم** ز ابر افکند قطره سوی یم ¤ ز صلب آورد نطفه در شکم ¤ از آن قطره لؤلؤ لالا
کند ¤ وزین صورتی سرو بالا کند ¤ و به نطفه را صورتی چون پری ¤ که کرده است بر آب صورتگری ¤ سبحان
الذی خلق الازواج کلها مما تنبت الارض ومن انفسهم ومما لا یعلمون و از آتش و دود و دوش
دوشیزه فکر و گردون و گوش [illegible] جلیه دالا و گوهر گرانبها نعت و منقبت جناب عالی
نبی است که [illegible] کارش [illegible] است و مکون عالم و تولد
بنی آدم از ظلمت عدم [illegible] حضرت مفترض الطاعه او **ست** که بنور ذات پاکش آفرینش را سبب
تا ابد خواستند بودی و آدم [illegible] ¤ [illegible] فرزند مادر خاک و فهرس سلاله
دوران افلاک سید ولد آدم و [illegible] نبوت را شریف ترین خاتم الانبیاء و سید الاصفیاء
علیه من الصلوات ازکاها و من التحیات انماها مادام الافلاک [illegible] و الیزان ... دران [illegible]
داوجها و تحف و تحیات صدق [illegible] و در دو دو در [illegible] در بار دوران درر لعبه فلک خلاف افرازی
طیبه اصلاب جلالت ظهر رسول که [illegible] ذات مقدسش [illegible] اند و شوخ کن فرزند
[illegible] مساوی [illegible] گنبد گردون [illegible] نام برده کیان قصور ملکوت [illegible] نقش [illegible] حجاب
خجلت [illegible] [illegible] بنده [illegible] زوج حریص [illegible] دنیا کدام انصاف
خفته را [illegible] خانه [illegible] نفوس [illegible] مطلق [illegible] وجود حوادث

غنچه [illegible] وارستند [illegible] ماه [illegible] صبح و طوق طلای شمس و حقه زرین مشتری و انگشتری معطر
انگیختن زوج باره افلاک با گیرد غلام زهره و بهرام از جهات عنصری را حق الصدق غرض
از ضرورت [illegible] این لوحه دلکش و چهره آرای این صفحه فسیح چنانکه از حسن [illegible] زن
و چون جهان دلکش و شش از حروف و نقطه رسالت فزای خط و خال [illegible] زهره است
پرورش کثرت آنست که چون وحدت محض ذات خداوند صمد است و فردانیت
ثابت است به زوج الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد و قوام سلسله هستی ممکنات
منوط است به انعقاد و سلسله بقا منوط است و مربوط چنانچه آباء و امهات افراد و از زوج را انجام
رشته علت و معلول موجب حصول عقد ازدواج است و نتایج صور را السبب شد در تولد و نتاج
بقا باد [illegible] محتاج اگر قوت باصره در آئینه خانه چشم در پس پرده [illegible] آغوش جهودی دیده
مردمک دیده به دیده در قبه [illegible] روشن میگردد و تا پرواز شبگیر عقاب شب [illegible]
ایمن [illegible] و قرین [illegible] صبح صادق را در کنار [illegible] دوم
در قطره ابر نیسان در رحم صدف قرار نگیرد در یتیم را در شاهوار تولید نیابد و تا خورشید جهان
آرا از ازدواج سما بصحن صحرا نتابد از صلب کان گوهر [illegible] نزاید [illegible]
[illegible] را بدون پرنده در [illegible] ثمره الفؤاد و نواله لطیف مقدور نیست [illegible] قوه مولده [illegible]
[illegible] [illegible] عرصه شود و ظهور [illegible] هذا المعانی [illegible] که [illegible]
بهار از زلف [illegible] لب [illegible] صبح [illegible]
خنده [illegible] شکر [illegible] [illegible] و [illegible] حرف [illegible] ط [illegible] بهجت

اندرونش با اندیشه صحن عودی مسرت اکبر فته خضرا دراز آستینه ظهر بخش خز طاوس بود و بسط
غبرا در فسحت بخشی غیرت افزای حجله عروس آفتاب خداوند بخت بود و دقم کده صحن خانه از مهر و ماه
مشعلی برانه دخانه مطالع از مناحس بمناقص دور بجه داده و از لعبه ادوار چار بار سر در ماه از هاله دایره
میزد و عطارد قلم برت گرفته خطبه انشا می نمود ناهید چنگ می نواخت و خورشید
هنگامه طرب گرم میکرد و بهرام برسم غلامان خدمتگاری بجا آورد و مشتری بطمانینه علاقه و
درا لقطه افزود سرو برا ایستاده صدر انجمن گشته زحل برای نظاره در گوشه بام فلک رحل اقامت افکنده
چرخ از منطقه تهیه اسباب سور کمر بسته فیقارس زینت افزای بزم تاج کیکاوس بر سر نهاده
وجبار دو کنگ بدست محفل آرایانه ایستاده و لیف حنک روش گرفته اززه قلاب آب برکشیده
و کواکب سبعه از لنگ ساری برکمر بسته با سهمی شفق از خم سهر افشنگان مجلس را آب بخشیده
عوا اصطلاح سیرورالس کتان عرش در میداده و زبانا بان ترانه میکشاد و راس سیر و رهمال می سود و ذنب
عقده از دل میگشود و قلب دل از نشت داده و عقده دم دخر از نجوم تماشائیان معقده ... لبشاد
نهر رود میزد و مجره عود ... رف میزد و کف الخضیب کف نسر طایر در ترنم فارغ بال و واقع گشته
سفینه با ربان نشاط افراخته غراب انداری عفص جناح بطیار رخدمت پرداخته ... رقص میکرد و
بنات النعش انتعاشی می نمود و قطعه الس گیس تار دفت بر زین کلاهان چرخ می نمود باطیه شربت
می ساخت و پروین ... می باتب و شاة المرفوع خودکشی میکرد و اسد از جبهه چار چشم نگاهی می نمود و سهم
با اسکندر در تریزی گشت شاه برای فلک بود و از حسرت تماشا سهم او دل راس الغول با سر رضا
میکرد و ذات الکرسی مرجع فضل الکمال ایت الکرسی میخواند مراه المسلسله سلسله انداخته و صلیب ارا...

زنار

زنار زرین حمایل ساخته بمسک الاذفر غلمان حور و الوان ازدنت رفته و سهیل این بزم را اهلا و سهلا گفته
از پس آرایش ضدین سرشم بافته با خیط الکتان را فرش حمایل قلائد ساخته از بسکه
زینت سرای سپهر شایان تماشا گشته ثابتان از سیارات دوش ... از قلب العقرب ... انداخته
ثوابت هم سیر میکردند و سیارات محو نظاره گشته در مقام حیرت ثابت بودند سپهر از کواکب با هزاران
هم چشم برای تماشا میگشت و خورشید از فرط شادمانی نثار میفرمود و قمر از اتصال نحس زبر پا میگشت
در نقل آرائی بود که اگر بوشه آغوش خالی میکرد و سبعه اصغر سحر با مشتری کرم نظر ... بود که اگر
...لی میگذشت نظر از ان برنمیگرفت آسمان بجه گش آفتاب را که گرم از شور افق برآورده
برای نهادی آماده ساخته و فلک ارواحهای کواکب متقلات از افشان ریخته و برواخته آتشبازی را
هر رنگ شهاب می انداخت و فتیله ها می سوخت و رزم آرائی را ان برطاق سمای اطباق سموات
دار گلگشت ... جرب بندی کرده بمفاد ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح از ثوابت بسیار چراغان
می افروخت لعبت گر جهان از پس پرده شب بازی لیلی از صورتها و عروسک بازی میکرد و شعبده
حاجب شب از حقه صبح مرغ آتشخوار خورشید می آورد و لؤلو چون سلیمان بازی خطوط ...
بنهایت ... از چنبر چرخ مدور برقص و شعبده ... خیمه سپهر ...
انجم را گم میکرد و از نفت ... آتش سوزان ... حقه ظاهر می نمود گاهی از زر ... خورشید را
... مغرب ... مصر افق بر بی می آورد گاهی در چرخ و فلک سپهر کودکان اطفال شوخ
چشم اختران را بچرخ می انداخت و در ... خاک تیره و درون آب را آتش انارچه و سیم
گاهی ... روح ... شب ... آنچه ... انبساط و در ... غنچه و دهان غنچه از خنده هم بر آمد

و چشم نرگس از شوق بی خواب نرفت و غنچه در کمال مستوری بپرده پوشی می آید و شکوفه از فرط شگفتگی از خود

میرفت گل مجمرها در هر گلی زمین فرش گشته و زنبق زرد مع نشسته بنفشه از ادب عذر تکیه کرده و یاسمین

یاس از بی پروایی از انار بر بنا این چمن و سوسن بصد زبان افسانه گفته غنچه بیکدیگر می گفت و شبنم

برای پرورد حسن یوسف چمن حسن یوسف عزیز و زلف عروسان لب زلف عروسان دلارا

سنبل را دل از دست داده و درخت ارغوان بسته که الشان عجوز تمثال از بزم خاص بیدمشک را

فاخته ضرب رقاص چنار پر بت افشان زرد و مجنون لیلی آب خورد و الطرب طرب از او آراسته

گل آتشین آتش می افروخت لاله از شمامه داغ و دل ال سرخ میکرد و صبا باد میزد و نسیم از گلهای شکوفه

نقدی میبخشد و ماهیه از شاخچه‌ها شاخ نبات در انجمن میبخشد سمن از اوراق لطافت غنچه آتش

برگ میباخت عنبر رگ می بخشد قمری و کوکو زنان بیدار و مرغ شب آهنگ شامی میباخت فاخته ار

خود فاخری میانداخت و طاووس از شهپر حمایل الوان می افروخت طوطی طوطی طوطک میزد و هما میان هما

میوه خوش ادای ریطی برطوطه خوش نوا بود و لحن هزار بلبل و عنقا و بسر بود و چکاوک و کبک خوش نوای

و هدهد لها دل میبرد شعله آواز عود و زر نوا قمار آتش گل عود قماری می انداخت و زرد پیر نفر

و سه تار نقاره میزد و لحن مینا بر چرخ میرسید از فرط مسرت غنچه ملابس اوام بعید تمام جلوه گرد هما

از پرواز سعیدی سعالی هادون فرخ بر شاکیان ان عروس بدون نثار بر سر ریشه بر تکیه کرده و اک اک اک اک

سر ورای الحمد کوهای پاپس آرجت در آن محفل تک برنزان و در برطرف نوا خوانی میکرد و هر جا که فلاط

بر هوا می پرانید کوه‌های مکلس حلی از در برگرد و افلاک ولطف شکوه و از جرم از نم مع نازی میکرد و چشمه سار لباس نوحه کی افسر به

از آب شاد ریو نور و هو آن در مجلس هم ایلی در روی عنبر قلمی سایه بود ازچه در بهشت اعلی شیراز حضور برنیا [illegible]

بیچه

و نرگس قرانه و ترکش در خوش نسیم ساحر بدام بیم عشق رد

ختم فقیر محمد صادق ۱۲۱۱

مروارید رفراخته و از اوج نوا بر سپهر و در تخت طاووس جهان افروز جمشید سر و خسرو ار سال

نغمه رها و در سایه ده و لبها از نقارات نغم دار شد گل با نک نشاط و در شاه حجاز و عراق نوروز عرب و عجم

مخالف را مولف دوگاه نغمه مغلوب مالوف داده سحری خارج آهنگی گردانید مقام از نی نوا ستایش

دروا در حیرت بحر اوجاک در رگ صفا هان رها چنبک در رگ نشاط در را پیامها از فرح

در بی شهناز و دهی منفران گله حسینی طرب ترتیب نباخ حیرت حبک زان سینه محمد طرار اوج

حضیض نغمات زیرو بم بچه و چنگ نشاط طلبه در نم ارم نشان قصد نهاد بند لب عشاق بهر دو

نوازه خیار ترنم نمود و بر نکوبند ان رهاوی بدر از دولت گره شاهی خسروان مقام دو بیان

نشاط و شور از شور صباح سامعه و رحمت صباح سر کرم سماع و دوجه و صد سرو دوستان دکش

رقص افلکی دلهای شیرین شمایل لست لنگ رها در حجاز زنجه نغمه سلک سمای ربانک و نوروز را سحر و کرد و سینه

مهور کرد و ن بر سید و غیر عشرت الی مقام بقاء مقام عشیران مقام را و در جرگاه از ازل الی ابد گوش

زمانه نشنیده و دیگر ای بشنیده خزان و رنگ نال در بوش محیط و صدایها و شعر زیر و بم عشق ابداع اروت قبه

سبو در علطیده و باده در خم فلاطون حکم نشین محیط صاف ضمیر صراحی از کف ساقی بلقیس مثال سراب

انده صبح محمر دمن خورا بر آب پیت ز خوش حرمی گلها ز جهان گل بهر زمین از آثار آثار ایتالیا اللهم در رسالت

کفاح مرتبط و در رحمت عقد حرام محفوظ ساخت فلان القاب فلان کله دیباچه وصف نامه که برای جعفرآباد

و چه باد آن فلاک خور و شمه سپاس فرق از خطا بنده قیاس وصف مرتضه الهی و الایی خالق رب

الارباب که در کده عالم حیرت را با ساعت غیر از آن حاک و ماهمه ملوس تنزه دانیده کرد

سپهر و مشارک نور و از عقاد و محبت آن در نقش کاری که از محره بند بر گردن نهاده در خم دانخر گرفت

بحری که از بهار شوقش بال افشان و معلق بان نخچیر اشباه و سینه در مرتبه دایره فلک ارشت
راز صنعتش خورشید است و مصحف کونین برای او دیوان طریق عطفش توشه از آنجا که ادراک از وصف
شکوهش قطعه زمین است از جوی بحر شرب کرده و چرخ پیر در مزرع فیضش دهقان که
با داس هلال خوشه چینی خرمن و رقبات رقبه انام از خاص و عام در ید ملکیت و قبضه اراده
والای اوست آنکه جهات سته عالم امکان در تحت تصرف و اختیار او بدانه زمین قطرات نیسان
زمین سینه صدف […] و مصوب لا انفصام واحد است ذات علوم که پایان […] صدور اسرار
در سیاه و جرام […] معارف و انقیاد در ضمیر قلوب اولیا و بر دو بیان […] شعر مراد […]
من که ملکش […] است و […] نقش شعر […] که […] قسم […] ازرشت
[…] خطاب […] است که […] جهان […] ذات پاک
اوست و […] از […] عدم […] پاک […] صلوات طیبات بر
آل و اصحاب […] مصطفوی […]
[…] است […]
[…] که […]
نشان […] است
[…] صحیح
شرح مولفه دیباچه و خطبه نامه که برکت خود نوشته شد تا از نسخه اسم کتاب و اوان شروع است
فرائد ظریفه حمد و سپاس و لطایف غرر شکر و سپاس که نخبه الدر صدف عز و جاه و تحفه الاشرف

[…] قدس واقف اسرار است که شمسیه از نقاب و قبهات و جهانتاب
رفعت نشست سیارات و ثوابت ثابتات و مطالع افق و طوالع صبح و اشراقات ضیاء انوار
الملکوت بیضا را اثنا عشریه بروج و هیاکل الانوار نجوم و کشف […] دوره جلال […]
خفیه شب و تموجات […] و تجرد مجردات عقلی و […] مفردات نفوس […] از حکمت لایزال
اوست و سبحه […] سلسله الذهب کهکشان جمره الانوار […]
منطق الطیر فهم الدجاجه و جام جم خورشید و مطلع السعدین […] قصه […]
شعری و […] نسرین […] مغرب عقاب […] الکف الخضیب و تاج […] قطایس
میزان […] مسکون و خطوط مصری […] آثار البلاد و […] اقلیم و طبقات سموات
[…] جدول […] شرح […] منهاج […]
[…] اقطاب […] و شرح نفیس […]
و ذخیره جواهر و اعراض و اسباب و علامات عالم اسباب […]
تذکره […] کلیات […]
تشریح […] و شرح فصول اربعه و مقالات سته جهات […] معادن […]
نفس نباتیه و حیوه الحیوان و روح حیوانی […] قدرت […]
تحفه […] جامع […] مفتاح […] لوامع البیان […]
[…] تذکره […] صبا […]
[…]

صنعت کامله در تمهید مبادی رجا شیمه قدم چرخ کهن با شارات ابروی هلال حاشیه حمد مدلول زده
ربنا و انا زینا السماء الدنیا بمصابیح سراج سپهر السراج المنیر ماه و در اس الضیاء و در کمشکوة فیها
مصباح منور نور انوار مع الاشراق خورشید انوار جلالیه شمع کهکشان پرتویست بر عالم امکان
تافته و الواح بسیط غبرا بر کتاب منیر مکتوم مقدر نقش شرحی مبسوط که بخط غبار تحریر یافته صبح انور
در کتابخانه آثارش تفسیر بیضاویست که باب طلای آفتاب در شرح شفق رقم گشته مکاتب
لیالی ایام در نظر قدرت عالم آرایش نظام التواریخی که کاتب قدرت بیاض ظلمت و سواد
ضیا فهرست نمونه کتاب السماء و العالم سپهر از نگارخانه نقش بخار [illegible] رحمت بسته [illegible] از جمال
جمالش [illegible] که با در و مرجان و جواهر تحفه صورت از آبسته اوراق بساط در بستان ازکجا کانه شفقی
دیوان ابداع اوست و دلا در کلیات ذرات تکوین و دانشمند فنون و دنانی از شرایع او در صدف از
غوص بحر احقایق حکمتش دیده نظاره ایست آب مروارید تحفه هر گوهر و در هر گوهر کان کتاب ما تو دلکه
در وصف تمیز او هر دو نقش بعبارات رنگین تالیف گشته خاک تیره را بعد از آنکه حله
خمرت طینت آدم بیدی اربعین صباحا مجمع غرایب و مظهر بدایع صنایع ساخته مفاتیح مغالیق
ابواب جمال بر آیت علم بر عهر کشاده و دفتر رمز [illegible] لطف جمیع در کارخانه کن کنز مخفیا
فاحببت ان اعرف مخزن اسرار او کاشف ساخته و در مدرس تعلیم و علم آدم الاسماء کلها کتاب
علم النفس شناسا با حقایق اشیاء او را [illegible] ساخته و تجلیه مرآت جنان بصحیفه [illegible] ادراک
مدارک حواس و مسالک خیال مرآت العقول قوت عاقله نهج الحق خرد و نهایت الادراک
نهج البلاغه نطق و افصاح فصاحت [illegible] بخصایص [illegible] فرحه لطیفه کامل

اندوختن دانش و حقایق بینش و عوارف معارف و معارف عوارف و تهذیب خصال و تهذیب
مکارم اخلاق بدست قبض او داده و باستبصار بصیرت کامله و عون عنایت شامله و حجت البیضاء [illegible]
و صفای ضمیر صافی از نیستی و فیض افاضه نموده از قاموس قدرت کامله و مجمع البحرین حکمت صنعت
شامله در لغات لطیفه بحار الجواهر القصه زبان آبدار نفس ناطقه را مفتاح مفاتیح ابواب فرهنگ
و هوش گردانیده و به دستور تهذیب در رسم مقرب اصلاح منطق انسانی نموده [illegible]
صحاح از اسقام و صراح از ابهام با زبان شناسانیده تا بجایی رسیده از اسباب سلوک نفس القدس
القدسی مخزن در معارج حق نهی و مدارج معرفت رب العالمی مقصد و اصلی از مقامات عارفی شناسانید
و بر نمط دانش استعداد تحصیل حق شناسانید و منهیه فوائد مند گردیده و فوائد جلیله از طرفه ارزش
سرمدی لا عین رأت و لا اذن سمعت دریابنده و در غرفات دنیاش جواهر زواهر روح و ریحان نفس
در دره بیضای آرایش ولدان مخلدون و نفر قاصرات و حور عین کامثال اللؤلؤ المکنون تواند شنید [illegible]
هدیه جناب صاحب کتاب لک [illegible] اول فضل ختم رسالت است و در تنظیم مفصل
کار او روایت [illegible] قتاب عزرش ان هذا لشیء عجیب و الا اعجاز قرآن
حمید بیش بصیره و دلائل کفتی عهده [illegible] قلم نسخ صحف ابراهیم [illegible]
از تحقیق [illegible] گشته [illegible] لوح محفوظ [illegible] تعلیم او گردیده اگر حرف
پیت اصحاب [illegible] صحاف [illegible] زمان [illegible] موسیقی
داکر [illegible] قضا مطول [illegible] ساعات ارشد
طول زمان [illegible] کشف اسرار [illegible] جسته [illegible]

شدن از قبر وجود مثلث و اگر ذات مقدسش موجب قلب مضرات نمی آمد مضامین صحیفهٔ دوران
و معادن مرتبهٔ افلاک از صفحهٔ هستی عیان نمیگردید و یوم تبلی السرائر که در پیشگاه فیضش قلم تحکیمش زنند
صحایف اعمال مذنبین را الی محشر معتبر نداند و روز یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب که سر چوغاش
قلم از رجال ناعمها برگیرد و حاشیه خط گناهکاران صادره و کتاب مشکیات نجوات باور نداکسی
تحکم از عنوان نعمة الکبری مؤلفش آیه آتیناه الحکمة و فصل الخطاب از دیباچه رسالت نیلش الکریمة
الذی انزل علی عبده الکتاب نمودار شرح نفس منابع اصول و فروع و شمس الافاق از اوج ایش
پیش از انجلای فجر تکوین در طلوع ضمیر منیرش جامع حقایق حدوث و قدم و جوهر پوشش حله عادلیات
کتاب خلق الانسان و حدوث العالم اعنی درة یتیمه ابدی اتکی و نتیجه صغری و کبری رسیده معاد و محبوب
حضرت رب العالمین مثمرهٔ پیشین سرو حدیقه کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین سرهٔ دستیاصیه عالم
عهده دار آیهٔ پیغمبر آدم مغیث الخلق و غیاث الامم بیان الاحسان و کتاب الکرم المنیف
الفخم و هدایة الامة سید الرسل المصباح المنیر علیه من الصلوة ازکاها و من التحیات انماها ما دام البحر
محیطا و الارض بسیطا و الله بر سطوات الشهر مفصلا و عالیس فنون تشبیهات نجاب بالاد [illegible]
من کنت مولاه فهذا علی مولاه لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله که ثبت شأن و خاتم از جوامع
الاخبار رضاعش را آیات و آیهٔ الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی از ازل حاجب الدین
اهتمامش آیت کن لن از خبیر از جمله حیدر و غزوتش بدلالت معجزات انبیا و اولیا از مناقب [illegible]
قضایای فتوحاتش کنایه سیف مسلولش در اتفاق حق ثبت مهمام احتجاج برهان قاطع است و کتب
بدیعه کلامش در تنقیح احکام شرایع اسلام از مطلع کتاب برادرانش زده [illegible] مطهر

چون

عوارف سبحانی از روح ریحان و جنت نعیم اعنی باب مدینه علم که بمقتضای [illegible] علیه الاولیا
رکن رکین و شهرستان ولایت و حصن حصین منیع از اطیب این نطاق زمین و جامع علوم الدین
در تفسیر صحیفه کاینه قدرت منزل عارف رموز نهایه بدایه ازل بروح ذهب الله عنهم
یا الامام الحجة ذو الوجه الصبا هر اللهی شرق الشمسین و مطلع السعدین تعلیم عروض الالهی و کتاب
الیقین سر الله القدیر الی الحسن ابن علی علیه السلام و اولاد و احفاد آنحضرت که شموع خاندان خیر البشر
و کنت مخزنه اسرار السحبه صادق مفسر جوامع آثار رحمت و الجلال اند و کتب رسالت را کتاب
آل متعرفان بحر کیان سفینه النجاه شد و کشتگان ظلمات ضلالت را عین الحیوة خوان [illegible]
بوقت تبیان جوامع جامع انوار تنزیل است و قصور خبرشان و مجمع بیان کشف معالم تنزیل [illegible]
خاتم نبوت خاتم النبیین اند و صدر ولایت رسالت انتخاب ارکان دعائم و ستند و نخبه
خاندان ابداع و عنوان اعلام الهدی و مصابیح الدجی و عروة الوثقی و کتاب الحجه عن اهل الدین علیهم
من لطایف ظرایف الدعوات اشرفها و من الصلوة تحفها ما دامت اوقات النجوم متلالیه
و عدة الشهور متوالیه و مشارق البدر طالعه و لمعات الشمس لامعه و بعد غرض از تحریر این ورقه
و تمهید این مقدمه آنکه چون امر کثیر الفواید که موجب ارتقای ذخیره عقبی و سرمایه ایمان و ثبات
اندوخت و در انوار مغفرت اشراق چراغ ضمیر از راه حساب اعمال توانا فرزندت سینه کامل صحیفه [illegible]
عمر را باعث کسب سعادت [illegible] دیدگان کتاب برقوم که کار را سبب فتح [illegible]
زاد المعاد و [illegible] حال بحر المنافع حق طلب را ادراک گوهر مراد و طالبان [illegible]
منتهی المطلب و مقصد الاسنی و طالبان صراط المستقیم هدایه منتهی المطلب و غایه القصوی درر ادب و فهوم

انهم مسئولون گرفتاران علایق عصیان را باعث شفاعت و رحمت کلمات رهنما و امانتداران ترجیحت را

نجات بخشانید و رشد و ارشاد موجب حصول مقاصد وافیه و سبب حصول مطالب عالیه و مآرب کافیه و هم

شافیه باشد و در عقاب عقبی انیس صالحین و جلیس متقین و در ان خطار ربیع ابرار و منشأ فلاح و مفتاح نجاح

و ضرر ان و مسکن ثواب و میزان حسنات گردد و بحکم حسنات اعمال نمی توانند بود لهذا بنده حقیر محتاج

رحمت رب قدیر محمد مهدی ابن محمد نصیر وقف صحیح شرعی تمامی قرآن مجید و فرقان حمید و جمیع

کتب فقه و تفسیر و حدیث و کلام و غیرها من الفارسیه و العربیه و اللغویه و الادبیه مملکات خود را

که صحف محمدی ذخیره ایام حال صرف جمع و تحصیل انها گشته تقیه الخمسه هر یک که خواجه تقی و بایعات

و این می تواند بود موجب تشخیص عهده و تشخیص الکتاب لاریب فیه خالصا لمرضات الله بر اولاد

ذکور و اولاد اولاد ایشان نسلا بعد نسل و بعد انقراض ایشان الی ان یرث الارض و من علیها و هو حاکم شرع

و بعد هم بر علمای بلده و خصوص نمود تولیت ان را تا الامام بحیات نفس خود و بعد از ان با اکبر ارشد اولاد هم

را علم و افقه بلده بحیث لایباع و لایوهب و لایرهن و لا یعار من البلدان کان متولی و تولیت ان اعلام البلده

علمه شرائط انکه نسخه را زیاده از شش ماه نزد احدی نگذارند و بدون قبض بکسی ندهند و قلم نسخ بر او نگذارند و قفت

انکشند و بسمله الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب و جعل الشمس ضیاء و القمر نورا و الصلوة علی

قدوة اصحاب الکتاب النبی الامی الذی خلق نوره و لم یکن شیئا مذکورا و اطاعته مکتوبه علی الامم و کان

ذلک فی الکتاب مسطورا انا عرضنا الامانة و الشیب الیه السلام بما انزل من السماء ماء طهورا علم

ایها الواقف علی شرائط هذا الوقف انه قد اجتهدت حتی حصلت من الکتب طرفا و ادرته ما حسبها لولوا

منثورا و من الصحف طرفا و ان نظرت الیها لاقیت نضرة و سرورا و لعله اتانا ان هذا و سیمان ملکا و احد

ربوا او ان من خصماء و عطاء منه و ما کان عطاء محظورا فانا و کان طالبوا باغیرا مالا خاصة منهم و قل لهم

قولا میسورا و اجتنب منها و منهم حجابا مستورا و لا تقطع منهم شیئا و لا تکونوا و لا تعجم حیرا بما شرط علیه

فتقعد ملوما محسورا و احذر من البیت و التغیر فان عذاب ربک کان محذورا و ترجع من بغض الشرط

فی حفظ الکتب و شروطه و لا تملکوا ما ظلما و زورا فانک لا تملک موتا و لا حیوة و لا نشورا و انهار الحوض

فیها من جنانک و لا تجعل لها قصورا تبارک الذی ان شاء جعل لک خیرا من ذلک جنات

تجری من تحتها الانهار و یجعل لک قصورا و لا تعجل فی حفظها فتکون من الذین کانوا بالوارد من

من الرضوان و الحور و تجارة و تکون ملوما مدحورا فمن یکها و داها و ظهره فسوف یدعو ثبورا ان کان الله

و را من الذین اذا سمعوا الحق اعرضوا و ولوا علی ادبارهم نفورا فمن اوتی کتابا بالکتاب یخرج الیه یوم القیمة

کتابا یلقاه منشورا و من یحسنه قرآنا فانما اشکوا بثی و حزنی الی الله و ادعوا یا رب ان قومی اتخذوا

هذا القرآن مهجورا و من نظر الیها بعین الامانة و قصر فیها ادی الخیانة فیعاقب یوم القیمة الی الابد سرورا

و یشرب من کاس کان مزاجها کافورا و من رکن الیه و ما رکانها فان جهنم جزاءه و هو فورا

صورت رقم وزارت دیوان اعلی که در ایام خاقان سعید شهید شاه سلطان حسین قدس سره محمد مؤمن خان

شاه و دام الله را بر خان نوشته شده چون زبده و اوان قضا و دولت کارخانه خطر کل شی

خلقته تمام بر رقم طرازی عالیست تقدیر شان جهان نیاز و درین لمع کبری مساله احکام

نامی درین خانه داده عزو شان گذاشته و حکم ثواب خانه آل طیبین و طاهرین و برکت شب و روز

آل طه و یس رشته قبض و بسط امر عالم اسباب انکه کفایت و اختیار ذات بیمانند

ما باز کرده رشته نائب زانی سلطنت منتظم کی بنده محبت هر روز زمان مر بیچارم که هر یکی از

بندگان را است کیش چه گلزار همیشه بهار دولت جاوید اسرار الهی و از چشمه عدم تعهد تکلیف بنده که این آستان
امانت‌نشان نوشتن نامه بوده و سکه سلطنت سیمای آن صف زدوده دست گشاده همام دین و دولت
جسن آن رتبه منصف باشند ایشان را در محافل قرب و خلوت بالانشین سازیم و شریف
شریف و جمعی را هم از جنت آرزو قلمشان نخواهیم چون در این دولت روزافزون ابوان عالم مقتضای
ان الانسان لطفی این راه استغنای چشم التفات بیکران خاقانی پوشیده بود از جمیع کارگزاری خبرا
عمل را بچشم خود معاینه دیده و بحکم آنکه سرانگشت اشاره اقدس که جهانبانان را دراز داشتن از رگ جان
انگشت قدر بر دو کمال عموم دیده اش از ریختن خانه رضامندی جناب وطن و در رگ جلوه‌گاه در نظر ما نظیر ظهوره
للناظرین گردید لهذا احمد خان [illegible] باشد که القاب را که اعتبار نیش ازل [illegible] بر حسب
الحسب دانسته اعتبار بدر منیر از اوج کوکب [illegible] در خلعت شب [illegible] الذین
سبقت لهم منا الحسنی از جمیع حالش نام آن در تو آثار [illegible] و از کنگ [illegible] از جهانش
احوالش چنان [illegible] رتبه علیا و منصب عظمای وزارت و دیوان اعلی سرافراز [illegible]
شکرف و امیدوار بهم رجحان عالمیان سرفراز فرمودیم رقم صادره القاب که در ایام سلطنت شاه طهماسب
که صفره یک قهرمان [illegible] نوشته شده چون پیوسته خاطر خورشید مظاهر اقدس قرار داد
ضمیر منیر مقدس آن است که جمعی از بندگان اخلاص کار و صوفی‌زادگان درگاه جهان‌پناه که جبهه
سای آستان امانت‌نشان را سرمایه سربلندی و افتخار رتبه علیه والا دانسته [illegible] سرفراز
بمصداق کلهم باسط ذراعیه بالوصید [illegible] در درگاه بنده [illegible] آستان عبودیت کرده‌اند
در این سرزمین سرآستان فراخته باشند ایشان را بمزید اشفاق ممتاز و بمضمون عنایات سرافراز فرمائیم

ما صدق اشتغال صورت احوال صفره یک [illegible] و دیوان اعلی که بمیامن
عتبه در چشم برین درگاه بود و جبهه داد ابواب سعادت و درهای ابواب [illegible] ملایک بر آب
انزوده بر سر پاسبان این آستان مقلد قلاده غلامی این خاندان عز و شان
بسان لهذا هشتاد الیه را رتبه بلند لقب ارجمند صوفی درگاه جهان‌پناه سرافراز مباهی و مفتخر
فرموده‌ایم که من بعد این لقب را با علاوه القاب دیگر در ارقام جهان کرده‌اند احکام کیتی
فروز پادشاهی مرقوم باشند رقم طغرا رتبه [illegible] خاصه شریفه که در ایام شاه اسمعیل ثانی
انارالله برهانه نوشته شده از آنجا که ناظم کارخانه قضا و قدر نظر ناظر بر [illegible]
رتق و فتق امور جهانبانی و ضبط و ربط مهام کشورگیری و کشورستانی را در دربار جهان آرای نواب همایون
ما واگذاشته و نظام کارخانه عالم امکان و رونق افزای مهمات معمور و در این حالت ابد قران
بذات کامل الصفات اقدس حواله داشته تخت فیروزبخت سلطنت و دولت دار ایران الحکومه
میمنت مانوس اشرف ارجمند دو بهیم فرمان دهی و حسن فرمانروایی عرصه جهان از ادراک مبارک
اقدس سربلندی کرامت کرده وز فیض جهان پیرایش مراحم سیدی عالی شأن بی اندازه اوت و خرمی در
حدایق قلوب عالمیان پدید آورده چشمه سار لطف ازحد افزون ظل اللهی آبیاره بر روی کار افتاده
ما شکرانه این موهبت عظمی سپاس کردار این عطیه کبری بر ذمت همت ملک قدر خسروانه لازم
فرموده‌ایم که هر یک از بندگان عقیدت‌کیش را در دودمان صفویه شان و غلامان خالص خاندان ولایت
پناه که از اخلاص پیشه بیگانه و بنده آستانه دولت صوفیگری را اخلاص خود اثبات نموده این
آستان سدره اساس مانند بارقه بدر منیر شعشعه مهر عالم‌گیر بر عالمیان ظاهر ساخته مصداق صدق

غلام [illegible] درگاه

وجوه نوشته ناظره را رهبا ناظره از آن وجه سرخ روی درگاه جناب رب العالمین رسیده آل طه

و بس باشد ایشان را منظوقه در فضا و مکان اعلی رفعت گزین مدارج علیای قرب سلطانی

و مورد عنایات بیش از پیش خاقانی فرمائیم با صدق اقبال صورت جلال سکوه ال محمد خان الملقب

ملقب بشد و اصطناع خدام آستانه مقدسه منوره متبرکه است که مرتبه از صهبای فیض بخش

ایالت والای بشر ابا جرعه نوش چشیده باشد و دل بایاری منصب ارجمند و تحلی بشکر بهم آغوش

بوده و از دامن صبا اولیای آن آگاه از طلوع نیر جهانتاب دوده و ظهور سلطنت کشورستانی

زاب بهایون مات و در اسم گرگ و تعقیبت و دولت و از بشان منصب جلیل القدر نظارت

بیوتات سرکار خاصه شریفه سرافراز فرموده ایم که مانند مردمک بصر از دروی امعان نظر به شغل نظارت

اقدام نموده و طرفه الفی خود را معاف بدارد رقم نظارت باغات و عمارات شهر اصفهان باسم

میرزا مهدی کوکب چون اراده ملوکانه بزینت سرای جهان و معماری معمور این خطه ایران قبه

چرخ نمونش پایه آلت خشت و گل را فرو نشسته پیش طاق رواق افلاک شمسه زرین خورشید و صحن

سیمین کواکب نگاشته آیینه خانه سپهر زجاجی را به نقوش و تمثال صورت اختران آراسته و

نشیمن خاک را که عمارت بانی افلاک است بحدائق ذات پرآسته بهار از آبدان جویش گلهای بهار

باغ عناصر را بصنع کاری رنگ آمیزی نموده و مهندس تحقیقش بنیاد والا زمین و زمان را بسیط

زمین را مسند قوی بنیاد و قلم سبعا مشیدانه و اهدای مناظر بکشیه سرخ این دو خجسته قصر

این جلت والا اساس کوکب قصر سپهر و شبیهان ایوان سلطنت کبری را رفیع تر از طارم ماه و مهر ساخته

و از آنجا که این عمده عظمی و شکر از این مرتبت کبری نوبت همت شاهی لازم فرموده ایم که هر یک از

رنگیشان را که در سر زمین مرتبه کیانند سرو آزاد ثابت قدم و در جوهر ذات تحفه با اختیار توأم

باشند و امثال را فزای سرسبز و سربلند دوام و نور عاطفت و عنایت بهره مند سازیم

از آنجا که مصداق احوال شاهچال سکوه آل میرزا محمد مهدی متخلص بکوکب سیمای مرتبت و ضمیرش

بگانه کتابه نوشته و بنیاد و عمارت وجود وش آب و تاب رنگ نیک اعتقاد و سرشته است از ابتدا

علاء نظارت بیوتات و عمارات مبارکات دفعه در اصفهان حسب بنیاد را که نمونه ارم

ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد است شاید که مفوض بمرجع فرموده ایم که طرفه الفی را علاوه

نظارت عنایات فرموده شرف وسرکاران صاحب اهتمام و سرامدانی که این مقام و معمارات

مهندس طراز شاخ و سنگ تراشان فرهاد تیشه خارا شکن نقاشان نازه پرداز و کار کنان رنگ نگار و بنیاد آن

صنایع پرور بدایع کار رشته را بیمه صاحب اعتبار بهار عمارات و باغات دانسته و در عهده شناسند

رقم صدارت ممالک محروسه باسم میرزا ابراهیم چون نیر تابنده الطاف سروری

صدر ایوان گیتی افروز این دولت ابد پیوند و عنایت بی اندازه اسباب کامیابی کارپردازان جناب

جهانگیری جهانبانی را بر ارباب مراتب صدور و امارت ترجیح داده و قرین حصول مطالب

بایستی از این عهده عظمی نوبت همت علیا لازم فرموده ایم که در تأسیس اساس دین مبین و

تشیید قواعد ملت متین کوشیده و توجه فرمائیم که حدیقه شریفه اهل الله را به ریاض جنت

رسیم و سرابستان ملت بیضا به آبیاری حسن سعی رشک گلزار ابراهیم گردد و از آنجا که حصول

این مرام منوط بمنصب و تعیین جمعی است که از فروغ انوار افق شرح له صدره للاسلام فخر صدور زمن

رتبه بهره مندی و در مراتب دانش و کمال الیه والذین اوتو العلم درجات رفعت از افراد اهل خطاب

الوان

مزیت و شمال شوق و مراتب مرداشته باشند از ابتداء فلان عالیجاه فضلای را که ماصدق مثال
حال نیکو مال و بود رتبه بلند و منصب ارجمند صدارت سرافراز فرمودیم رقم ایالت ابیورد
باسم محمد خان افشار چون مرحمت بی نهایت و مراحم متعال قلات خدا آفرین این شوکت خداداد با قلعه ذات
البروج فلک قرین در متانت و استحکام مشابهت چرخ برین و در عرصه صولت قاهره ابیورد و کم از ان در ستم
کم از زال و دل اعدا از تیر دل دوز و سنان جان ستان جانکاه شان امید دولت نادره همیشه دل مشتاقند
ما بر شکرانه این عطیه کبری و موهبت همت علیا لازم فرموده ایم که هر یک از نشیبهای راسخ العقیده
که آثار رفیعه از معارک نبرد ایشان از وجه جمیع عیان و بوجه حدت شعور از بارقه تیغ ایشان نمایان باشد
ایشان را بهر باب درجات شایان فرمائیم از انجا که مصداق اشتغال حال نیکو مال ایالت
و شوکت پناه حشمت دستگاه فتح خان کوسه احمدلو افشار است که در قابلیتش تا بر کمتر
رتبه نواب همایون اعلی موصوف است و قابلیتش همه از جنگ آزمایش کارهای سزاوار آورده ابدا
بکمال چون ایالت کل ابیورد و قلات با محال تابعه با وثوقت و منصب خان [illegible] مرحمت و
فرمودیم که سال بسال ایالت رقم حکومت دشتستان بنام [illegible] عبد اللطیف خان
چون من الطاف خداوند لطیف دشتستان ائینه دولت دارا از نمایش جلوهای کارگزار [illegible] قلعه دارم
و سواحلی بحر زخار این شوکت عظمی [illegible] بخشش و فیض [illegible] ائینه اهل عالم مینمایند [illegible]
این موهبت عظمی و موهبت همت علیا لازم فرموده ایم و هر یک از خواص [illegible] نیکو روش [illegible]
صد افزایش را که [illegible] رسیده و در هر امری از معاملات [illegible] تجربه اند [illegible] باشند
مراتب عالیه بهرسند و بمناصب مناسب سربلند فرمائیم تا باین وسیله [illegible] نظام مهمات

ولت محصلی [illegible] حق خدمتگذاران بعمل آید باشد از انجا که مصداق اشتغال حال نیکو آل
ایالت و شوکت پناه حشمت دستگاه عبد اللطیف خان است از ابتداء فلان او را رتبه ایالت
دشتستان و شولستان و قبول [illegible] سواحلی و بنادر سرافراز و مبلغ فلان مواجب و در وجه تیول
رقمی که بمیرزا محمد خان بیگلربیگی هرات در باب ارسال خلعت نوروزی [illegible] ایالت و شوکت پناه حشمت
و صولت دستگاه عالیجاه امیر الامراء العظام نظام الایالة و الشوکة و الحشمة و الجلالة و الاقبال بیگلربیگی
فاخر بیگلربیگی دار السلطنه هرات بیکرانی توجهات خاطر اقدس غرامتیاز و درجه اختصاص یافته
بداند که جشن نوروزی فرخنده در زمان فرخنده [illegible] خسرو انجم نقطه [illegible] بزم آرا اصحاب
شغل [illegible] هر یک از [illegible] [illegible] و نامیه با پیرایه های الوان در نهانخانه کون بعرصه ظهور میرسد
و هر یک از [illegible] از [illegible] ساحت گلزار با نواب شجر توبه [illegible] آینه از نقشهای صنع
الهی که [illegible] ملبس از بر دوش و دست [illegible] نرگس [illegible] [illegible] مبارز [illegible]
امال هر یک از قیت [illegible] بهار لطف همایون [illegible] نظم [illegible] باب [illegible] قلم [illegible]
و قامت اخلاص را بلباس [illegible] در مجلس [illegible] جلوه داده است چون در ساعت
[illegible] اقدس مجرد [illegible] بر انجم [illegible] لهذا [illegible] خورشید [illegible] فیض [illegible]
[illegible] محروم [illegible] خلعت [illegible] [illegible] انجاه [illegible]
[illegible] [illegible] دوش [illegible] نماید [illegible]
خاص که در بار [illegible] روز افزون است [illegible] سپاس [illegible] نوشته [illegible]
[illegible] نظم و نسق مملکت [illegible] رقم علاوه القاب که در ایام سلطنت شاه طهماسب بمیرزا محمد [illegible]

کیلان نوشته شده چون منظور نظر اکسیر اثر اقدس همایون خاطر خورشید مظاهر اقدس
آن است که هر یک از بندگان آستان امانت نشان خاقان زادگان درگاه عظمت مثال
در دایما شاید اخلاص کیشان در پیشگاه حضور نقاب خفا و حجاب اختفا از چهره گشیده حسنای
دلارای حسن خدمتشان را بوجه حسن و طریق احسن در منظر نظر اقدس جلوه بیان نموده
مصداق الذین یعملون الصالحات ان لهم اجرا حسنا در این دربار فلک تمثال از یکدیگر
حسن اعمال شایسته ارزش و نوال باشند بنابراین از مقربان حضرت شاهی ذوالفقار خان
بسط گردون مناط پادشاهی و مزید عواطف و عنایات خاقانی الطاف سرافراز و مباهی فرمائیم
مصداق انجمال حال و مآل میرزا حسن وزیر گیلان بالقابات که به نیابت از وزارت زمان
قرب حضور همایون و ارکان عالیان فیض خدمت همیشه مقرون می بود چون در این وقت او را
بوزارت آنجا سرافراز فرمودیم بلقب ارجمند مقرب الحضرت العلیه العالیه که مخصوص
مقربان با اقبال درگاه و برگزیدگان این آستان عرش بنیان است ممتاز و مفتخر فرمودیم که من بعد
این لقب را در القاب او در ارقام مبارکه و احکام قدر قدرت قضا انتظام می نوشته
باشند رقم اضافه مواجب میرزا محمد صندوقدار چون از روز ازل که گوهر آفرینش
که بطراز ولهٔ مقالید السموات والارض کلید قبض و بسط امور جمهور در کف قدرت و دست اقتدار
خدیوان دولت روز افزون جهت بروی نواب همایون ما گشاده و از خزانه عامره که خزانه گنجینه ایجاد که بعد از آن
رخصت مفاتح الغیب مقالید [illegible] بکار [illegible] داده و [illegible] شده است مفاتیح
مخازن سلطنت روز افزون را بدست کفایت [illegible] داده بذمت همت والا لازم فرمودیم که هر یک

از چاکران

از چاکران عقیدت مند که گوهر گرانبهای اخلاص را در صندوق استوان سینه مخزون
و لؤلؤ لالای حسن اعتقاد را در قلاده [illegible] بها رشک فرمای در مکنون ساخته باشند ایشان را
برایای خاص ممتاز و بعواطف گوناگون سرافراز فرمائیم از آنجا که مصداق انتقال عزت
حال میرزا محمد صاحب جمع خزانه عامره است که همیشه از کمال [illegible] استشمام رایحه
اخلاص شده [illegible] مبلغ [illegible] مواجب او فرمودیم که از روی [illegible]
خدمتگذاری قیام نموده نقش درست اعتقادی را بر صفحه [illegible] رقم
اضافه مواجب میرزا صاحب جمع قورخانه مبارکه آنکه از روزی که در صحیفه لطف قادر بی همتا الای بخت
بلند رفعت اقبال فروزنده اطراز [illegible] لباس رعنای سلطنت و فرمان روائی
مطرز گشته و در کلاه سروری دیگر [illegible] تاجداری بارونق اکلیل فرقدان را بر تارک ترک
فلک سای [illegible] بذمت همت والا لازم [illegible] هر یک از چاکران عقیدت مند که شخص
اخلاص کیشان را بخدمت شایان روز بر چاره شب [illegible] و در لباس [illegible] حلیه [illegible]
صد رنگ خدمت [illegible] باشد ایشان را بعنایات شاهانه سرافراز [illegible]
[illegible] صنعت اعتبار فرمائیم بنا بر علیه [illegible] جل صاحب جمع
قورخانه [illegible] مبلغ [illegible] مواجب او فرمودیم رقم [illegible] با
[illegible] چون از روزی که [illegible] و چون عنایت [illegible]
سلطنت و حکمرانی به دست طالع فیروز [illegible] تخت جهان افروز
همایون ما [illegible] بذمت همت والا لازم فرموده ایم که هر یک از بندگان [illegible] اخلاص را

آوازه کردن جان رسنده که از این دولت ابد بنیان را لشی ضمیر حرودیت توامان گردد باشند
ایشان را از عطای خاص سربلند و از عنایات شاهانه بهره‌مند ساختیم لهذا از این بنده اظهار
کرده مبارک که در اوراق رتبه مهرداری سرافراز فرموده‌ایم که مهر مبارک را حضرت نجیب حسن اعتقاد
ساخته خود ازم امر مزبور قیام نماید رقم کرد معجز نگار شیخ الاسلام دارالسلطنه اصفهان شد علامی مولانا
محمد زکی که مداومت نموده که با اهتمام دعا ابد باید پیوست مصحف پذیرفته متممه از ظفر گردیده
و در این اوان فیروز نشان که توفیق ازمیان شیخ هرات جهت ذوالفقار را ابدا
اعلا لوا است بعد الخوانی الغرق تیشه اکل شیشی از حسن خجله و افاقه قصه هر است بعد
مفخر حسین بن مصداق استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله حضرت دست غازیان را فرا پیش
و از قصه هراسی که کاب جنبه خویش کرده مفاد است که صید را چون اجل آمده صیاد و چه
بامداد و ذوالفقار آمده که شاید بیماری که مکرر از دم تیغ فولاد دیگر شمر طالع غازیان که جوهر
فنه باس شدید و منافع للناس لزال پیدا و تصویرش در عالم رسم چاک امکن مقلوب اعداد است
مجاز بدر بعد با خاشاک راه رسیلاب حباب خس که در رقاب بندند از آنجا که بخت پاینده آیات
حضرت داور معدوم آنچه بیش پرتو عنایات آیات فتح و ظفر طلیعه لشکر منصور نشان فتح قرین
و مضمون کریمه وانه یحکم بد لم تر هو پیاده پیغمبر خسرو خویش اقبال و سرورش انتم الاعلون والله
معکم و لن یترکم اعمالکم یا نهاد مهیا بان پای ساعد افراز و حیطه حقیقت سعادت تعالی ابعد آن را بر گشته
بخت را دلیل آمده کاروان وجود ایام آمده صید دلیران شکار را انشته همراهی عنایات سبحانه
با افواج قاهره ظفر مناقب کتاب لما حق وا سیف مهزوم بصیر بما الله مرالغشوم کتاب گل

بجای خود تکیه کرده با ذن سلطان اقلیم ولایت وارث شاه دین موسی الرضا علیه الالف التحیه و
الثنا از کوس فتح و آیت خود زرم ساز لنسبه اداء و الوای کشور گشای گاف فرس سرحد
از ارض اقدس حرکت واقع شد اما چون از این لشکر کشی و جنگ جوی و سپه آراید و جهان نوید
خبر این امر دو محنت که شمع جهان افسرده در مصطفوی مهوا ادارت شکوه حمایت الهی از فضل هم
فن مصون ماندن کاف شایق که بهین او نیک جناب خلق اند از انظار قهرمان قهرامانی موسی
کارها کلاس طلوع الشمس متحده در عرصه گیتی رواج یابد به قرار داده که آن علم علم که نگان سپاه کشاینده
و طلیعه قضای سبحانی اند لازم است که چنانچه لشکریان بنیاد امن الباب گفت مصرف نال
در راه دین مبین ذخیره اند و زر سعادت سپاه شده است نظر فقدرت و قدرت در آن دست اعانت
ملبس در مهر او محلی فوج جبره و دست و عاکر لشکر خصم افکن و سپاه دشمن شکن مهتراران منیب الرایه
و یاوری غازیان نصرت پیوند با نیمه فی الواقع همه گشتش الباب فتوح اعدا را از قصیلات غفلت دیدی
به سیاری دست و عالی القضا میسر و برکت انفاس همیشه پاس الی فرقه خوش شناس اسباب
نصرت و ظفر در نگاه جمعی حجره گرانه چنانچه گذران قضا را است در ایام ولیا لامر که تمامی قضا سر ایشان
مسلمانی در دو وقت ها که در معرکه جهاد و نفس مرد برابر فوج دو دانه جمادت و ت است صبح در است
جوش رمان شهادت با خزانه تیر نشاط و خنده دافه سهام بلا سپاه شده و سهم الغیب آتش ها در ظلمت شب
از سپر زنده صبح بر بن گذشته به هدف مراد کارگر می آید با شادی ضرب الحجر خیار کرده اعدا را ابد آب
سر سپاه نهند و تیغ تیز سر قدرت روزی احوال کشی سنگ عشقان طعام ها ثابت داد کرده سر
گشتگی مرا نهند از دم شمشیر لا سیف بسر اول خصم را چون به شمشیر از جا رفته و چهار صمصام همت ایام

حیات عدو رعیت کیش اختتام نماید در مساجد جماعات جمع و در صباح و مسا تو سپار دعوات اجابت
سمات جویند و فتح و ظفر را از شراب طهور و عالم فریب خسته شخم سور و آیات طیبات فرقان
در صباح متهجدان صوامع لاهوت مفتاح کنز الفرش ملکوت آن طریق استفتاح جویند
شاید الضمیر و پیش افغان را بر نیاز و فی تائید الهی دولت سرپنجه و ختم افاق بستر بر انداره و خاک عرصه
ایران را باب شمشیر آتشبار بدخواهان از لوث وجود ناهنجار بدارند **رقم مبارک [illegible] سلطنت به**
میرزا محمد رضا [illegible] رسید اکنون که [illegible] ذات العظام میرزا محمد رضا [illegible] و [illegible]
[illegible] مقدس معه به توفیقات الهی موفق به توجهات خاطر عاطر اقدس مطمئن باشند که در این نهضت
[illegible] ایران بذات شریف نواب کامیاب طهماسب میرزا اختصاص داشت هر
روز امری حادث و مصلحت سنجی کارگزاران دولت مسنوح حادثه را افشا میکند که مقدم خراب
راحت را در خواب [illegible] و از عدالت شان نظر از کرامات رحمت میکشند صغیر و کبیر
از کلزار شوکت آن کاری گل دست حسرت بر سر میزنند و بنا و بنیاد از جای جسته تا لاله جگر خون گرفته
[illegible] و تلک الایام نداولها بین الناس مصلحت و گفتش عظمای قزلباش [illegible]
حق شناس توکش شیخ صفت سلطنت از قامت اقبال نواب [illegible] که [illegible] سلطنت و [illegible]
[illegible] در [illegible] مشاهی [illegible] ارکان [illegible] نواب [illegible] القاب
بحضرت کردون مهد فرزند ارجمند سکندر تخت سلیمانی تخت مظفر کریمه [illegible] و [illegible] مظهر [illegible]
در فضا و معانا علیا ملک دولت را وارث سلطان ابن سلطان شاه [illegible] اعلاء [illegible] جهان
هم [illegible] قرار یافته [illegible] و نار و ممالک محروسه [illegible] و [illegible]

١٦

کشورستانی دغره ناصیه جهانبانی از آتش مذرق [illegible] اقدس تجدید ترتیب
بسق الالقاب معین گشته خوانین [illegible] حضرت قدس [illegible] مضمون [illegible]
سطاع را در مجمع عالم کوش [illegible] و کوچک [illegible] ساخته [illegible] شریف را از این [illegible]
دل [illegible] زنستبشر بالطاف الهی مستظهر ساختند **ذکر [illegible] خان [illegible] در باب ابراهیم**
خان [illegible] شده بجاه [illegible] خان [illegible] پدر خود در باب اخوی ابراهیم خان [illegible]
[illegible] چون [illegible] در [illegible] وقوع [illegible] که قضای آسمانی بوده [illegible]
دل [illegible] الست من بعد زبان قلم [illegible] که خود [illegible] که [illegible]
حمیت [illegible] والکذارد [illegible] که [illegible] نام [illegible]
در معارک جنگ کشش و کوشش بقدر امکان در کار است اما بعد از آنکه [illegible] تیغ [illegible]
[illegible] موجب حالت [illegible] که [illegible] جهان [illegible] تقدیرات
الهی [illegible] چرا که مضمون کریمه و ما النصر الا من عند الله [illegible] ارباب
فتح و ظفر [illegible] مقابله [illegible] تا [illegible] و [illegible] دست [illegible] وصف [illegible]
از [illegible] و [illegible] اما [illegible] اقبال
و اقران [illegible] و شمع [illegible] کردن [illegible] تسلیم [illegible]
[illegible] حرف [illegible] تیغ [illegible] آتش [illegible]
[illegible] در [illegible] نام [illegible] کاش [illegible] انفعال [illegible] چنین [illegible]
[illegible] حالت [illegible] بجهت [illegible] چنانچه [illegible]

من الشمس است که سپهر زرین لوای مهر بعد از آنکه از معرکهٔ سپهر با تیغ کشیده رو برتافت
میگذارد و از رنگ زردی زمین فرو میرود هر وقت که رایت جهانگشا از مرکز قطع نصف
النهار منحرف میسازد از فرط شرمساری آفتاب عمر خود را قریب زوال می‌بیند هرچند که بنا
بر معاهدهٔ مذکوره عالی تیر پیش رایه واردی آنکه هرچه لازمهٔ شکست باشد و می‌توان گفت که چراغ شمع
آستانهٔ این سرمنزل از جنود سپاه غنیم شمرده نتافته و لیکن سخن در این است که با وصف اینکه
مکرر از جانب ارباب جنگ روبرو ممنوع و از رواج سد خاطر الهام مآثر خطاب با ایراهیم العوض
ان بدان اواسم سمع شده و بردبار رضای فرمان معلی مصدر بسته و جهد و قضای گشته بایست به
رنجیده و لیکن طریق مصلحت بود تا از رضای خاطرها بر وفق ارشاد و رعیه در این صورت که با
منع اصرار اللدرین تابع مدلول راهی شده با همین نکشته طغیان و تیغ را نسزاوار دیده بکشش
و از زیان ثمر حال چون الحال در مقام شفاعت و التماس در آمده و حسب المسئول الحال و اینکه
زبان قلم را از زدن او ممنوع و کوتاه و بهمان انجاب تقیه اوامر را منتسبان سبب خیر هستیم

رقم مبارک که قبل از سلطنت بممالک ایران غرّ صدور یافته است

آنکه کلانتران و اعیان ممالک عراق بموقعات زر و از موقوف بر توجهات خاطر علا مستر
بوده باشند که از انجا و بر بدرکات عنایات ابر و در شیع مملکت ربقان دولت عالیه ادرش
شهرها خاصیت نزول برکت سعادت قرین را بحیث حضرت ظل حضرت و چوش اقبال بریش را
سرداری ضمیر پیروان نذری بیروی بخت قریر را در کش قلع بیجاه و تیغ دیگر است در این اوان
میمنت نشان حوطف فلک منتان اقاغنه بیراک هرات را که از رزم شمشیر جانبازان غضنفر فرجام دلاوران

از د

از درگاه ما همه جور سه شهر فرت من قسوره و فراری مصداق دخیل التمام ما نعیم حصه و ما درقلعه هرات
متحصن و متواری بودند مغاد و تقذف فی قلوبهم الرعب گونه احوال تبدل و فحوای زلزلوا زلزالا شدیدا
ارکان صبر و قرار زلزال یافته از شدت جوع جگمان و از خوردن زخم سیف بهشیمان یا امان آمده
ما نیز مضمون ان احد من المشرکین استجارک فاجره و مدلول احسن العفو عند القدرت نطافه
امان دیگو چه ان ز قلعه هرات فرمان دادیم و از شصت هزار نفر زور ایشان آنچه تا حال در عرصه
فلاکت و ورطه هلاکت بوده مثلا با خانه کوچ کا نهم حمر مستنفرة فرت من قسوره بممالک خراسان
آلمان رو شهرها فرستادیم الحمدلله تعالی تا شیند نوری فتح قلعه هرات میسر و تمامی بین مرزبوم
با طوایف عجم قشه هاراکه با طایفه افغان درمید و بزودی مطیع و منقاد گشته طوق اطاعت ابدالی و غلاده
خدمت فرمان برین گردن افکنده و در وصول این احوال بر انجام مهام هرات قرع مجلس دریکشان
صدر علاس ما رسیده که بفرخنده و ورود و امرشهر الحجاه محمدرضاخان عبدالله رسید شهر بسته جا این
دولت ابد پیوند ایچنین قرار یافته که ما بین ارواح و الاحضرت ذوی الاقتدار بر این رو از طرف نو لیش
تعلق داشته باشد و این مصالحه در نظر ما حکم نقش بر آب و موج سراب دارد و از آنکه مقصود و صحیح
استخلاص سرکار ابدالی بود که مطلق آن نحو شده و آن امر اهم در ضمن صلح منبرح و مذکوره شده
و جرد و مثال را بندگان گه تبا ثبه کرده کار و بر تبه رسانی رفته با شیرم برای همین است که مقتضای
کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته در ضعفا منه شرکا نیز دارد ستیمی نفع رعایا و رفاه را
از نتایج مکارم طبع فرشتهٔ وی لایق می‌دانیم که با وجود دشمن و رضای خاطر خصم علیه ستیش
با بستیم که الحمدلله و قوه دمرزن زارا عاوی روزانه سرد ولت اقبال سر زنجیره و صنف مدار الی قوی و غلبه از

به حکمت اندیشی شاهنشاه لم‌یزل مربوط میساخت درین اوان سعادت نشان که مقتضای و تلک
الایام نداولها بین الناس مصلحت منجر کارگذاران تقدیر اورنگ جهانبانی و سریر سلطنت
و حکمرانی ذات اقدس اعلیحضرت گردون مهد خجسته عهد فیروز بخت فیروزه تخت مظهر آثار
و آتیناه الحکم صبیا مظهر آیات در شاهنشاه مکانا علیا آنکه شخص مقدسش در کودکی چون طفل نصیر
عن قریب [illegible] دیده دولت در وجود اقدسش دیده کار نامه مهر انور کرم جهانداری و مملکت پروری
انتظام ملک و دولت را باعث کشور دین و دولت را وارث شاه عباس ثالث [illegible]
عمر دولتش [illegible] آرایش پذیرفته روش [illegible] دو وجه و فارسی نام [illegible] آن
فرمانفرمای [illegible] ناصیه جهانداری رفت کرده ضلع ناظره قباب [illegible]
شال و سرکرده کان [illegible] آن شفقت و مسکنه مبارکه درسال [illegible] که حکم نمایان
[illegible] با این تمام استقبال و خلعت [illegible] اعتبار و تقسیم
اشرف [illegible] مراتب ضابطه و دستور مجلس جشن [illegible]
سرکرده کان را باشان [illegible] اعلیحضرت [illegible] نفقه و سکه [illegible]
[illegible] طلا و نقره [illegible] آوازه در خاطر خاص و عام [illegible] پذیر
[illegible] اندازه کرده حکم [illegible] باطراف ممالک [illegible] فرستاده [illegible]

ذکر گزارش [illegible] مجلس [illegible] آنکه [illegible]
از قبل [illegible] عنایات [illegible] توجهات خاطر عالی [illegible]
[illegible] فضیلت [illegible] اختصاص [illegible]

و چون مرتضی [illegible] از آنجا که فرصت که کریمه فاذا جاء الخوف رأیتهم ینظرون
الیک تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت فاذا ذهب الخوف سلقوکم بالسنة حداد او شحه
علی الخیر مصداق حال ایشان است [illegible] از رحمت [illegible] و طبع غیور است
چون [illegible] رضای جناب [illegible] مخالف مصلحت دولت ابد مدت [illegible]
لهذا [illegible] طواف روضه [illegible] طواف حضرت امیر
المؤمنین و امام المتقین غالب کل غالب علی بن ابیطالب [illegible]
[illegible]
[illegible] علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیة و الثناء
[illegible]
کوچ برکوچ عازم کعبه مقصود [illegible] و لا تقولن لشیء
انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله [illegible] حافظ [illegible]
[illegible] الخف [illegible] و هر کس [illegible] از حوزه اسلام خارج و [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]

ذکر [illegible] آنکه نایب السلطنه [illegible]
[illegible] خاطر عالی [illegible] اختصاص یافته [illegible]
[illegible] مصداق تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء [illegible]
[illegible] من تشاء و تذل من تشاء و

الطاف ربانیه کافه دوستان را بمکتوبات اشتیاق برنجح و افزوده شغف [illegible] را کماکان درباره او
معروض داشتیم اما استعلام حق الله [illegible] کما لشن داشت زیرا که وظیفه ایشان دعاگوئی و شکر
سپاس و ذخیره بنیاد زاد معاد ایشان کتاب الله و مصحف جامع جوامع آیات دوام اشتمال
آن فضائل مآب که عارف حقایق و واقف دقایق معانی پسندیده آنکه ایشان فضل الله
در حجره مدرسه افادت بنشر افاضه مصابیح افضال قیام و در حدایق الحقایق معارف ریاض [illegible]
عوارف ترویج کافه قلوب شبستان ضمایر خاص و عام مخمر و در ادای نشر علوم دینیه طالب علام
دین پناه شوند تا منفعت من اسلم وجهه لله وهو محسن فقد استمسک بالعروة الوثقی [illegible]

رقم آزادی [illegible] از علمای که از جانب مرحوم [illegible] میرزا [illegible] نوشته شده چون [illegible] اعلام [illegible]
برکات [illegible] حضرت خیر البشر علیه صلوات الله الملک الاکبر [illegible]
مبانی [illegible] بندگان [illegible] سلطنت [illegible] جهان را واقع [illegible]
والعصر [illegible] نقش [illegible] جناب [illegible] این درگاه [illegible]
وکافه علما [illegible] گردانی آنانکه [illegible] بمضمون حدیث صدق [illegible] من اعتق
مومنا اعتق الله [illegible] عضوا منه [illegible] اعتاق [illegible] بندگان [illegible] آزادی
کردن [illegible] ذنوب و معاصی [illegible] رقبات [illegible] باعث [illegible]
الناس [illegible] همت [illegible] لازم [illegible] طالب رضای
مولای حق [illegible] آزاد کردن بندگان [illegible]
درگاه پادشاهی [illegible] خط آزادی [illegible] الا الله [illegible] الذنب والخطایا

[illegible]

۱۹

خوانین نامی سرکار خاصه شریفه را در سلک احرار نظام داده [illegible] کرده کان مراسم [illegible]
[illegible] داده [illegible] افغان [illegible] بندگان آستان [illegible]
[illegible] درگاه [illegible] محرر [illegible] مضمون آن [illegible]

ذکر مکتوب میرزا محمد [illegible] به صدارت ممالک ایران نوشته شده بیگلربیگیان عظام و حکام
کرام [illegible] عالیمقام و علما و فضلای گردون احتشام [illegible] شرع مبین [illegible]
حق [illegible] ایران و [illegible] قاطبه [illegible] و جمهور [illegible]
ممالک محروسه [illegible] قصر [illegible] دولت [illegible] الهی [illegible]
خاقانی [illegible] افزون [illegible] که چون [illegible]
[illegible] خروج [illegible] اعراض [illegible]
در بابت [illegible] در میانه اهل اسلام [illegible]
و با [illegible] عظیم [illegible] المسلمین [illegible] نفاق [illegible] کفره [illegible]
[illegible] آسایش [illegible] فرج [illegible] ولهذا در شورای کبری صحرای مغان
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] فرموده [illegible]
[illegible] شاه اسمعیل
در میان اهل ایران [illegible] خلافت [illegible] راشدین رضوان الله علیهم اجمعین
که مذهب آبای [illegible] بوده [illegible] افغان [illegible]

و بدولت ایشان تولا نمایند و در این باب بسیاری از علمای اخیار و فضلای ابرار که ملتزم رکاب ظفر شعار
در خوانده اند و از انوار حضور بهره آثار ربوده به تحقیق و استفسار فرمودیم بعرض اقدس رسانیدند که بعد از بعثت
حضرت خیر المرسلین صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین هر یک از صحابه راشدین رضی الله عنهم در ترویج دین
مبین بذل نفوس و اموال و هجرت از اهل و عیال و اعمام و اخوال [illegible] و اوطان [illegible] بغیر
خاص و عام را بر خود قرار داده بدین جهت بشرف صحبت خاص جناب رسالت مآب اختصاص یافته
[illegible] تشریف نزول آیه والذین السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم
باحسان گردیدند و بعد از رحلت حضرت سید ابرار بنای خلافت باجماع صحابه کبار که اهل حل و عقد
کار امت بوده اند بر خلیفه اول ثانی اثنین اذ هما فی الغار صدر نشین مسند خلافت احمد مختار ابی بکر صدیق
رضی الله عنه و بعد از او بنص نصب اصحاب بر فاروق اعظم مزین المنبر و المحراب عمر ابن خطاب
و بعده بشوری و مصلحت و اتفاق بر جناب ذوالنورین عثمان بن عفان و بعد از او بحضرت اسد الله
الغالب مظهر العجائب مظهر الغرائب غالب کل غالب علی ابن ابی طالب قرار یافت و هر یک
از خلفای اربعه در مدت خلافت خود با هم [illegible] طریق وفاق و اعتزاز از شوائب خلاف و نفاق
به رسم اخوت و ائتلاف مرعی و ملحوظ داشته و دین مبین را از تطرق شرک و کین مشرکین مصون
و محفوظ نگه داشته اند و بعد از خلافت خلفای اربعه رضی الله عنهم ما را اهل اسلام را در اصول عقاید [illegible]
اگرچه بمرور دهور و انقضای [illegible] اعوام و شهور باعتبار اختلاف علمای اسلام در بعضی از فروعات از
قبیل ادای صوم و صلاة و حج و غیره اختلاف راه یافت لیکن در اصول مذهب و محبت و اخلاص حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و اصحاب [illegible] و قصوری [illegible] راه نیافته تا زمان ظهور [illegible]

بعد

همیشه بهمین دستور مستمر بوده ایشان نیز بر نهج [illegible] حکم اقدس و ارشاد اوامر مقدس ترک آثار مذهب
رفض [illegible] محبت و ولای آن چهار رکن ایوان دین مبین تشبث کرده اند و از [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] اقدس [illegible] فرمودیم که [illegible] معهود داده
با حضرت خلافت [illegible] السلطان البرین و الخاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر ذوالقرنین
پادشاه اسلام پناه [illegible] دارا درگاه سلطان ممالک روم اعلام این مطلب [illegible] مأمول او
پذیرای [illegible] که مقدمات مذکوره [illegible] قریب الحصول و در شرف انجاح [illegible]
در این وقت که [illegible] مطلع [illegible] رایات [illegible] آستان [illegible]
مزید الفت [illegible] از برای استحکام الفت [illegible] خاطر حقایق [illegible] علامة العلماء مجتهد الزمانی [illegible]
[illegible] علمای اسلام که در رکاب نصرت انتساب حاضر [illegible] اقدس اند [illegible] فیض [illegible]
در مجلس [illegible] استعلام فرمودیم [illegible] مراتب [illegible] معروض [illegible]
[illegible] حجاب [illegible] اوهام [illegible] ضمیر اقدس [illegible] گردید [illegible] یقین
پیوست که بجز رفض و سب [illegible] اختلاف ناشی [illegible] شیعیان [illegible] اهل السنة و الجماعة
از جمله اهل اسلام در منهاج اصول بر یک طریقه ثابت [illegible]
[illegible] الهام [illegible] حکم اشرف اقدس [illegible] علمای [illegible]
مبادی اسلام [illegible] خلفای راشدین [illegible]
هر یک را خلیفه بر حق دانسته از سب و رفض محترز باشند و خطبای اسلام و نقبای عظام [illegible]
منابر [illegible] سامی و مناقب و محامد خلفای کرام را [illegible] بترتیب [illegible] ایشان [illegible]

طراز یاد نامه و دعای فهای منقبت الفضل و الکرام میرزا محمد رحیم نایب الصداره ممالک محروسه را
با قطار ممالک روانه فرمودیم که مضامین حکم همایون را بکجا [illegible] کند [illegible] اشان نیز بسمع قبول
داده فرمان امضا نموده تخلف از مدلول آن را موجب غضب الهی و [illegible] و سخط شاهنشاهی دانسته
در عهده شناسند دیگر که امیر محراب بیگ در نشیه اینکه امیر محراب بیگ وزیر هرات سابقا
که در آنوقت بعرض رسید که آن وزارت پناه در قلعه هرات طرح عمارات عالیه و قهوه خانه
و خلوتسرا و حمام سرانجمه و املاک مستغلات برپا انداخته [illegible] که [illegible] عرصه را باثمن تنگ
کرده بود وسعت دستگاه او عرصه را برابر قلعه تنگ کرده بود نواب همایون ما در عمارت سرای
و هر برابر ملک و شهر [illegible] سروری داریم [illegible] خانه [illegible] از خطر جهت [illegible] توبانه نوشتیم آن
وزارت پناه که از جاکر این خانه است با وصف اینکه او را هیچ قسم حقی در تسخیر آب و گل این دیار
نیست بچه جهت ریشه تصرف در خاک انقدر زمین فرو برده و [illegible] رسم خدمت را فراموش کرده
اینکه او جای خدمت خدمت میکند او را بچه قدر تشکری [illegible] حکم [illegible] عالیه [illegible] دارد که مصرف
[illegible] اگر [illegible] این بار [illegible] ضرب دشنام فرمان [illegible]
[illegible] او را [illegible] عرصه امتحان [illegible] در خدمت [illegible] که [illegible]
تفنن تفنن می نمود دیگر جا [illegible] کرده است چنانچه [illegible] سردار [illegible] هرات
عرق [illegible] که [illegible] شهزاده است که [illegible] او ظاهر [illegible]
بهر حال [illegible] که [illegible] عمارات جدیده و حمام [illegible] هرات
[illegible] که برای [illegible] از کفاف [illegible] صرف او [illegible]

خانه محقر [illegible] محقر [illegible] کرده [illegible] در چیده [illegible] که صرف [illegible]
[illegible] خدمت این دولت نماید که [illegible] که [illegible]
این دولت [illegible] است از [illegible] است [illegible] ملک [illegible]
[illegible] در عهده شناس خوب [illegible] است آن [illegible]
هنوز [illegible] اما هنوز [illegible] بموجب [illegible] که در [illegible]
[illegible] مرحوم [illegible] لطف [illegible] که [illegible]
که [illegible] ولایت [illegible] تهنیت [illegible] طریق [illegible] محب [illegible]
در [illegible] محبت [illegible] ده [illegible] غیر از این [illegible] که [illegible] محبت
[illegible] شوق [illegible] ولایت [illegible]
محبوب [illegible] است [illegible] که [illegible]
هر چند که [illegible] کلمات [illegible] چشم [illegible] که [illegible]
استنباط [illegible] معلوم میشد که [illegible] اما چون [illegible]
[illegible] دشنام [illegible] غرض [illegible] محبت [illegible]
[illegible] جان [illegible] جهان را معطر کرده [illegible] که
[illegible] دولت [illegible] محبت [illegible] که [illegible]
[illegible] امید که [illegible] الطاف [illegible]
[illegible] دولت اقبال قرین [illegible] محبت [illegible]

به قلب سلیم و طبع مدرک فهیم بهر باب ادراک توفیق و عنایت ایزد کریم یا رب العباد و بعد از
رفع دعاهائی که مقبول همه اوان علما اعید و با بانیه سرادقات عالم بالا است مشهود رای فطانت
پیرای فراست اقتضا میدارد که مکتوب ظرافت مبارک قدم در رقعه شریف زاکیت سرشت
لطافت توام در ساعت سعید و زمانی مسعود مصداق فلما ان جاء البشیر القاه علی وجهه فارتد بصیرا دیده را
از نصف آن ضیا حاصل کرده و رایح ریحان عبارتش که نمونه کاسه کان نرا چها کافور او و خاطر
فاتر را سرمست باده نشاط و سرور نموده و فی الواقع رضوان اگر چه اگر فردوس صفحه اش گردد روا
و یاقوت اگر پیش حسن خطش همه تو نیسه بر جان از خرت لالی سطورش الماس سک
بر دل شکسته ابو یوسف کنعانی از عفرت حسن عبارتش زندان غم نشسته شاید که در باب
تحقیق این خلاصه سر اولیه هر چند که باعث انقطاع آن جست مستقیم مشوش و ایس ... است
لیکن از آنجا که سرکوبان اهل محبت و الفت در سرحاجت روائی دوستان جایز را مصدل شأنی
دانسته اند معلوم است که در حصول این مقصود و کمال التفات منظور و همواره مخلص صادق القلب را
بارسال مکتوب لطیف عنبر فام خوشحال و مسرور خواهند داشت از جانب منوچهر میرزا و ابراهیم حکیم
باشی نوشته شده واضح خاطر ... که معروض میدارد که چهار سطر خط آقا ابراهیم که زینت
چهار خیابان گلزار ابراهیم و عشرت بخش روح و ریحان و جنت نعیم بود با قطعه ثلث خط شریف
رجح قطعه دیگر رسید اگر چه قطعات همه در معنی صورت شد بدیم اما هر یک در عیار سرشت موجود
از قطعات بهشت هشت لیکن از نصف قطعه خط علاء الدین ... که با قوت و نیش ... ست
همه در نوشته و علاء بیک در ... ندانه علاء الکشته خط طبائع ... که آن خام است بر شعاع علیکم حسن

الطاف

الخط درباره آن تمام صیرفه اگر انصاف دهد جواهر خطش بساط کمال آراید در وصف این مقبله اگر سواد
آن را با خامه مژگان بر بیاض دیده نگارد روا بلکه مخرف نشینان کرسی خط ابراهیم را
بر خاک مخلت نشانده و غبار کسر بر ریحان خط خوبان و تعلیق زلف معقد مهرویان فشانده
در پی خطش ... شکسته انحق نام مومیائی بخشیده و ثلث صفحه صفحه اش قلم نسخ بر
رسم کالکار در قامت جمال جمیع حلیه نو خطان کشیده انکه در عوض یک قطعه مخلص هفت
قطعه فرستاده اند چون مفاد من جاء بالحسنة فله عشر امثالها درباره آن با تمام است
لعطا ... قطعه دیگر تکمیل این عنایت شاید عندلیب زبان را نغمه طراز نوای تلک عشرة کاملة
خواهند ساخت میرزا رضی که از او ... نوشته شده چنانکه یاقوت زمانه
در کان از فیض صبغة الله و من احسن من الله صبغة قرین شده و ... انکه در صدد ...
رنگ پذیر صفراء فاقع لونها بار دل هو خواهان از شرف ... خرمن دانه انار قطره خون چهره
حصاد صاحب ... رنگ ... باد ... میوه بستان ... اعجاب
اهل مفاوضه شریفه که ... از ریاض مروت اقتطاف ... انار و لیمو ... الطاف
ابداء و اتحاف شده ... طبع شوق سرشت را مانند انار خندان ...
در رنگ لیمو صفرا شکن ... امید که ... حلقوم مخلصان ...
از اثمار حصول مرادات و میوه های ... را کام روا باشند در جواب کاغذ
میرزا محمد امین که در ... مرادات ... نوشته الهی تا بر ... انسان ... است ...
شخص آدمیت زنده ... تا ... اللهم ... علیه

فراق دهر جهد زنشان مسکده اشتیاق بود نشد نفی با بلاغ رقعه گرامی که سرجوش بی‌خبری است

منت گذار است با بیت که از آن عارضه دماغ جان سرمست نشاط نشد و آگرد و لیکن از آنجا که

حریفان با دعای ساغر کاسه نیم کاسه بیت مفاد اول الدن دردی از اوله دردی دردی دور

درد طلبی پیش آورده و کاسه را به سران عزیز شکسته‌اند بسیار شکسته خاطر گشته باده لب هیچ

مضامین آن جواب غم زهرا لم در کاسه دوستان کرد رسم اخوان نفاق چه سهل است که هر جا عزیز

یابند برای چاره کلید نفس ریسمان دهند و عادت ابنای دهر است که هر جا افتاده بینند

سر دستی برداگرفته این را دستگیری نام نهند اما چه جای حرف سند است که الحمدلله الاصحاب

حسن خلق در این شیوه جوانمردی مسلم دوست و دشمن است با تقاضای مروت در باب آن جناب

سجده منت دنشان ایشان نوشته شد تا شیر دهد تا آثران با حضرت مقلب القلوب چه ایت

بخش هر زشت و خوب است نایم چه نویسد عالیحضرت شیر دل طومان شاهزاده اعظم [illegible] نوشته

حضرت انوری رای صاحب ضمیر کلیم کلام سلیم النفس [illegible] مشرب فصیحی لقب عرب عرفان [illegible]

قدسی طینت [illegible] اهلیت [illegible] بزم شاهی [illegible] ذی مرز طوفان بلا

لطف الهی حفظ [illegible] تخلص تخلصش با شوکت [illegible] الاول

دیوان نظیری [illegible] قصیده منظومه آن سلیمان فطرت با مکتوب [illegible] سعدی رسید

الحق جوش [illegible] معانیش [illegible] لطایف [illegible] طوفان [illegible] جانش در میدان [illegible]

زینت [illegible] ناظم [illegible] گوهر از منظومات خود را با این نظم [illegible] سر خود را [illegible] سنگ

میزند و اگر انوری [illegible] مطالع [illegible] معارضه [illegible] آفاق [illegible]

پرورده صحیفه طبع نادر است همه در تیم است و اطفال نورسیده معانیش که نظر گیرایی است از

اوضاع صنایع خیر نظم آنچه گفته‌اند بسیار خوب و همه دلکش و مرغوب است [illegible] اسامی

الطاف عالیحضرت ممدوح برسر او حرزه اخلاص کیش پاینده باد جواب عالیحضرت [illegible]

[illegible] نوشته کلید ابواب فتوح [illegible] عالم [illegible] نصرت [illegible] دولت [illegible]

عریضه که مشعر بر وقوع محاربه فیما بین [illegible] کریم خان زند در [illegible] آباد [illegible]

وقتی در [illegible] کشتن [illegible] هزار لشکر او با سرکردگان اعراب و فارس [illegible]

او با معدودی از معرکه کارزار و بدست آمدن جمیع اثاثه و اسباب [illegible] سلطنه

اصفهان با تمامی ممالک عراق [illegible] مالک الملک [illegible] سمت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وتیغ سرزنش همیشه از خون زنده‌دلان سیاه و درون سرخ باد که انچه حق گستری و کوشش
دهخواهی که در شرایط پرورش و تدبیر فرزانگی بود و با اتفاق خواتین عظام در دفع مفسدان نفاق کیش
بجای اعتقاد [illegible] سربلندی و روسفیدی در دو جهان از ان فرخنده بانجوای الذین یعملون الصالحات ان
لهم اجرا حسنا خود را باید اجر جزیل بخشد امیدوار است که بعون خلاق کریم لم یزل [illegible]
الصلوات درود و فرار دادی برگشته بحکم صحیفه [illegible] آن خونخوار کشته [illegible] آزاد دلهای
عموم بندگان از بند هموم [illegible] جمیله الجمیل [illegible] هر روز فتحی تازه قرین حال اینجانب باد

از جانب عزیزی نوشته شده

عرض میرساند که در زمانی که دیده هواخواهان چشم براه وصول نقد
ظفر و شخص امید گوش برای استماع اخبار بهجت پرور بود قضا نوید از مطلع اقبال دمیدن
اغاز نمود چشم ما را چون ستاره سحری روشن ساخت خاطر مخلصان از شکفتن گلهای [illegible]
شگفتگی مانند روضه ارم گلشن ساخت اگر [illegible] جان [illegible] سزاوار است نثار
این مژده دلکش [illegible] روا است و اگر [illegible] از [illegible] سرزنش [illegible] پایان
بیت المعمور [illegible] چون دل اخلاص منزل را همیشه [illegible] است که [illegible]
خدمت [illegible] نماید و از این [illegible] سعادت [illegible] گشت
از درباری [illegible] جلوه نما گردیده [illegible] اقبال بچهره دوستی کردن [illegible]
هرگاه [illegible] این عطیه [illegible] عنایت در عالم ذره پروری [illegible] بجذبه خود سیماب [illegible] شبنم
[illegible] وجود را که [illegible] شوق خدمت [illegible]
الطاف عالی القاب [illegible] این ضعیف [illegible] مانند خاشاک [illegible] دریا [illegible]

بنده

بنده نوازی نخسته [illegible] **از جانب عزیزی نوشته** چنانکه شهسوار زرین ستام مهر در میدان
سپهر گرم جولان و شبرنگ [illegible] بمنزل [illegible] عرصه آسمان است عنان [illegible]
خرام عمر [illegible] زمام جواد [illegible] رکاب دولت و کامرانی در کف آمال سرپنجه اقبال
ان [illegible] طی مراحل اشتیاق که ادهم قلم در نخستین مرحله وادی اظهارش لنگ
[illegible] پشت صفحه برای جولان [illegible] امیدوار است که چون
[illegible] در وادی [illegible] حقایق حالات سعادت دلالات [illegible]
[illegible] شوق ملاقات [illegible]
در انوقت **[illegible] نوشته** [illegible]
بعد عسر یسرا ان مع العسر یسرا الحمد لله [illegible]
[illegible]
حرکت [illegible] واقع گشته [illegible] خدمت [illegible]
این [illegible] ضعیف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **[illegible]**

بر کیفیت دستخط شده پیوسته خوان ضیافت نعمت دوغالبر زدواند و سمارو صدق بضاعته کنوز
نجاح دارین و ابواب جنان سعادت نشاتین مفتاح تا نیه سیماء زهره جنان آن مخزن
اسرار ربانی مفتوح باد بعد از ترتیب حاشیه قدیم محبت فطریه و تهذیب قواعد عقاید قلبیه
بر مرآت الصفای رای حقایق آرا که منبع انوار هدایت و ارشاد جوامع آثار فیض و رشادت
صورت شاهد مدعا را منطبع میسازد که در این اوان که لوامع انوار فضیه خیر الفراق خدام
کرام از طواف روضه رضیه گردید احتشام سامعه افروز حجره نشینان مدرس انتظار رفیعه
ازین راه گردید که بحمد الله اعتبار قید تفضلات سبحانی منهج توفیق همه ساله ادراک زیارت مقصود و حدیقه
سلام خایز دیار زاد معاد و سعادت معاودت مرحمت فرموده اند رفع هموم و احزان اخوان الصفا شد ازین جهت
ارواح حامی دبستان خاطر افسرده اصدقا را آب در رنگ بهارستان فرح و سرور و اصدق رفیقه
لیکن از آنجا که در انهدام بنا روضه مقدم و در کنج خطیره مآل مطالعه کشف الغمه صحبت رحمانیه قیام
و بهنگام رسانیدن مصلحت خیال آن عدیم المثال اقدام داشته مترصد میبود که کام مسام از
خوان ضیافت صحبت حاضرانه کامیاب مراتب علیه بهره مند فواید جلیله شود آن عالیجناب کتاب
محکم ارباب جهد و جهان را بر طاق نسیان گذاشته مسالک مسالکی دیگر متخذ شده سراج
منیر مباهجت مبارا یاس افسرده گلشن خاطر شوقمند و از دم سرد این خبر پژمرده گشت اگر انصاف
معاف میکرد حکم انهمی مخالف شرع شریف حفظ میثاق و بنای ملت منیف حسن الوفاء من
الایمان قدر ثواب اعمال درویش خصوصی حصه گردیده طرح فیض برطرف از نشر اعلام نفحات
مشکوة الحاجات فرض ترک آن معطل باد و از آنجا که نفحات کلک نسیان شعار در اوان مساعدت

جمال

صوری در بهار بهر امزاد و بوستان قلوب دوستان جاری بمجرای آب حیات و نظر با شمیم جوار خاطر شوق
مظاهر دبستان قرار بمطالب شرف مجلات مصادفت سمات مهابت نهاد و انموذج افتان فردوس را فیض
دو ذیفه به گلزار خلاصه ارباب روحانی دبستان شده از امتزاج شوقمند پر از حسرت و خفقان الیقین هر روزه عدد شش
میساخت که هم شرایط صدق شکرانی دو قواعد سنن و آداب جهانداری قیام نماید و هم قصر انتظار
شوق مقصوری از انطباعی دفور خواهشمندی را شاهد معوض عرض در آینه ادراک برسد که رخصت انصراف یابد
مساعدت مشتاق را با اخبار صحت مسرت ذات شریف در دولت احادیث حالات منیف مسرور
سازد و نوعی از اتصال قدسیه که پیوسته مطلب آگاه اهل سلوک بوده شاد خلوت جوعنون احباب بوده مبادات را
بطرز تحریر درآورند که عنایت الهی مدرای سر آغاز انجام گردد رقیمه که در مبادی حال از تهنیت
فتح قندهار نوشته شده بدرود حضور میرساند که چون زلزله گیر دهر پیر ملک از آتش
آتش جهان را بعث برق تیغ شرر جان سوز ستانش آتش افروز خرمن صبر و توان دشمن ملک و ملت شد
و صاحب دولتی مرا هدایت زخم خنجر خونش کلوسوز اعادی دون و ما اهچه لوای ظفر لعلش لمعان رایت دین
آفتاب خیره ساز دیده بد خواهش طلعت سپاه اندرون طبع ارادت تیغ آتشش با رخاک بیزلت
بر روی دشمنان بالاتمامی دماغی از نمره اقبالش برخاص و عام و مشکر لشکرش بر جمهور ایام و دل و
پیمان شهنشاه بنده نوازش امان را داده نام ابد انتشار اسرار درگاه و جای او درگاه احدیت سلطنت دوام
ایام عمر شریف خسام و انتظام چنین امر بطلوع مراحل کوکب اقدام دارد و تخصیص در این اوان خجسته در زمان
فرخنده که معاضدت جنود تائیدات لا اراده و لشکر کشی و دشمن کشی نواب مستطاب عالی
فتح دار السلطنه اصفهان میسر و کلید نه پرده بعون بنده گان اولیاء مفتوح جمال مملکت گشته بر شهر

وکشورگشته شدت قهریه که در بازار جهان کاسته شده بود رواج طلای دست افشار گرفت دارای

سلطنت و جهانبانان که پای همت اعلی بر کرسی گشته بود سرکوب چرخ برین آمد فحمداً لله ثم حمداً لله که مجدد

آفتاب وجود قیمتی بر عرصه ملک بر دوش تافت و کوری چشم کوتاه بینان خاک صفاهان را

قدوم بهجت لزوم در نظر با حکم سرمه اصفهان تافت و در حضرت [illegible] کردن حق اینگونه

احسان نگاه داشت و خاموش گشتن از شکر بر حق [illegible] رشته در کلام [illegible] امید

بود دائما کشورگشا عرصه دولت و اقبال و پیرایه آرای مبارک حضرت اعلی [illegible] جواب عریضه

[illegible] پاشای والی بغداد نوشته شده [illegible] دار السلام وزارت دولت و اقبال و مفاتح

ابواب شهرستان سعادت بساحت اجلال در بند اقتدار [illegible] ذیشان [illegible] گشوده [illegible] بهجت

و کامکاری از نظر [illegible] حوادث [illegible] و کمالات مجدت [illegible] دوستی

[illegible] تقدیم مراسم [illegible] و لوازم تفهیم [illegible] میسازد که صحیفه شریفه والا

و رقیمه انیقه علیا که [illegible] ذات [illegible]

[illegible] بصد [illegible] شکر [illegible] دل [illegible] بجهت [illegible]

ساخت [illegible] اخلاص محض [illegible] ابواب [illegible]

بر چهره بوستان [illegible] عریضه که بسفیر [illegible] والا گهری

[illegible] نوشته شده [illegible] عرض میرساند که در این عهد خجسته و زمان فرخنده

[illegible] ممالک [illegible] بندگان صاحب قران [illegible] در صد [illegible]

شگفت [illegible] نظر [illegible] چشم [illegible] کرم [illegible]

[illegible] فتح کابل در کاخ اقبال [illegible] بزم آمال [illegible] نامه [illegible]

در نیف [illegible] ملک [illegible] چمن [illegible] کاران [illegible]

[illegible] آباد [illegible] کشور قلوب [illegible] باشند [illegible] عبارت [illegible] بغداد و [illegible]

[illegible] نوشته شده معروض رای [illegible] ممالک آرا میدارد که [illegible]

شاه ضمیر [illegible] حوادث زمان [illegible] گرفته [illegible]

[illegible] نفاق [illegible] کرد [illegible] حرکات چرخ [illegible] عارض [illegible]

[illegible] الم [illegible] بود [illegible] اختر [illegible]

[illegible] روشنی گرفت [illegible] خوانین

گردیده که عارض [illegible] حضرت [illegible] شوق [illegible]

[illegible] نامه [illegible] مضمون که [illegible] وصول

بخشیده [illegible] اسباب [illegible] مطلوب [illegible] گردیده [illegible]

[illegible] گه [illegible] که [illegible] حضرت [illegible] سکندر شوکت دارا [illegible]

قهرمان [illegible] الطول والعرض مظهر [illegible] سلطان البرین و خاقان

البحرین [illegible] اسکندر [illegible] ضامن امان [illegible] اسلام پناه [illegible]

سلیمان اقتدار لازالت [illegible] العلیه [illegible]

[illegible] با کمال [illegible] که [illegible]

بر دو [illegible] حضرت کرم [illegible] اعظم الحاج احمد پاشا والی بغداد [illegible]

همه جا از نقشه مزیف وجود و این وجود در دار العیار حقیقی نقد عطای احمر و ذره پرور بهای آفتاب
آفاق تاب مرحمت خسروانه دربار این بنده و چون مهر انور سکه زر گردیده و در هر سینه قصه‌ای که
طنطنه بر ساعت سعید مهر دل اخلاص متألف در فضای سینه از فرط نشاط رقاص گشته عقرب
نوایب از حرکت باز ماند بار بر وجود هیچ زبان مدحت بیان از حین محبوبیت ساعت عهد
بشکر گذاری این عوارف عظمی پرداخته و از این مواهب بی‌دریغ فرق افتخار بر چرخ دوار
افراخته انشاء الله تعالی چنانکه صره فلک منقود کالای عیار کواکب مشحون و در درازی و لآلی
ثواقب در مخازن سپهر مخزون و ساعات و دوران بدقایق و ثوانی منوط و چرخ گردان
بر محور گردش ز مربوط است کلید حل این جهان و مقالید کنز خزینه امکان در ید قدرت
و قبضه مکنت اعلیحضرت شاهنشاه ظل الله و خلیفه اسلام پناه و لجه اعلام سعادت و اقبال
بندگان اعلا باعث نظام و قیام ساعت مرتبه باد و در مرتبه امر لازم الاذعان همایون ملجاء
مصطفی خان مهید رسم الفت نخست و در دوران ابد و نیز از سایه گزنان قصر مشیر اندوخت
ابد مبانی درگاه بیانیان بعضی نا متناهی عنایات سلطانی بهره‌مند تحت الله القویم بتقریر ارکام
دکمیان امر سفارت و نشید بساس مصالحه مستلزم خیر و ابشارت رسمی کشور بظهور خواهد آورد باقی
دولت و اقبال مخلد و لایزال باد

٢٨

بسم الله الرحمن الرحیم

دیباچه دیوان سخن مدح و ستایش مر حضرت جل جلاله که قصاید مصنوعه مشهوره غزلیات

مسجعه مشهوره و بحر طویل از منه و ترجیعات مشهوره و مسنه و قطعات ایام اسابیع و دو بیتی

و مسمع و رباعیات فصول و ملمعات طلوع و غروب و مثنوی لیل و نهار و افراد و شمار روزگار از

مجموعه منظومات مصنوعات مصدر حضرت و بر آن استهلال مذکره بیان جمیع ثنا محمودی

عظم شانه که توافی و توقف وقف و ابهام موهوم و ایهام و تجنیسات جن و انس و رد و قلب

جنس تجنیس و اشعار شعور و طرد و عکس ماه و مهر از صنعت مقالات کن فیکونش مطلع دیباچه کلیات

کلامش قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا

بمثله مددا و براعت استهلال دیوان مقالاتش قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاتوا بمثل

هذا القران لا یاتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا و شاهد بلاغت شعرا عند لیب به گفتار

آورده که سامعان انجمن سخن را از مزمزه ان من البیان لسحرا به هوش و بیخود ساخته و بحر

مطبوع طبع موزون سخن سنجان را مفاد ان من الشعر لحکمة از لالی آبدار الفاظ بی نظیر دریای

شعر معانی ذو لبیذ رضعانی بخشیده که عقده پروین را از صفا و سلک ثریا را از نظر

انداخته فرد چو روح روان لست طبع روان * سخن پرور جان بیش هر که دان * ز طبع

روان جان بپرورد سخن * بمیرد سخن گو نمیرد سخن * کلید در بستگیها سخن * دل پیر دل افسرده کهنها

سخن * سخن مرده را بس طرا آورده * ملالت زداید نشاط آورد * برد از دل خاطر محزون * سخن

گر از سخن گو سخن * افتتاح ابواب فیضش را مبادی تاریخ قدم و کیش ازل حمتش

بر روی البساط صحاب مستفاضات مقدم به دربارگاه شته که عابد و عاصی را جان

فدا بر و روزه که او را کلید در واجب باشی و دار الامان فیض عامش از ارشش حقیقه بر روی عموم

خلایق دروازه باز و حلقه در ب رحمتش نوای جانفزای فمن دق باب الکریم انفتح بلند آوازه

فرد هر که خواهد گو بیا و هر که خواهد گو برو * کبر و ناز حاجب و دربان در این درگاه نیست *

سبحانک لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک بعد از تغزل قصیده حمد و ثنا

گریزش بنام نامی و اسم سامی مطلع انوار قدم خطیب منبر انا افصح العرب و العجم ثنا

بیت مطلع لولاک ما و ماتاریخ آفرینش آب و خاک عندلیب شاخسار رسول هزار دستان

گلستان هنوط مطلع توحید الصدیق سوزش حسن مطلع غزل رسالت را حسن

خاتمتش تخلص و مقطع مرز را نجم کلام معجز نظامش و ما ینطق عن الهوی زیب و زینت و تذوق الهیش

ان هو الا وحی یوحی معلم علوم اولین و آخرین کهن استاد گفت بنیاد آدم بین الماء

و الطین معلمی که در منبر اغصان شجره طور مدرس کلیم ید بیضا مخزن قدم مدنی که در مجلس قرب

برصد مصطبه نشینان قاب قوسین او ادنی که فرخنده ترین پایه پیشینه ایش عرش عظیم غبار
عتبه علیه ایش روشنی بخش دیده روح دریکان و جنت نعیم بارگاه ملکوت کریاس حرم احترامش
خرگاه والا بهجت پیدا ابواب تعظیم و اکرامش قصر مقصد و فلک مقصوره بیت که قهرمان قدرت
ازل برای خدم و حشم ایشان افراشته که صفوف قدسیان فوج فوج بنده کاسه بر کارش
نشسته و معمورۀ جهان بسیط از که معمار صنع لم یزلی محض بندگان درگاهش بنا نهاده که گرده
آسمان صفه صفه جا گرانه در خاک درگاهش جا گرفته که نه جاگرش را بارگاه
سلیمان زنده کمترین بنده ایش را بیت المعمور خانه این آسمان خداوند عالم رسول
خدا فلک اش محمد شه انبیا علیه وعلی آله اطیب من احکم الصلوات و افضل التحیات ما
تعاقب بانتظام او با النسیم اسیا شرایط قصیده و ترجیه ممدوح کردگار مجید بحر تقارب
فرش ان الدنیا لعلی خلیم دیباچه دیوان ولایتش عم یتسائلون عن النبا العظیم تخلص
نخلش بردیفی مخصوص به تخصیص انت منی قوافی اسلام مضمون من کنت مولاه فهذا
علی مولاه فی ردیف ولایتش با تمام و غیر مستتبع اختصام ذیل آیاتش فی ایمان طبع روح
القدس از اطفال دبستان تعلیمش لوح محفوظ نسخه تحریر زمان نکته تقویمش کلام معجز نظامش
بادهی آسمان تمام لیلة المعراج ورد اوده بکر طبع موزونش با کلام حق مولود یک شکم کرده ان
در ضمیر او کتاب معجز آیتش پیدا ابواب علمش انا مدینة العلم و علی بابها گشته کلام الله
الناطق امام المغارب والمشارق بیت علی سر دفتر ابواب بینش علی در سپهر آفرینش
فعلیه و علی اولاده الطیبین من الصلوات اشرفها و من التحیات انجحها ما نطق لسان

دلکشم اسپ ان لطافه بشارت جهان با صلح سپهر درآشتی منزید ماه و مهر نغمه چهار ایام را
بکن ساقیا پر زمی جام را که هنگام عشرت و وقت طرب نمیرف ایام بیج و بعث
غنیمت شمر فرصت از هنگام کنون داد وش بهره می‌مدار که از دل زدایم غم از غم
دهر نصیب اندر آرم ز فلک ز قهر بیا ساقیا زان می‌خسروی که نشنه را جرعه
از خسروی از آن آب حیوان بگیر و بگیر دل مرده زی ساقیا زنده‌تر زخور زمان سپید لم
من لبی سا نایی با دوره مه بی لود دو رشه و گردون گذشت زین جست شدی
بصحرا دوشت که فیض سحاب رزده بیا م فلک گرس شیر آید مراد رنگ شب
دراز کلاه گوشه بخت با بلو از نشانده چرخ و فلک را سجاب و از تو جان جهان در طرب
حمد الله که در این عهد خجسته دوران فرخنده که نصف روزگار را موسم بهار و در عهد نوشیروان
عادلست زینت سرای جهان بوجود فایض الجود شاهنشاهی مزین و دیده عالمیان منور عدل
معدلت پناهی روشن است که تا چشم روزگار دیده روزگاری چنین ندیده و تا گوش چرخ این
شنیده و دوری چنین نشنیده چنانا در میان دربار رحمت در گشوده که ابر آسا از فیض عدلش افاضه
فیوضات متواترست فرصت بستن ندارد با برای جاری دولتش با علمیست که ابواب اصغای
ندی دولت روز بیشه کار در سلطان گذارد فتعالی الله الملک الحق المبین پادشاه هر چنینه
خداوندیست صعیدی که وجودش ذات بهماس … این است
حقیقت این است ذات حضرت پادشاه … مجازیست بلکه با حقیقت … شعر
نباشد فارس … حقیقت … از لفظ …

من نشاه و شرخ الملک مین شاه مبرهن ز نارک قابلیتش بهیم تفرمین شاه و دنال فر
شاه وزیر نوبت ای افشات معدلت سایه خدا ✱ افسر ترا بسر زد ابلا و چها ✱ و نم
حمد الله که در عرصه دیوان عدلش وزیر رخ نهفه که تا در عرصه شطرنج روزگار بیدق عدالت
رانده شهامت شهامت فتنه را بجای خویش نشانده و اسب معدلت را فرزین فرزینش
فرزین افزوده فیل زمانه بکجرفتار ازیم اکه رخنه فرمانش رخ بحرکت بدنوع رجع قهقرا نمنه
و نادارانش شش جهت قابلیت را بپای پیاده استعداد طی نموده لاجرم بیدق
مرتبه فرزین در ساحت وزارت علم فرزند در سپهر رزم بدر فلک سروری کیوان الوان
جلالت بهرام آسمان جلالت برجیس برج سعادت ناهید اوج طلعت تیر رایت رفتار
نشان تدبیر سلاح طالع دولت کدخدای کارخانه مملکت بخش اگر راچه یارا که در دور حکم نیش
دم گیرد اجلال دزد و در تیغ خنجر گزار را چه جرات که در زمان احتسابش تیغ جلادت رهزنی نو
در منزل احترامش مقدم نوزخر نشسته در محفل حشمتش زنها بازبان از بم بسته اراده نشین
رهگذار سیر راه جهانش طرفه طرفه صرفه برده و با سعادت وجود مسعودش سعود خود را دم ساخش
شمرده اینچه اگر از زنجیانها ضمیرش خبردار بود بچه جرات نخوت منه بلده اگر بلدیب را از الالهان
درکارهش داشت چرا زیا میش در سر نموده اگر تیغ قهرش از نیام برآید و تیغ شاه الدنیع
و اگر سنان خطش علم شود پیران را در مجروح اکلیل از نفاق مزره رهش در حسرت حسرت خمخره
از کارش در حیرت ربس اگر سر از فرمانش کشد سرش زنده نب اگر تمرد از سرش نب
افشاند رعقده دم است ترش نبنند عموم آن و خصوص اکرامش خاص و عام را حلقه بند کـ

دارائی

در کوشش ربا رنت بذل انعامش ذرات کائنات را پرورش از فیض حکمتش آرام و صلاح
زمان از نقش شد رستمان پیش از رزم سیاستش حبل الورید رگ جان مخالفان کنده تیغ ارادتش
شمشیر ارادت آتش انتقامش خاک اعادی را بر باد فنا داده سنانش ثعبانی که بخن عصای کلیم انشوق
لقای دشمن دین گشته و زبان سیفش را سوره فتح از برجان خدنگش از نصیحت رویش دلان
دلنشین تر هلال اگر برغره دال کت هلال تیغش سلخ عمر عدو را برانه استهلال در عهد عدالتش
غزال شیر خوار بد انکه شیر آدمی خوار در ظهر درد ز انصافش مدعی و مخاصم رخوشابه دقاضی
قضیه المرش بالطبع محمود قضا را منقضی در قضای حکمش حال مستقبل منقضی تراز هر فیض شاب
سفینه کمال منتخب مجموعه جهان دیباچه طراز کتاب دانش شیرازه بند اوراق بینش مطلع انوار
صحیفه دانا طوطی شکر گفتار شخار شرین رابدیش عشاعر شود ادراک ناظم مناظم سیهام
واستمدادک کعبه آمال دار الال قبله حجاب فیض در باب کمال بانی مبانی نیکنامی مؤسس
اساس نکو سرانجامی خورشید ارکان چرخ و جهان رکن رکین بذل و دهستان ناظر مناظر عنای
بالانشین عرف دانائی پیش سپهر زرکب عقل و دولت صغرا و کبرای قضیه کو نیک نام رازی که خطت
چاشنی مغز وزه برد و بی جوهر گوهر سه دری زلال چشمه سار صدق و صفا در آب سرا پا عای مهر و وفا
دریای مواج بخشش بحر دریای دود آهش ابر مطیر است در بشش آب درنگ گلهدار بارش
که جابه دل مدرک منشش زمین آسمان همنشین فلکش از اخترخاص گوهر بلند صدف گوهر مروت
دهوا کاه گوهر صدف معدلت فروزان اختر برومند دبستان نخلستان سرهای خیابان فلک مخزن
گوهر محبت اقبال گوهر مخزن دولت اجلال مشکل مشترمند مشتی مغز ضرورت اعضرت مغز روان

روح روح روان حضرت سپهر منزلت فلک رفعت زبدهٔ جمهور حضرات العلیه [illegible] طلعت نواب مستطاب

کامیاب ملک جناب قمر رکاب امیر الامراء العظام عمدة الوزراء الفخام [illegible] الکرام

زایر ائمه انام ناظم المهام مقرب الخاقان موتمن السلطان [illegible] امین الدولة العلیة العالیة خلد ظله العالی

مصرع الکه سزد گر جهان جهانش خوانند [illegible] اظلال جلاله علی مفارق العالمین الی یوم التلاقی

[illegible] *شعر* گوهر پاک بباید که شود قابل فیض * ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

ذات مقدسش از قدس صبح و گوهر پاکش از عنصر فطرت [illegible] همواره به تعمیر و احیای ویران [illegible]

و در آبادی خراب آباد جهان چست و چالاک و در عهد دولتش [illegible] که خنده زند دل خصم [illegible]

[illegible] ازچنان نام [illegible] گشته که نشان

توان داد [illegible] خیال [illegible] دل که گردد خراب [illegible]

عالی گهر [illegible] چو عالی طینت و حسن عقیدت [illegible] از تجلی انوار صدق

و یقین [illegible] این [illegible] خاطر سعادت مظاهرش

از فروغ مشکوة [illegible] ائمه طاهرین [illegible] آن حضرت [illegible] آل

[illegible] ذات [illegible] اخلاص [illegible] گشته [illegible]

[illegible] مباهات [illegible] بنیان مباهات

نماید [illegible] سلطنت در جهان دارد [illegible] این درگاه [illegible] سلاطین [illegible]

[illegible] این آستان [illegible] همانا [illegible]

درگاه [illegible] این آستان فلک [illegible] با کثرت [illegible] و ملائکت

[illegible]

[illegible] در تعمیرات روضات عرش درجات [illegible] فرصت [illegible] خاطر [illegible]

[illegible] عتبات عالیات [illegible] توفیق [illegible]

[illegible] اخلاص [illegible] حکم [illegible] عمارات

مبارکات [illegible] کاظمین علیهم السلام [illegible]

[illegible] چنان استحکام [illegible] افلاک [illegible] آب و خاک [illegible]

نمونه [illegible] بیت العنکبوت [illegible] لاهوت [illegible] آستان

عرش [illegible] حضرت [illegible] طاق [illegible]

اطباق افلاک [illegible] مقدس [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] عتبات [illegible]

[illegible] *فرد* [illegible]

خدایا [illegible]

حضرت [illegible] العباد [illegible] روضات

مقدسه [illegible] باب مدینه علم و مفتاح مخزن علم [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible] مفاتیح امامت [illegible]

مفتاح [illegible] امام [illegible] ابی عبدالله الحسین [illegible] کاظمین علیهم الصلوة

والسلام [illegible]

روضهٔ رضوان الست ساحته ازین رهگذر در بهشت برچهره میدید گشته ۞ بیت ۞ از رشک بستان چنان سر
چو اکشم ۞ دولت درین سرا و گشایش درین درست ۞ حلقه سیمین ها هر شام جلوه کنان از در خود
نمایان درآید چمن حمیش بر آن ایوان سیمین و در و بر خبری درشمین افشد از غیرت چنان کاه که معدوم
الاثر گردد دقیقه طلای بیضا هر روز بر چرخ زمان از شرق خود نستاید آید چون او تا دمعانی اقطاب
مرصع ابواب آن رضات جنان مینه از رنگ زردی بر زمین فرود سالک هر یک با معقد از نسیم
ورز و هر کدام با مخزنه دره کوهر برابر است هنوز آن حباب را نسبت به پیش تقرین انفعال عرق از پیش
برهسته بزبان حال مضمون این مطلب سرآید ۞ فرد ۞ چگونه سر زخجالت برآوردم برویت ۞ که جانی
بسر از بنیاد دارد دستم ۞ امید که چرخ جنس اعنی دولت فطری آن سرور مصون از بیشه دریا
حوادث مضیر بر پرش عکس بدر صورت بشد بصدق صفات آن فضا های ایمانش مع صحیح وقبول
وجهی حسنای امیدش جلوه کرامیه حصول گردیده چنانکه بارگاه بهر درازی دقایع چرخ زنگار
معماری حفظ حضرت آفریدگار را خوش سس لطف کردگار قرین ثبات و قرار در ابواب فرضات تا
فضای الهی است بهر امال امید هرجوانب مفتوح ساحت اقطاب ابواب فلک اخضرش شروح اکم از حر
شروح باشد هم را اصح عمر دوستر مخلدش از آسیب تخریب و انهدام مصون ارکان عناصرش از
زلزال حوادث مامون دبارگاه عزو جاهش سرکوب چرخ برین در اساس حکمرانیش بحکام احکام قضا
و قدر قرین در ابواب دولتش بر رخ راهبان باز و مفتاح سعادتش در کف اقتدار خراب آباد عالم باد معمور
ولا و کرامش تا دم صور فخندا که وجود دوکچوش سرمایه آبادی جهان و ذات ستوده سعادتش معمار ارکان
دهقانان آثار باقیات الصالحاتش در اطراف بلاد واکناف عالم برپا و بنیاد خیراتش در اقصی ممالک

جهان

جهان جلوه نمایان است تخصیص معنی لفظ جهان بیت المعمور عالم کون بهکان فیض در اب سلطنه اصفهان
جنت نشان که منظط ازمیس آن سرور کامران است از بنای جدید ازبس رب انی خلد این عزت
بخش بقاع روی زمین از رشک فردوس برین گردیده و بهار آرایش روی ارجمیه بیش روی زمین میده که
لب طارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد و درری که دگری اراه است میخ نیشن بوشت
دیبایا زینا نف که زینت جنات تجری من تحتها الانهارش بخشیده بصفای مرحوم فلوزدن نصاف
بهشت است اکنون اصفهان از حسن ملیحی جنس آباد است که رضوان خازن فردوس از تماشای بجالش
فراهم آمد و دواوست بکیش در حور علمان از شوق گلزارش گراید ۞ فرد ۞ جهان را اگر اصفهان
نبود ۞ جهان آفرین را جهان نبود ۞ چشمه سلسبیل اگر از زنده رودش چشمی نماید از رشک مرج به
زنجیرش کشد حوری سروان اگر با اشجار گوزر خش لاف برابری زند طلبانش فرستند چهار
خیابان چهار باغش هشت بهشت از روح حرمی اگر از حوادث دیده و قصور دیده ما هی ابا و باغ
داودش گرد غنچه دلشکسته اگر شکوه دلگشایش نماید از دل گشت بدینم جهان گشت اگر از
بدایع روایح نقش آبادش افتتاحی نماید افتتاحی نماید هرگونه ادش گلشن که گلدار ارجب معشوق
ارباب عاشقان لعبه هر قطره آبش سبزه زاری که از جویبار دل صافی شربان آب خورده بهر ساحتش علیه برینش
الحان محمد حی رانده بروز از بهر سرو ش شادی در روز طاووس جلوه ای بر رویش خرمان گشت بد زار
دستان هزار دستان در مدحش سر آید اعتدال هر اش خرم مسیح جان پرور در روایح ریاحینش
از نو بجان خوشتر سلیمان سپاه خبری گلهای رنگارنگش مرغ روح ارباب کمال در از هجوم فاخته دل
صدحه لان سرو سهی با مال دهقان چابک دست قضا از طرفه کاری اصف صبا طرفه الغنی تحت

بعیب کمی از رنگ ساله راه بهار یارین دربارگاه سلیمان گلستان از فرشته نهانی مشکین کلاله نسیم
برای دفع لوم لوام ایام خزان در محفل بستان تیغ از سوسن و سیف از خنجر که برشته لیمو لاله احمر ولالا را
به خط و خال دلبری گلگون دلفنون مشغول به سیه مژه لاله مجنون ساخته از نرگس کار شاهران کمی سرایمن
یاسمین و نسترن فرو دو قمری سرنجه حب رتبه از رنگ سطری بر سرو روئیدن اخته باغبان شمال
و قبیل دریا چمن گرما گون در جهان چمن طرح گلکاری کرده و فرش نگیناد در صحن باغ از گل
مجمع و فرش دیبا گسترده از شکوفه چمن بستان افروز گلی آتشین سجان از عنبش گلی و سنبل در زلف عروسان
جعد بنفشه پریشان رعنا و گلی زیبا پرتش چشم نرگس شهلا دیده و غنچه در نسترن ایام نشستگاه شبنم مژه
برتن دریده از نکهت گل سوری زیبق ز دماغ از خروش بهار سینه لاله بر داغ حنا اوراق پاک
ارضهبای لاله لبریز نشأه ارغوانی شقایق باخمار انگیز بیت گلستان خوش صدوری خوش است
چمن دلکش هم آغوش است ❊ هوا عیسی دم و عنبر سرشت است ❊ زمین مینو و نقش دلربایی است
گرفته هرکجا در هر کناری است ❊ جهانی گلفروش گلستان است ❊ تا آنکه بهار را راحت [illegible] و هر اقلیمی [illegible]
در بهارستانش خزان را باری ورود ابرامون درش گذاری نیست ابر گلشنی که دست [illegible]
ارشاد الله که گرد و خس آتش رانگ از بهار و در خاطرش را از فزونی [illegible] است رباعی روضه با نهر سلسال
و روضه بحج طرب موزون ❊ این [illegible] لاله های رنگارنگ ❊ وآن پرده هیر های گوناگون ❊ نگار از استهار [illegible]
معموری و آبادی این خطه مینو مثال و نشانه رعیت جود و بخشش این معدن قدرت و اجلال [illegible]
[illegible] از جهت [illegible] عالم روی توجه و استظهار باین صفحه [illegible] مهد باین [illegible]
در مجامع [illegible] و آشنا [illegible] وات [illegible] و پناه [illegible] در [illegible] فرخنده [illegible]

احسانش کام علام [illegible] در خلوت سرای انعام و شادمانش ذوق مشاهده اکنون در مرآت [illegible]
چهره [illegible] مقصود دیده و در فیض در کاهش مراد دل رسیده و سیما ارباب فضل و کمال و اصحاب
دانش و افضال شعرای فصاحت آل سخنوران بلاغت بنیان [illegible] بزرگان [illegible] دو دمان از جمله
هرکس مقتضای استعداد و ذات کسب فیض نموده هرکدام بمرتبه غایت از عموم جهانش نصیب و بهره
دانش [illegible] موقوف [illegible] و ده [illegible] بر [illegible] سرور و شعوف [illegible]
[illegible] از آنجا که معاد و لم یشکر الناس لم یشکر الله شکر انعامش بر کافه کاینات واجب و
لازم است و ذکر فضایل و اکرامش بر عامه بر جرد است فرض و تحتم لهذا بمضمون شعر هر کس بزبان صفت حمد
تو گوید ❊ عاشق بترانه و بلبل بترانه ❊ شعرای فصیح البیان سخنوران بلاغت [illegible] از عرب و عجم و ترک
و دیلم زبان بمدح و ثنا گشوده عندلیب [illegible] نهاد در شاخسار [illegible] شامه در [illegible] مدح [illegible]
بمدح و توصیف [illegible] در [illegible] قانون [illegible] در [illegible] نغمات [illegible]
بلبلان [illegible] در مجالس و محافل زمزمه پرداز [illegible] تحسین و تعریف در هر بزم و انجمن و محافل [illegible]
یگانه آفاق [illegible] و شور [illegible] جهان افکنده از صیت جهانش قاف تا قاف [illegible]
[illegible] استماع نغمات اوصاف [illegible] قصاید آبدار و قطعات [illegible] در توصیف [illegible]
[illegible] مبارکات و خیرات و خیرات عتبات عالیات و اصلاحات [illegible] روان [illegible]
حضرت عباس [illegible] روضات [illegible] رشته نظم کشیده [illegible] از آنجا که [illegible]
[illegible] که مشتمل [illegible] بر [illegible] صلوات الله علیهم اجمعین [illegible]
[illegible] از فرط [illegible] اخلاص [illegible] در نظم [illegible] لوازم الاتباع [illegible] مخزن [illegible]

و آرایش قطعات آن معدن جواهر عز و نقاد و بذر فقره بر حسب اشارت آن حضرت به بستان سرای حسن
سعی بلوغ خواهان آن گهر در رشته سلک ضبط و انتظام درآمده قصاید و قطعاتی که شعرای عالی مقدار در مدیح بستان
آن یگانه گوهر مخزن اشعار گفته و بنغز جواهر و زواهر که در شأن آن ذات شریف سفته بودند نیز آن ناظم عقد
لآلی ثمینا بر گذارد آرایش سلک تحریر رشته تشنیف مسوطی تحریر شئون بدرهای شاهوار و مجموعه شعر و حکمی
شیمی بر بدایع افکار ابکار بر رسوم بهیج آگهی علیه آلاف التحیه که در صفحه روزگار باقی و پاینده
روشن بخش دیده آبدار مذاق آمال صاحبدلان و حلاوت سخنان نمکینش شیرین و زم سلکی
گل نکته دانان از بستان گلهای گفتار رنگ مضامین نغز خوشش ترگوهر لب باشد بر شور شیدای ناطق دو لوله
بر بیان حالت و کیفیت احوال فصحای عصر و زمان بوثوق التحاق این نسخه گوهر اچنان نظم و ترتیب باید داد که نسخه
کاری است که از هر کس نباید اما در ادای دیباچه فاخره اخامه و بزبان استقلال درست خامه هر چند
پا و اداء عبارتش نیاز بعدم مناسبت مطلب منزلت ولفق آید نساب مقصودیت دو دیگر
آنکه این جناب را منظور نظر درستانه نسخه زینت آفتاب تابان از تعریف و توصیف مستغنی است
بلکه خلاصه مطلب و مقصد اظهار ارادت و اخلاص کامله آن حضرت و دوده آن الایت و ذکر عالی گوهر نژادی
دنیا معمارات مبارکات عتبات عالیات ملایک پاسبان و ضمانت عرش درجات بعد گذران
مجمع ساخته مطلوبی را لا فی الطریقه محترز است خاطر و نشست و مطبوع طبع ارجمند و موافق رای سلیم بصوابی
سلیقه مستقیم مفهومه بر هر کسانی که بر حسب فرمان قضا جریان ثبت است هر زاویه بر اکسیر از او نغز و انتظام اوراد
مملکت فارس فارس عزیمت شیراز بهشت طراز گردیده و دو دهه رسید بیان سر زمین را از خاک تقدیم
اکلیل ملوک خاصیت سرمه صفاهان بخشیده مقتضای الهام ضمیر خاطر دره پرورش غایبانه از شعشعه حالی

گیرا بشاغل این گلگشته داد کنایم و شکام جام خون آتش پسندید بحر بر به چه سحر و یعقوب نسبته
هستی سخن وروش خسته علمی افتاده ولیاس شده درگاه ارباب سخن مستمند مستهام محزن
الدرر عین یا نجح دانگی در ارتقاسم الا قضی بر آمده امر مضامون بتجدید دیباچه عهد باین ذره عجز
اصدار پذیرفت هر چند زبان اخرس با هزار دستان چه گوید که سرمایه رسایلک بیان
ابکم را پیش عندلیب چه گویایی نهایت در نکته تر و از مرعش شیره و فرمان بی تکلف از
حکم لازم الاتباعش نشیمه جاکر بعجز زبان لال را ابحاز حکمش گویا و نطق بسته اکرامات ارش
نغمه سرای خت و مجاری نحو وضع مرسل انامه شکسته زبان انگارش این مزخرفات و تحریر
این رساب لوحش ازان که به روشن علق گرایش صورت معنی را لباس معنی و پوشیده مجب
که لفظ معنی را عموم عون قش صحن معنی بخشد بعد از اتمام دیباچه خاطر فاتر تقاضای مدح شاهان آن ارکیابی
دریای همه و جهی نهضه با یستی هر گز در نظری از بحر طبع نامنظوم بنظر رسیده و گاهی شعری نگفته بلکه نشنیده بود
بشنا وری غواص آزرده با زبان الکن و طبع ناموزون دست و پا زنان فقط در بحر شناخر از قصیده
بسلک نظم کشیده که از شر زبان رشته و نظمش شئون گفت لهذا خود را با بضاعت مزجات
از جمله جمهرداران ان عقربصر مقتضی درآورده و در مقام نگارش برآمده ماکه اگر چه از زور معنی عاری است از جمله
سطایبات دزد مقوله مزخرفات و هذیان کما مستطاب مضمون کلام الناس علی قدر عقولهم
مقدور و مدلول لهذا یا قدر همه بها تحفه سلیمان ران حدی جرادی از بیرون فقط و کارت حیوب مبالغه هم قرن
و هرسی و حضار ارکوب له و در نظر بجو از نکته نا تمام نقص عاشش میزان که از این با قابی نیاز بعدم
استعداد و از هجوم همتش الکتاب مطلبی پنج مطلبی در ضمن قصیده عرض نمود و در اثبات کمال اهمالش

مختصری ز سیر و حمدی خوش‌تر و روشن‌تر از انتجاح مطلب نیست که شهر را که در دوران کالعدم بل عدم را
از وجود بخشش عاره گمنام صفحه روزگار است زینت پذیر نبل و جهان بیکران بسان نه و با همه
ناقابلیت ماده لیس محض را از عالم عدم صرف به عرصه شهود آورده طوق عبودیت دلائل الهیه
احسان گردن اندازند که بقیه عمر در صومعه حسن نیت از روی خلوص عقیدت بجای حرکت ابد
مدت قیام و اقدام نماید و اما چون تحریر زبان معانی مهرگام بی ایجاب اقتضای ... شده جوهر جان معانی اعداد و گوهر
زمشن الفاظ در بار تحفه نثار بارگاه حمد و ثنای پادشاه را تقدست اسمائه که صولت عدلش
اجزای ممکنات را با خصله و خصائص چنان آمیخته که با اجتماع انها سلسله وجود انعقاد و بنیاد دوام سطوت
حکمش جبار لشکر اضداد مختلفه در مملکت وجود آدمی از تنیخ اختلاط در رشت بدون شعله عمر گرانمایه و سرمایه
حیات بلند پایه محض بر تار قسم تحیت و درود بر خفیه عالم حاکم برآن آل ... که نظام رشته
ایجاد و انضباط بنیان عالم کون و فساد به واسطه وجود مقدس و نام اقدس اوست و سلام
بلا اتمام بر آل و اصحاب او که لوای عدالتش را در بسیط جهان برپا و کوس جهانگشائی در فضای گردون
بلند آوازه علیهم افضل الصلوات و السلام الی یوم القیام اما بعد در این جا بیکی باید ... که انفس و آفاق را مالک
الملک یحیی الاطلاق از فرط حکمت بالغه ازبدو ایجاد و نظام عالم را بوجود پادشاهان عدالت پیشه
منوط و رونق کار بنی آدم را به عصیب سلاطین مروت اندیشه موقوف و مربوط فرموده در هر عهد و اوان
در بسیط جهان لوای دولت افراخته و در هر عصر و زمان بسعادت سند برآشوبید و در عرصه گیتی مبسوط ...
ساخته که این وسیله کافه عباد و در عهد امن و امان آرایش گیرند و امور جمهور با انتظام و ارتباط قرین باشد
و در این عهد خجسته و زمان فرخنده بهجت از آنجا که مشیت لم یزلی مصداق اذا اراد الله بقوم خیرا جعل لهم

سلطانا

سلطانا کریما مقتضی آسایش انام اهل اسلام گردیده و دست قدرت کامله در گنجینه وجود تحاب
و امتیاز گوهر ذات مسعود ... چنین ... گنج و ذات اقدس اعلیحضرت قدر قدرت
قضا رتبت سکندر شوکت فریدون فطرت شیران صولت سلیمان حشمت دارا درایت خورشید
رایت مریخ مهابت مشتری سعادت ناهید طلعت عطارد فطنت فرازنده لوای کشورگشائی برازنده
دیهیم جهانداری ... جان جهان شهنشاه جهانبخش کشورستان ظل الله الممدود علی مفارق العالمین
سیف الله المسلول علی رئوس المعاندین مصرع که جاودان در سایه ... باد ... پادشاه عالم پناه
محمدشاه ... خلد الله ملکه الی یوم الدین ... سر و افسرش ... تاج بخش افسر سروری سلطنت
زیب افزای اورنگ روی دولت ... ملک که در حریم ملک ایران مانند روح
روان در دل ... تخت شهنشاهی ... که مانند خاص ... چشم ...
آفتاب طالع ... آتش
افشانش خاک مذلت بر فرق دشمنان ...
... چون خانه عنکبوت ...
...
... سیاستش طرق را از قطاع الطریق ...
... عالم الی الان ...
... چشم
... دیده ... ست تو

نگاری ندیدم و نشنیدم * بنابرین مدعا المعانی بر هر فردی از افراد و سکنه این نعمت که در درگاه دولت ابد
بنیت روزگار فرخنده و آثار ایشان خاطر نشین گشته واجب و لازم و در حراست عهود و دوام این دولت
بر هر مکلفی فرض و محتم است چون درین اوان بعضی از معاندان بی‌دین بسی از متوله کفره فرنگ بهوس
مرز و رنگ آهنگ فتنه و فساد در بعضی از اطراف و اکناف بلاد و ممالک بمقتضای جاهدوا والذین جاهدوا
فینا لنهدینهم سبلنا مسلم و طریق مسلمانان آنست که هر یک از مسلمین بقدر مقدور در سالک طریق جهاد و
دفع این طایفه غایت سعی و اجتهاد مبذول دارند چنانچه لشکریان در رکاب مستطاب پادشاه
عالمیان بذل جان ذخیره اند و در ثواب و در جهان بیاسایند زمره عباد و طایفه فضلا و صلحا و فقرا و عباد
که در خانه عافیت گوشه نشین و در بستر استراحت آسایش گزینند نیز باید که در معرکه جهاد نفس بر زره
درع و دراعه صدق و اخلاص سلاح آراینده و تیر سهام اللیل از کمان دل گشاینده و همراه کردن
افواج قاهره دعای خیر لازم باشد لشکریان را اعانت نمایند خیر بنده درگاه خلایق امید کار و در کمین
دعاگوی دولت ابدمدت پناه و سالک طریق جان فشانی ذمه حضرت معبر گردانده که بهمت که در پیشرو از
جت طراز استظلال جناح مرحمت جهان پناهی کامیاب گردیده نشانی بر صفحه دولت دوام آید در صحیفه
بزرگت رفعت و اثبات آن خلد ابد دولت بنده و در روز فرمانفرمائی مملکت فارس اردوی حقوق
نعمت این خاندان معدلت اساس بستاید بعضی خواهان هر چه ... سوزش از فقرا و صلحا و گوشه
نشینان و درویشان استماع و مقتضیات مراسم حق شناسی مسلم این گردیده که بجهة وضع هم
رقم این رسالت تعویذی بجهة دوام دولت بهانه و دست آویزی جهة اتقدیم مراسم اخلاص در عرصه دعاگویی
بوده باشد که امیدوارم که شمع جهان افروز این دولت افروخته چشم جهانیان از روشن است و تقسیم این کنگ

برفع

و بی بنیاد و دراهتزاز است ساحت جهان گلشن آسایش عباد و امنیت بلاد بوجود پادشاه جهان پناه
منوط و صیانت ناموس دین و حفظ شرع حضرت سید المرسلین ثابت انتظام و نشیمن موقوف و مربوط
فهذا هر کس بسعادتمندی مرکوز و رایافته و پرتو ادراک بر ساحت ضمیرش تافته باید از روی اخلاص و
حسن نیت و صفای طویت و خلوص عقیدت در ورکعت نماز حاجت بکمال خضوع و خشوع بجهة
مسئلت دوام این دولت ساحت ... بعد از ادای نماز در نهایت تضرع و نیاز بالسابحه و ابتهال که دراز
رفیع الدرجات حیات بخش هر زشت و خوب در قلب اوالقا نماید از رقیه حیات پادشاه دیندار و حجره
پهلوان که جناب اقدس کارگاه جهه او شهنشاه بالطبع و الرغبه بیاد و شاه اسلام پناه و حامی شریعت پیغمبر که حضرت
باری از عمر او کاسته بر عمر سال ثانی شهریار افزاید رب بلند پایه او را از مفارق عباد و مخلد فرماید که این
وسیله تکیه گاه جمهور انام و مملکت آسایش گزین و بقیت است بجهه در انتظام امور عالم عالی عبادت موقوف و از حوادث
ایام بکمال استحکام مصون و از برکت این نعمت بقیه عمر بوجه احسن و نهج شرعی گذرانند بماید دراز که بجهة آرایست
که اگر عمر ما با یش در خاتمه نهایت که دائم هر روز بهتر ازدم است و الانت خرد ما را پر عمر اکنون
گذرد نهایت کمتر است * در همه احوالش گذرد به نفس بیاد است * و پیش است که هر کس که از عمر بر خورد
قدری را ایثار نماید بیدار است که در جهان ... خود در زمره ... گذارده صحیح تر از صاحب ... سلامت
گفتم و خود دعا گفتم * امید که چندانکه شمع جمال بر سپهر چرخ اخضر جلوه گر است همراه شمع فلک ساسی
جمال آفتاب بی زوال خواهان این دولت ابد مدت بود و ... اعادی قاطع دوران باد رب العزت والعباد
خاتمه صنعت الانشاء که پدرم حرم الدوله از شیراز نوشته جناب ... فرزدق نوشته شد
به نور بردوش ... کلام زیب ... دادم مرا به جمدی است که قامت آرای ذکر ... از دوستان

وجلیه گرانبهای شکرانکه مالای والای الهی ارشیان تو از تحیه بهیهات بهیهات تا روز و شب پایکی
رکارخانه شیر باف شور شیرینک و تارینک نساج فکرت در کارگاه خیال مگلس چندی از پیش مانند
عنکبوت رخود تنیده که تا پرده رنگین را تمثال بندد و بنسیم شمال کنفس رنگالش خندد و چابک
چابک دست اندیشه بهیچ امید دست و پا زند که رنگ جامه بر خود پسندد و از جلیه گری جامه اش
اندام شوخ تقطیع حریر و استبرق سرخ پوشش در زجاج تجلی گر تنش نهاد و جعلنا الیل لباسا الهی
شام اشعار شبرنگ در بر دوش نه لبیس الباس بنی گردد و در خلع ما نو در اخلع و جود که فرستاده
سبحان ربک رب العزت عما یصفون و چهار پیرامون در زینه در بر دوش زینت جامه
منصوری که استاد ازل اورا از زمین مطبق زمین و اطلس فام آسمان سپهر برین از کارخانه لولاک
لما خلقت الافلاک مخصص آرایش ذات بهیاش یافته و دوش تا گوش بر آنش بر آنداز آرایش
و نفس او نفس یافته بیلگون را تشریف کن از وی و دریافت و اندام عریان عالم را لباس رنگ
وجود از طبیعی او از خرقه تن در چرخ پیر زهی ارتفاع که بحکمت ایزد لایزال آراسته و رشته
وداد مجاهد برکات کارخانه اش قضا خلعت زرتار باه و مهر تخشیده و زجاجه خانه قدرت لباس
آسمانی بحکمت نو دوخته و پادشاه وجود اماها را در عالم بپارباره که این دوره رایات ستانه
باده بزرگ که این اطراط رایات چنانکه از جامه خانه عنایات ایزد و دو چرخ اخضر را خلعت زر دوزی در بر
و با مهر و هلال زرکشت طلعت بطراز رنگینه جلوه گرباشد مرواره لوای فلک سیر دولت دوران مدت
حضرت قدرقدرت قضا رفعت سکندر شوکت جم سطوت سلیمان حشمت فریدون فطرت اکرم
معدلت ظلافت تربیا مرتبت خورشید رایت دارا درایت بر ازنده خلعت پادشاهی طرازنده

پیرایه گران مایه معدلت پناه ظل الله الممدود علی المفارق الامم مولی الملوک العرب والعجم السلطان
ابن السلطان محمد شاه قاجار خلد الله ملکه و حرس بالدوله و جعل المحیط فلکه بطراز انا فتحنا لک فتحا مبینا
مطرز و رایت برگ حضرت سپهر منزلت نواب دارا بواب سلیمان شان شاهزاده قیصر سپهان
زینت بخش اندام دارای جلیه پوشش خلعت فرافزای البسه الله تعالی حلل الآمال ذرین وهب له
زینت الجلال با غزاز و نصر کاله نصرا عزیزا بعنصر زیاد **رباعی** درخت فخر بر آورد و بلبلان سرشد
جهان جوان شد و یاران بعیش بنشستند ***** حریف مجلس با خود همه دل خرد ***** غلام همچو کم
پیرایه بر او بستند ***** چنانکه خلعت فرطلعت پادشاهی را قدر بنای آن است که قامت آن بالای
والای صاحب منصبی گردد که قامت جهانیان تعظیمش خم و اطلس سپهر برای پیرایه اش کرامت
بیت اگر اطلس چرخ گردد قبا ***** باندازه قامت یار کو ***** بغیر زینان پوشش خلعت فخر و وقار و
جلدبند تشریف شرف و اعتبار نظام بخش کارخانه دولت طراح قماش معدلت بجدیه گر قدش
بر دوش عالم طعنه زن چرخ اطلس است در بهجت بر دوش بکرد جهان ملباس آرایش اطلس
شاهی مملکت ایران را روشنی آرایش داده که خاک روم و فرنگ و هند و زنگ را خاک سیاه
حسرت بسر کرده و بهوای دولت را لباس پوشیده که بر خرقه پوش چرخ نیلگون از نظاره اش
هزاران چشم بر آورده **بیت** فرخنده باد طالع نیکت که در ازل ***** ببریده اند بر قد سرو قبای ناز *****
سیمگان سپهر مکان عرش نشان نواب مستطاب فلک جناب مالک رکاب معتمد الخاقان مؤتمن
السلطان نظام الدوله العلیه العالیه ابدیه که تشریف شریف محکر از خلعت فرطلعت جهانبانی
بر اندام آمال دوانا زمبارک و فرخنده و مرواره شام جهانرا رشک فرمای صبح نوروز بالا **بیت**

ادریده باد و گریبان دشمنان چاک دیده * بریده باد و نقدیت قبای نازه‌ام * بحرمة محمد و آله الکرام علیهم
الصلوات والسلام و بحرمة الفاتحه * دیباچه‌ای که از طبع فرخنده وقوف سخن‌سنج میرزا جعفر الامر نوشته شد
حمد بیحد و ثنای بیعد قیاسی که از انوار مطلع آسمان خورشید جهان‌افروز آنکه صبح ضیا نماید بشکر سپاسی
که شعشعه آفتاب عالمتابش زنگ ظلمت از ساحت دلها زداید سزاوار حضرت خالق شمس
والقمر است شایسته موجد قضا و قدر که محاسبه‌اش تسعه سیارات افلاک کتاب ادراک منجم فکرتش
را نه ابلجه طالع واحد نیست نقش صنع مرقوم و تقاویم سبعه سیاره در بیوت احکام حکمش به مزیت
موهوم قمر که شعشعه قدرت کامله‌اش مضمون ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح ظلمت سرای دهر را
منور به انجم و اختر منور فرموده صورتی که صنع بدیعش بمصداق جعل الشمس ضیاء والقمر نورا آفاق
علیا رواق سپهر از نقوش و تماثیل کواکب منقش نموده بر حکمتش سلطان نیر اعظم را در مملکت چرخ
اخضر بر مسند زمردین نشانیده و دوپیکر اورش سبعه سیاره را منصور خدیو نظام عالم گردانیده
آثار حقایق حکمتش کالشمس فی رابعة السماء از هر ذره از اجزاء موجودات درخشان و هویداست
و انوار دقایق قدرتش کمشکوة فیها مصباح در هر ذره از ذرات کائنات تابان و پیدا از فرط
عنایت شامله‌اش هر دو سپهر ارتفع چراغ کاهی ساخته و از غایت قدرت کامله دهقان حکمتش از
مجره نور را بسته بگردون نهاده و در مزرع سبز فلک بکار انداخته خرمن از خوشه پروین تشبیه خوشش
در هم کرده و سرطان را از بیم خطش دست و پا در هم کشیده و اسد در رشته چرخ لجام اطاعت بر سر
در مرکب سیاره خسرو خورشید رسته سنبله در سر زمین فلک خوشه‌ای است که در کشت‌زار صنعش رسته
و میزان ترازوی ادراک که میزان نوالش کیل نعمتش نماید بغلط کم جرم و در عدد افزون و احسان از

و زن روانش دم لطف‌فشان مسیحا یاد عقرب نیش نیز آلوده برآورده نیشش جان اعادی شده با ب
آماده کرده و قوس کمان کشیده در کمین مخالفان نشسته و جدی بزغاله‌ایست که در چراگاه
عدلش از دهان گرگ چرخ رسته و آلوده برو رحمتش ذرات کائنات را آب فیض داده
حوت در بحر بیکران فلک ابد عشش ابر ضعیف ... در پا فتاده * چه یک نقطه از کلک آسمان
کانش چو کوکب شرح آلات * و در درخشنده اختر درجی که در سپهر بیان نام نیز حمد خالق البروج تعارف
رهنمای در اوج حیات اشرف قمر ضیا افروز کاشانه زمانه ... آفتاب جهانتاب فلک
رسالت و مهر سپهر نبوت باعث ایجاد افلاک علت غائی آفرینش آب و خاک را شایان
سزاوار است که نگارنده صد هزار کواکب در صد رسند ایجاد مشارق و مغارب انقصر و ایصا از
تقصیر این تا شید میسر نه و در این دوار بسته بر ضمیر طلوع آفتاب ذات همایون مطلع نیر وجود و حب
نزول آن حجسته اختر برج ایجاد و سعد اکبر فلک هدایت در بالا منظری مخفی دار آتش رشته مار ز سپهر
دستگاه زر و سیم ماه و مهر نغز دار و ابر ملت منیفش محفوظ و منظوری نظیر * محمد شمع جمع اهل بینش ازو
روشن جهان آفرینش * و نجوم ثابتات افزون از حد حصا که طبقات سموات نفت دنثار را
تزئین داده خانه سپهر محبت در وصف او این تواند بخشید نثار در بار در برج شاخ شهر فلک
امامت ادر شاد در آن منطقه ... علم ... و سیاهی ... در علوم و کشف ... مجهول
دم مرجم که اگر نه انوار ذات شان بر اجرام کواکب ... شعاع وجود فایض گردیدی شان
فروغش ساحت زمین از من منکر دیده شمع چراغ کواکب تیره شب فروز * کرد و از ... ذره
روز * بتخصیص آفتاب جهانتاب سپهر رضاعت ... سپهر فلک هدایت ... برج سعادت

ناهید اوج طلعت بهرام آسمان شجاعت کیوان مسند قضا تیر درگاه خانه خدا **شعر** ماه مهر سپهر آورش

سرور سر کرده ارباب منش * علیهم افضل الصلوات و اکمل التحیات تا دهد الشمس بضیائها و القمر

مستضیئا اما بعد اگرچه انسان را از صباح فلکی به بام رفتار یکتا و خالق ارض و سما گلچهرهای گوناگون شئونات و

الوان و بادغه خویش و لیکن که صورت جوهر فردی از قوله در مراتب و هم و بیخ فهم با صد ریحان چمن

خلایق بذر بکرد و در بیت و مزین گشته این عجیب قصه که از طلعت انوار و رویش از شب دیگر

نشان شد او اک نقطه ازان ثلاث در خور نگارنده لا یعلم الغیب الا هو بیت از آنجا نیکو معنا و الا ما معبود

سبب الامر مقدر قضا نظام ثواب در ابواب گردون قباب فرکبات سپهر جناب مالک

رقاب کامل نصاب قیصر خطاب قضا کتاب حضرت کیوان منزلت خورشید رایت قمر طلعت

عطارد فطرت ناهید عشرت مشتری سعادت مریخ سطوت فرزند اختر برج شهریاری و رخشان کوکب

فلک جهانداری شاه زاده آزاده و ولی عهد دولت و بدرالاظلال صد لد المغارق العالمین سنح ملیدا

برای تعظیمش قامت خمیده و در مهر انور بچه تعبیر شده نشیمن از اوج آسمان جهیده تیر شان خاک کرده

شعشعه مهر عالم گیر از شعشع انوار جمالش چهره پوشیده در حجاب و ترس نفحه بدر منیر از غیرت طلعت

عالم گیرش از ماه نو ناخن حسرت بدل فرو برده **بیت** میان ماه من تا ماه گردون * تفاوت از زمین تا

آسمان است * تیغ حیدری هلال آسایش در شرح شهریار خاصیت شاه نو جهی سر و دوش را طلیعه فیروزی و طلایه

نصرت و بهروزی میشود و اعادی ضد لان نشانی از تاب سم شمشیر آتش آسایش چون باد خاک مذلت بر

خویش میریزند و از طلیعه رایت صبح طالعش انجم و اختر که در شب تاریک حوادث دیده بمیدان سپهر

خرامیده مانند برق از نظر ها بگریزند سپهر اقبال امراجیب الاوصافش کم صد نیت بر میان بسته

از بسته قضا اند بصبح و شام در آستان رفیع البنیان مجلس رفیع بر ماه شطار رجال زینت

نشسته **بیت** در فرمودی اگرما که نگردد گردون * گشته دربای فلک سماک ریا بخش و تعهد این از

بیقدار کمترین بنده حقوق شناس مقرر گردید که زایچه طالع فرخنده طالع پرداز و کیفیت تسیرات

و انتقالات و کدخدایان دوازده کیوان و مدارات درب الیوم و درب الساعه و ربعیات سهام اقبال سعادت مقرون

معروض رای عالم آرای آسمان زوبا بیاری یحدو یکروه که فرد از لم مجلس نشسته جا گیری کتخدا از حظایش حیثیت

فرمان برای رخصت علام علام الغیوب زایچه مقدار رم مقدر فهم خود و دیده کشایش از جای رتبت دروده

صورت طالع همایون و قالب ساعه ز ارزو خزینه رقم بحر بکند که در زایچه بحث بنقدر مانیه سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا

انک انت العزیز العلیم **دیباچه زایچه طالع ولادت با سعادت شهریار کامکار که در ایام ولادت زاینده شده**

جنه اسعادت طالع عباراتی که بدست یاری خامه الهام نگار از نشیمه خیال زینت افزای جهد حمد حمد و صمد

زیب چهره و دوام سپاسش نگاه بدیع زوج الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد تواند چو در جه قباب

کلاه من کز طفال در رسیده بقضای حیثیش از کلم بطون امهات نکار افکار اظهارش و اساس پس نقش بنده مولای

هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء در امر تن تواند **بیت** ز ابر افکند قطره سوی یم * ز صلب

آورد نطفه در شکم * از آن قطره لؤلؤی لالا کند * وزین صورتی سر و بالا کند * بود نطفه را صورتی چون

پری * که گردد اسیر در آب صورت گری * مصوری که بصورت کز صنع بدیعش مصداق یصورکم فی الحسن

صورکم برج و درج جمال انجاب و از رحام امهات و اجهات راز انجم فرزندان پیکر بسو لاند و لانه امتلای طلعت

ر فعن و حسن رنجات عزت چرخ کوکب و رنگ فریاد و بیا نکو مرجان مرتب صباغی چهره بعذار عنبر

منقش از چمن آتب کی عذار عذرا و عارض لیلا بر واخته خالق که قامت معدوم مطلق اخلقت تکلیفکم

فی بطون امهاتکم خلقا من بعد خلق فی ظلمات ثلاث پوشانیده و رازی که اطفال نبات را از پستان
دایه سحاب شهد نبات چشانیده و مجلدات نسخه سبع آیات افلاک و اوراق اطباق بسیط خاک کتابیست
که منجم قدرتش بر زایچه طالع وحدانیت خویش با آب طلا و خط غبار تحریر فرموده و دو سه چند خیار و جدول
برانه استدلال که فیض ابدیش بر شرح کتاب ذخیره تعلیم صنع بر صفحه فلک مرقوم نموده **رباعی**
روزی ازل از کلک تو یک قطره سیاهی ✽ بر روی مه افتاد که شد حل مسائل ✽ خورشید چو آن خال جمال تو بدید
بدل گفت ✽ ای کاش مرا نیز همان بنده مقبلت ✽ و لوامع انوار درودی که بهار فیض معانیش چشم ارباب
دید را روشن و قبسات سلامی که لمعان بارقه معانیش انوار الملکوت مضمار دار تخت الشعاع
خجلت پنهان نماید نثار دربار روح مقدسی که از شرف نورش بدر خاک از حضیض ذرات باوج فلک
آدمیت رسید و از فیض انوارش چشمه آب زندگی زده پرورده حضرت طینت آدم مبدی ارتعین صباحا
گردید اگر خاک تکیه گاه آن سند نشین بزم لولاک نمیگردید پرتوش گهواره افلاک بر سر زمین کشید داکاو
زمانه خلف الصدق چنین از زمینگرفت هر صبحدم روی شفیده عالم از پرتو سرکار بر زخ روی آفاق مینگردید
یعنی جناب رسالتمآب و آل اطیاب او باد که نقطه عدم را وجود و پرگار وجود را خط بطلان برکشید
وسط زمین صورت جمعیت از آن جهت یافته که در دایره وجود مرکز قرار کار حق گردیده لاسیما فصل مشترک نبوت
و قطب نقطه دایره رسالت بهرام آسمان شجاعت کیوان ایوان رفعت خلیفة الله علی بسیط الارض بالطول
والارض منصوص کریمه انما ولیکم الله مخصوص عم یتسائلون عن النبأ العظیم غالب کل غالب علی بن ابیطالب
المطالب علی بن ابیطالب **بیت** اگر جا نهادی بر آن شه بار ✽ هر دو عالم زحق در صد سلامش بار ✽ فیض شاه ولایت
پناه و اولاد امجاد و علیهم سلام الله ما دامت السماء رفعت والارض سطحت اما بعد در این ایام سعید

اگر کتب سعادت زان میمنت نشان است زمانه که زمانه را بار دیگر از آن غنچه که کام بوستان عمر و دولت
لبریز ساغر طرب فرموده گلبن امید تازه روی ریاض امانی بر رنگ و بوی ابواب مسرت باز نسیم صبا
در اهتزاز **رباعی** مبارک و فرخ و خرم زمانه ✽ که حسته بحق سکوادانه ✽ برون آمد ز مطلع مهر انور ✽ جهان
از نور وی شد چون منور ✽ فیروز اوست باسعادت قرین باصره سلطنت و جهانداری و غره ناصیه دولت
و شهریاری گوهر صدف عزو جلالت صدف گوهر مجد و حشمت زینت جمال انسانی تو کوکب اقبال و هنر پروری که
در مهد شیرخوار کاشته که زان شیره در خشادق صبر بصبر که گوید که زمانه را از شیر خوار اقالیم بهانه گیر و در کاش
رباید است دل انشین کوهر   خون آمده بدخواهان لشکر شان ز ساقه تیغ خون ریز از لب
برهان قاطع که بر جهان گریستن بشارت نماید نور دیده جهان چشم چراغ عالمیان خلف الصدق
بهین غنچه دوران شاهی قره باغ سلطنت تاجداری ماه تابان صید بلند نشین سپهر شکفتگی دوفارس کند آرا ارکه جراست
و اقعه را برازنده و دهیم تاجداری را پسندیده از رنگ شهریاری خرقه شاهنشاهی دلبری جوهر شمشیر جهانگیری عقده گشای
جهانش دست تکمیل تنشش حلقه در بد ورش عروة الوثقی تمسکش در میدان رزمش مرغ بلند شیشان ان
کرسی دلبری را چپاول و دلها را مجمره عنبر سوخت به بات ز دور مقام عدلش چونکه شش بخانه شیر بر طارم چلش
با مرغ بر روح و نحوه گیتی بهم هم آشیانه و قباب تنفش باکوکب مرغ صعود مقارن و بهانه قصر جاهلیدای
نقش کتاب شهریاری چشم و چراغ زمان جهان جان جان جهان شاهزاده آزاده دارتاح زمان جنیدان عمر او دولت
تاریخ فلان قوم و بحیث ازوش جهان و جهانیان را چشم روشنی گشت غنچه وجود بستوش در گلبن
در شگفت نخستین اکثرین بنده جهود دیت زاد در کینه خانگی هجیدیت نیاد و در اسطرلاب تام و تمام بر
احمد لطف مقیاس مقیاس ارتفاع درجه طالع فرخنده بطالع گرفته آنچه از فیض علم ربانی از اوضاع

آسمانیه از نوبت نظرات و اشراف سعادات موافق سهام طالع همایون دیده و در رشته نگارش

این عبارت در آورده دیباچه زایچه طالع مرحوم نظام الدوله که حسب الحکم اشرف میرزا سید حسین منجم

نوشته شده که چون طالع ایام در برج بخت آمده بود * الحمد لله الذی نفض ... السلام * آنچه طالع کلامی

که در وضع ولادت با سعادتش چون اشرف حمد و ثنای خداوند طالع و غارب و جهد بنده ایجاد

مشارق و مغارب با زحم نجم علم ازلی که توانند کشید الغیا و اجرام الالا و الانعام عامش را الآیات

داوودات که توانند دید تبارک الذی جعل فی السماء بروجا و جعل فیها سراجا و قمرا منیرا احمد حمدا

که در برج سپهر از کلام صنع منیعش گم گشته و از کار و اکر کار اورش ... ایغان باطن

نزدبان فلک کشیده بمصر ... در یک صورت فزاید ... از آنکه ...

در فلک نصرت جاتش حیران و سرگردان گردیده باده سرطان آنچه سطوت ... اسد را با صولت شیری

در گنام سپهر ... سنبله خوشه ایست در سر زمین فیضش از دست ... چنین افتاده

میزان ترازو ... که میزان ... نماید غلط کفه ... دل آرزوم

افسون ... عقرب ... فلک ... در ... برج ... در داره ... قوس

از کش ... کشنده ... جدی ... ساز ... دولت

دلو ... سپهر ... نزل من السماء فاحیا به الارض بعد ... نبات ... حوت

... برج ... در بحر ... میشود *چیت*

چون ماهی ضعیف که افتاده در آب شد * در چین اعتبار ... نیست * بر اعظم صلوات

زاکیات و ... طیبات که از ... معاشش چشم جهان روشن و ... مصابیش

بطعن

بطعن ماه در چو چنگ زن باشد در فلک نعت ... عالمپناه و فرزان ... که اگر طالع سعید

اگر دولت همایونش عرض ... موجود آب و خاک ... انکه اغلاک ... خورشید

جهان آرا کرد ... سرگردان که چوگان ... و در میدان ... پنهان آسمان افکنده

و مدار فلک ... که از آنجا ... مشرق چرخ افتاده در ایران ... گران

... خاک ... در ... سعادت ... فرمان ... بروردش

برج ها ... ماه ... برج فلک ... که در مصر عشق ... عزیز

... در سر راه سپهر ... چشم ... عطارد ... میخ ... نقش

... کتاب قضا ... سپهر ... مدار فلک ... سالک

قطب دایره امکان جان جهان و جهان جان ... آنکه جانها فدای ... باد * محمد رسول الله خاتم النبیین

علیه وعلی آله الطاهرین افضل الصلوات و اکمل التحیات * ... الارض مهادا و الجبال اوتادا

... سلام ... الانام ... در ... الکلام ... بدیع ... سیارات فلک سعادت

... دولت ... بحر ... الطیاب ... جناب طالع ... که ... تابستان

... جناب عالم دین سپهر ولایت ... الجم ... فلک ... برج ...

... قطب ... دایره رسالت ... مدار فلک ولایت ... گران

ایوان هدایت برجیس برج سعادت بهرام آسمان شجاعت ... اوج ... خانه

خدا علی مرتضی علیه الاف التحیة و الثناء ... الکواکب ... المشارق والمغارب ... *چیت*

... که شاید ... سعد ... برج ... فلک ... خورشید ... * از آنجا که

حکمت بافته باشد در کارخانه دوران هر سعادت مند را که مقتضای گردش فلک تقدیر ساخته
اختر طالع شرف سعادت ارزانی داده و هر نجیب بارز را کواکب اقبال دور از مناحس حضیض و بال
داشته و مامون از مناقص هبوط و زوال باشد برای مصلحت جهان و نظام عالم امکان در دیوان ازلی مسند
نشین بیانه عطارد و در مصطبه فلک عدالت صدارت گزین ساخته که در بطه تأثیر کواکب
دراری رزین گردش فلک عقل و در بین اختر نظام مملکت جهان را از احتراق حرارت طبایع
مخالف صیانت فرماید چون در دایره زمان ظهور بهتر از ذات کامل الصفات حضرت
سپهر منزلت نواب فلک جناب قمر رکاب مشتری آداب عطارد انتساب آصف الزمانی مستوفی
الممالک ذی مقرب الخاقان مرتمن السلطان ذی جاه عظیم الشان امین الدوله العلیه العالیه السلطانیه
کهف الحاج حاجی محمد حسین اصفهانی خلد الله ظلال عدالته علی مفارق العالمین که بهیچ طالع دولت
در کارخانه مملکت نبوده لهذا بخت فیروز دولت قابلیتش گرفته در دیوان وزارت
و دیوان اعلی بالا نشین و در رتبه دولت سلطانی زار رشک فرمای چرخ جای این ساخت و
خلعت امروزی مملکت ایران بلکه تشریف حکمرانی جهان بر دوش و مسند دوش انداخت
فحمد الله ثم حمده که از لوامع انوار ملک آرایش مملکت جهان روشن و از جداول فیض ربیع
عدالتش ساحت عالم گلشن بخش اگر ابر اجه با لاکه در اکثر اعتدال در زد و تیغ خنجر گذارد اجه حرارت
که در زمان انتقامش تیغ عداوت برهنه ساخته و در منزل احتراقش مقدم از خطر نشسته و در تجمیل
اختر مش زبانا زبان از تم بسته در راه گذار سیار جمالش طرفه طرف و صرف و بعد با اثر
و جود مسعودش سعود خود را از مناحس شمرده اجتنبه اگر از جنابان ضمیرش ضرر در ...ه بجه حرکت

می نمود بلده اگر بلدیت بلده الامان درگاهش داشت چرا از بیم یارسیدن شری بحث اگر بخ درش از
نیام بر آید و نجم نباشات البروج و اگر آسمان خطش علم شحو دران را در مجرح اکعیل از نعل مرکبش
در حسرت و جنه مجره از کارش در حیرت و رأس اگر سر از فرمانش کشید سرش برید و ذنب اگر
بجز در امرش ذنب افشاند بریده و دم از آن سر بندد چ ... تا ظهر گاهش دوران * باد
باد دوامش ایام * چون در ادای ... سعادت خداداد او اعنه نقش ... رسیده بوده قبل
از ذات ... الموجودات رصد بند فلک اخذ کشی سید محسن الحسینی الموسوی ... اختر
اقبال ادراک خدمت سعادت انتسابش نصب و جب الامر متعمدا و فحاش بعهده ... معتمد ار
مقرر گردید که ... طالع ... و کیفیت بشارات و ... لا
و ... دعوات ... اقبال ... استقبال ...
ساخته ... عالم ظلمت ... روشن ... شناخت ...
... از امر لازم الاتباعش ... فرمان ... اقبال ... در انکه
احدی ... فلک ... استادان این علم ... تالیف و تصنیف نسخه
و کتابی ... کامل ... رسیده ... انچه نام چنین
صاحب ... اقبال طالع فرخنده ... مقصود نسخه مطول ... دولت ...
طالبین ... استخراج طالع ... الاتصال ... انچه از فیض
علم علام الغیوب ... بعبارات ... صورت طالع مسعود ... قبال
محمد ... سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم

دیباچه وقف قرآن خط مرحوم والد خود علیه الرحمه نوشته شده بسمله فرقان محبوب حمد و ثنای

السرایریست جل جلاله که طغرای غرای کلام بدیعش در ارکان الحجر مدار و الکلمات بر لفظه الحجر

قبل ان تنفد کلمات ربی از غایت مبلغ و فاتحة الکتاب صحف عبادت شکر و سپاس

خداوندی که از آیه استهلال کتاب عزیزش قل لئن اجتمعت الجن و الانس علی ان یاتوا بسورة مثله

لا یاتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا چه یک نقطه از کلک تسمان الف که کاتب چون شرح

آن الف الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب و جعل الشمس ضیاء و القمر نورا تفسیر توحید

کلام الله مجید اخلاق جناب صاحب کتاب الکه ذرات بحجلی در آن و زمین از کسب تربیتش مرده است

بسبع المثانی اجزاء افلاک و اوراق اطباق بسیط خاک از صور حجت ایاتش تربیت و الکل بعون الله تمام

السبع صلوات الله و سلامه علیه و علی آله اجمعین سیما کلام الله الناطق امام المغارب و المشارق امیر المومنین

و اعظم قرآن مبین نقطه تحت الباء بسم الله سر وره رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله

که به تلاوت کتاب آیاتش قراءت قرآن شد الذین حملوا التورات ثم لم یحملوها کمثل الحمار

یحمل اسفارا و به اعتصام و دامان ایاتش سلسله توحید با تمام و نار سیاست فضیلت علی اولاده اطهار من کل

الصلوة و افضل التحیات الی یوم الدین اما بعد قربة الی الله و کفارة للذنوب و الخطایا مسئلة

الاعاظم الاجلال عمدة النجباء و الارکان میرزا محمد علی جعفر این کلام الله مجید و فرقان حمید را بامید

اجر و ثواب استکتاب و محض قربت را بجناب مفاز که بنزک نسخه درویش از

ملکیت خود اخراج و در جناب مستطاب سید الشهداء روحنا الفداه و خامس آل عبا علیه الاف التحیة

و الثناء وقف صحیح شرعی نمود جنس مجلد که تحفه و ثواب تلاوت آن را بروح پرفتوح آن جناب

نمود

منسوب نمود هر کس تلاوت نماید ثواب آن را بحضرت ایشان هدیه فرماید مخصوص نمود تولیت

آن را مادام الحیات بنفس نفیس خود و بعد الایام بر خود و بعد از بر او از علما الاولین جانب و بعد

با اصلح اولاد ذکور و اولاد اولاد ذکور نسلا بعد نسل و عقبا بعد عقب و بعد از آن با اصلح اولاد و اناث

و اولاد و اولاد اولاد و اناث بطنا بعد بطن بشرط آنکه متجر به تحریر نشده و بعرض برانند و مواجره مصالحه و رهن و هبه

در نیاورند و بما انات نزد کسی نگذارند و برای درس خواندن اطفال بیت اطفال غیر ممیزه بندند و در دریا

شرایط حفظ مرعی دارند و قلم نسخ بر قواعد وقفیت کشیدند حسبة مرضیه تحریر سطور حسنه حوران الصدر

و ارقش فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم تحریرا فی شهر فی سنه دیباچه

وقف قرآن مرحوم میرزا ... جناب ... الحمد لله الذی علی عبده الکتاب و جعل الشمس ضیاء و القمر نورا

و الصلوة علی قدوة اصحاب کتاب النبی الامی الذی خلق نوره و لم یکن شیئا مذکورا و علی اله الکرام

و الف فی الکتاب سطرا افاض الرحمة علیه و آله ما انزل من السماء ماء طهورا اما بعد حمد و سپاس و تحف شکر

بیقیاس که دیباچه کتاب سعادت سراج فرقان عبادت را از روشنی به وقف صحف مصحف کتاب ایجاد

و زلف شب و روز بنجاد الکه در وصف کتابش وقتی طولانی ادوام در کسب ضیا خاص دعا علم

و اوراق لیالی و ایام از صبح و شام منابع و دوران معانی خطابش اجزاء زمان را ثابت سطر کتب الالهی

روایات و نجم مرکب نمی شود کتاب جلالش در بستان وجود سر و بسیج المنیر است

کره منجلیا فاتحه این الف را فرو چشید در کسب تعلیم و علم آدم الاسماء کلها باشی خاک را در انجم علوم

هستی واقع و بصیرت کرد آورش صحیفه صبا در گلشن و دوران حکمی است آراسته و در کسب معانی و ارش

اعظم رسم نمی را احیا و همسایه در لطف سیر و بیرانه از این ... داده و در لطف و اوصافش بر وقف نمائیم

صحاف قدرتش اوراق اشجار را و شیرازه بسته بسر پنجه امر کن بار پیوسته بسوزن چوبین شیرازه بسته اوراق
اشعار شیرازه ترتیبش از هم نگسسته بیت برگ درختان سبز در نظر هوشیار * هر ورقی دفتریست معرفت
کردگار * و آیات طیبات درود و سلام و صلوات زکیات که علامه مخصوص دیباچه کتاب نعت
و منقبت جناب صاحب کتابیست که مقصد اصلی از انشاء و اراده استدلال کتاب تکلم عالم بیان معانی
ذات بدیع الصفات مطلب کلی از رقم ارقام افلاک نظر بر توقیع رفیع و شیوه محمود از کتاب مناقب
صفات حمیده اش آیه ای خطاب و ما محمد الا رسول و در وصف شان پیغمبرش کتاب حدیث
شق ورق قمر بشارت بر نقش انگشتش آفتاب روشن رایت و قصه معراج عنوان قصیده آیات
اظهر * آنکه قلم نگرفته را انگشت معجز دفتر ورقی در ورد او و مصحف ابراهیم خط نسخ نگاشت و آنکه حرف سوء
لوح محفوظ بدامن تطهیر خزانه کتب تعلیم خود گذاشت بیت به خط داده بر همه عالم خط نسخ * پس کامات
درس به او * و در عهد وی عطر ناطقه را باعث گویایی از منطق بلیغ زبان را عقد گنج بیانش قصر حصین عالم
رسالت و نصوص ولایت امامت و ارکان عالم دین و زینت خاندان ابداع و تکوین اعلام الهدی و مصابیح الدجی [illegible] گردیده
اوراق دفتر کتاب انجم هدی الدنیا [illegible] توحید مصحف امامت [illegible] کلام رسالت دیباچه
کتاب ولایت تفسیر قرآن فصاحت باب مدینه علم و کان فضائل منبع علم سابقه [illegible]
تجارة و لا بیع عن ذکر الله و آیه ولایت من کنت مولاه فعلی مولاه وصی رسول و ابن عمه و کائنات [illegible] اولاد
الامجاد و لاسیما المهدی الهادی که کتاب مستطاب امامت را جزو [illegible] زنان صحایف علوم
المدینین یوم الفزع الاکبر فعلیهم من الصلوات اتمها و من التحیات اشرفها الی یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب
و بعد باعث نگارش این کتاب و فرع معانی هر کلمه اش روی بخش سرلوحه کلام است هر حرفش از حسن

ابداع

ادا قبول از آغاز عمر را و انجام آنکه از انجا که بر عالمیان علوم بصیرت و دانش و بر مؤلفان کتاب
فرهنگ و بینش پوشیده و مخفی نخواهد بود که گم گشته کان تیه ضلالت را اعمال حسنات عمر را نجات
واجب و ارتفاع درجات است کما قال الله تعالی فی کتابه الکریم ان الحسنات یذهبن السیئات بنابراین
قربة الی الله تعالی و کفارة للذنوب و الخطایا و تصحیح شرعی نسخه [illegible]
والا فخم دیباچه طراز کتاب دانش و کمال عنوان پرداز صحیفه دولت و ابهت و اجلال شیرازه بند
اوراق دولت و سرلوح کتاب مجمع و الحسب الرفیع و الحسب المنیع صاحب الجود و الکرم حسن المجد
و الفخر و المکارم سلالة سید الثقلین عالیجاه میرزا [illegible] دام اقباله العالی ابن مرحوم مغفور میرزا محمد حسین الحسنی الشهیر
میرزا جان [illegible] این مصحف مجید و فرقان حمید را که از رنگ بیاض غره اش سفیده صبح صادق [illegible] سیاهی سحر
در آخر شب خود را سفید تر نمود [illegible] صفحه [illegible] سطورش لیالی لیلی [illegible]
طلای مهر بر روی کتاب [illegible] از سرلوح مشرق خود را جلوه [illegible]
رنگ [illegible] مغرب میرساند [illegible]
حیات [illegible] ظلمات [illegible] نهان [illegible] علیکم [illegible]
صفحاتش [illegible]
[illegible]
[illegible] راه
زلال طریق [illegible] صراط المستقیم [illegible] بخط
[illegible] راه گم کرده [illegible]

نگارنده الله و بعد با صلح اتقی علمای امامیه نجف اشرف و الاوحد و الارض من خوض نفوذ [illegible] را
بجناب مقدس القاب عزت سعادت انتساب فضائل کمالات کتب تعریب آب
مبارک نواب جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول مصنف کتب تحقیق دانش کمال الدین
مجمع البحرین معارف و افضال دیباچه طراز کتاب سعادت در راه استقلال ابواب سیادت
علامی فهامی میرزا محمد ابراهیم [illegible] دام الله فضائله رسید نواب وقفیت و ولادت آن را
بارواح والدین خود هر کس که بیع آن قیام نماید دین و ایمان خود فروخته است و هر آنکه بدست اطفال
غیر ممیز نه نهد و در تصرف وقف شرع نماید و همه ابواب العطایا بخشند فمن بدله [illegible]
ملکه فجع الله الیوم القیامه کتابا بالعقاب مشورا دیباچه [illegible] عروس بکر تخت
فصاحت و شاهد فرخنده عهد مهد بلاغت حسنای دلارای حجله کلام جمیله زیبای ارکه ارقام محض حمد ایزد
احد و ذکر کارساز صمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد که شاهد احدیتش از آنچه کثرت [illegible]
جوهر جلیل صمدیتش بخط و خال اعراض و اکوان جلوه فرما مصور [illegible] صورت [illegible] زیبا
شاهد حجله امکان انسان مقتضای خلق الله آدم علی صورته مظهر [illegible] قدم و وجوب [illegible]
بتاج تکریم و لقد کرمنا بنی آدم را افراز [illegible] مصنف بشر را که [illegible] فطرت امهات
سبع بود زینت بر روش [illegible] که نبات [illegible] ارغنستان [illegible]
جنانیه [illegible] که [illegible]
که بلبل بیدل از خار خار عشقش در شاخسار ناله عاشقانه هزار دستان [illegible]
[illegible] شمع [illegible] پروانه [illegible]

غبارتش [illegible] نرگس [illegible] خواب [illegible] ناز
[illegible] عشقش مجنون [illegible] گلشن حسن [illegible]
[illegible] اعتبار بازار آب [illegible] کاران شورش خاطر شوریده
سران [illegible] صاحب نظران خاطر [illegible] لباس [illegible]
[illegible] انام [illegible]
منطوق [illegible] کلم [illegible] تنش
[illegible]
کلمه و کلام [illegible] رباعی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جمال
حق محبت جلال مطلق که [illegible]
[illegible]
[illegible] اطاعت [illegible]
[illegible] عبادت [illegible]
[illegible]
[illegible] ملکوت [illegible] مکرم [illegible]

سرا پرده قرب و قربی تقرب خلوتگاه وصل وصول تخت نشین حجره دنیا قبه اصدر کرسی نزم تکان قاب
قوسین او ادنی **بیت** محمد شمع بزم آفرینش * ای روز روشن جهان آفرینش * و آل و اصحاب اطهار
و جواهر زواهر استعارات نثار و شاباش تماشائیان سوره [illegible] خوانی و نظارگیان بزم
[illegible] سرای اولیه رضیه حضرت رضیه انتخاب که باکره جمیله خلافت خاصه و دو شجره جلیله سیر اشرف
سلطنه حضرتش را در عقد دوام وصله امامت و هم انیس ولایت خادم حریم حرمتش را محرم حرم
احترام از اعتاب عتبه قدسش فاخته دنیا خانه نشین کنگره جلالت معبودیتش را عقد ابا علوی
و امهات سفلی را اصداق [illegible] آب [illegible] قلمشان [illegible] دوام [illegible] انجم و
اختر در مجمر سپهر سپند سوزان سیمبار حارس ناموس حرم انیس و امن و حافظ شرع حضرت سید المرسلین
که تمثال مثالش سجود محراب نشینان صوامع ملکوت و چهره نمای جمال کمالش منظور آئینه بندان آئینه
خانه ناسوت و لاهوت الذی تطلع انوار جمال [illegible] مجمع آیات تفصیلی و اجمالی اصحه شرح الصدر [illegible]
بدر رفیع القدر سپهر رصانت و ولایت حکیم [illegible] النبا العظیم مخاطب بخطاب ان الدنیا
لفی حکم **شعر** [illegible] سر [illegible] آفرینش * [illegible] الصلوات [illegible] تحیات
[illegible] الفرد [illegible] اما بعد [illegible]
[illegible] نظام [illegible] اولیا [illegible]
ولم یلد ولم یکن له کفوا احد [illegible] عالم [illegible]
[illegible] سعادت [illegible]
محکم [illegible] گردید **دیباچه کتاب [illegible]**

بلا

نوشته شده مبارک باد [illegible] که [illegible] آن [illegible] حمد [illegible]
[illegible] بلاغت جلوه [illegible] شکر و سپاس [illegible] که [illegible] حضرت صمدیتش
جهان در حجاب [illegible] جمال [illegible] که [illegible] حکم [illegible] شوق
[illegible] عاشقانه [illegible] رب ارنی انظر الیک [illegible] کرده [illegible]
[illegible] حجاب جبروت [illegible] صورت [illegible] ملکوت
[illegible] ساکنان لاهوت [illegible] **بیت** [illegible] قربت
[illegible] وحدت [illegible] * [illegible] گل [illegible]
[illegible] گلستان [illegible] عنکبوت
[illegible] عالم وجود
[illegible] جهان [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] **بیت** [illegible] *
[illegible] * [illegible] * [illegible]
جهان [illegible] * سبحان ربک رب العزة عما یصفون [illegible]
[illegible] خورشید [illegible]
[illegible] عاشق [illegible] قاب قوسین او ادنی [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] جمال [illegible]

وجود تخم نمو و ثمر کاینات در سلک تحریر منطبع گردیده و از حیات ذات اقدسش بر تیغ کشش نظر ظهور
نگشت نظاره گیان عالم کون اقتضای ربانیش این جلوه گاه را بر تخشیده اگر این در یتیم از صلب
آباء علوی و بطن امهات سفلی بهوان برنشستی که مصداق لولاک لما خلقت الافلاک تا مراد از اقتدار و لفت
من الکبر علما و این معجزه عظیم که منظور [illegible] و انا معجزا [illegible] بیان [illegible] عجب والله
و شناسای انبیا در نظر بصیرت غرایب است حاشا که از وجود پاک آن [illegible] بخشیدی [illegible] ان که شاهوار
در صدف روزگار قرار داشت کلا که غرض در بنای [illegible] والله [illegible] لکن چگونه
لا ارادت مکنونات را از نهج عدم بر کشیدی بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله حسنت جمیع خصاله
صلوا علیه وآله [illegible] و سلام [illegible] تحیت و اکرام شایانش [illegible]
در باره صاحب مقام قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی [illegible] الحمد [illegible] اولی صحبت
[illegible] ان [illegible] الکم [illegible] شناسان [illegible] صدق
وصفا مجلس آرایان بزم [illegible] زوج سیدة النساء [illegible] خاتم الانبیا [illegible] انما
ولیکم [illegible] منی بمنزلة هارون من موسی [illegible] علی المرتضی علیه الاف التحیة والثناء شعر
[illegible] چون [illegible] که خانه زاد [illegible]
[illegible] فعلیهم افضل الصلوات واکمل التحیات تا [illegible] الزوج بالفرد [illegible]
اللیل بالورد اما بعد غرض از چهره آرای این صحیفه [illegible]
[illegible] بدین معنا [illegible] وانکحوا الایامی منکم
والصالحین من عبادکم وامائکم نظام عالم را [illegible] فانکحوا ما طاب لکم من النساء

[illegible]

ثالث در باغ جهان سرشت آدم را [illegible] موقوف در رابطه مزاوجت تا نسیم صبا در جویبار بستان سرای
هم آغوش دو سبزکان گل در بستان نشو گلدسته [illegible] وجود فرزند دلبسته صورت حصول نمی‌بندد و تا مهر
جهان آرا در تتق حجله [illegible] گردون [illegible] خوش [illegible] نتایج
در ازدواج [illegible] هیچ غنچه [illegible] قوت نامیه [illegible] نباتات را از مکمن بطون
استعداد [illegible] ظهور [illegible] تجرد محض خداوند احد [illegible] ذات احد الصمد الذی لم یلد ولم یولد
ولم یکن له کفوا احد [illegible] که مطرب دوران در بزمگاه جهان
ارغنون سرور را [illegible] تهنیت [illegible] عالم [illegible] دلبند [illegible] خجسته [illegible]
زلال انبساط در جویبار جهان [illegible] قطرات [illegible] خاطر [illegible]
جمال [illegible] محفل [illegible] عزت [illegible] رنگ نگار
نگارستان چمن مبارکی و سعادات [illegible] در سلک نکاح مرتبط [illegible]
[illegible] رفیع [illegible] عزت [illegible]
العطف [illegible] الاشرف الکرام [illegible] صاحب
الجود والمکارم [illegible]
[illegible] رفیع جایگاه دولت و اقبال [illegible]
[illegible] عزت [illegible]
مجد و [illegible]
ادام الله ظلال [illegible]

چمن‌پیرا جمال غازه و خط رخسار بکمال نوعروس بهره‌ور شاهد عصمتش چمن مردمک دیده و ادریس عشرت چه

سرادق نشین وجهت جمال غشش شبابه خورشید جهان‌آرا در نقاب نور جو نشین مستور و برقع

گزین قلائد بنت رحمت و غفران ملا و خبت رضوان آرامگاه و سایه‌نشین قوائم مهد دو دختر عفت فرش

و ماه‌مشکوب مکادر که دوشش بر نوعه جهان کش ستود و گواب مرضیه میرزا محمدتقی طاب ثراه

و جعل فرادیس الجنان مثواه بصداق المعلوم الغد ر قد مع الطرفین بمبلغ [illegible] بنا که دائما صحیحه شرعیه

و معاقده اهلیه ملیه مقرون بشرایط صحت و بضوابط انضباط شریعت و صنیع شرعیه بالعربیه والفارسیه

بر دولت و سعادت سمت جریان پذیرفت امید که چنانکه سعید [illegible] اقران وجد قرین فرخندگی [illegible] باز

عیش و سرور دولت و از خوشی و ماه و سال دولت و تمتع از عمر در همه کاشانه و دوش [illegible] باشند و کان

ذلک فی تاریخ [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمدک یا من بیده ملکوت السموات والارض ونقتدی بنبیه الذی من اطاعه فله الجنة ونرضی بالله الذین

جعلهم الخلیفة فی الارض بالطول والعرض هرگیاهی که از زمین روید وحده لا شریک له گوید

خطبهٔ حاصل مزرعهٔ بیان بذر مزرع حمد و ثنای مالک الملکی جل جلاله که شمس آتابه و چرخ اخضر ارمغان نبات

ابداعش دیگر [illegible] بیت [illegible] اگر رقبات جبات سنه از قطعات اعراضش قطعه چمن و دشت

کون و مکان از گشت زار [illegible] نیزلت و چرخ پرور مزرع فیضش [illegible] هلال خوشه‌چین از

سر زمین سپهر ثور گاو [illegible] که از مجره بند اطاعت بگردن نهاده و در مزرعهٔ [illegible] خضر اخضر

صنعش سنبله خرمن است [illegible] خوشه‌چین افتاده میزان ترازو دولت که کیال قدرش کیل

نعم نماید [illegible] که از رو فلک [illegible] آب حیات [illegible] اکرم [illegible] الکیان [illegible]

مارا از سر زمین مصنوعات عشق چمانهٔ غلط گفتم بهیات بهیات که در عرض و طول زمان از فرض

و طول صحرای بی‌دانش نقطه مرهبی مساحت نماید از سرچشمه جود و دانش بر ساحت وجود هر موجودی رو در عالم [illegible] بیت

در منبع جهانش برگشت آمال هر ذره پی زمین مقطوع معادن [illegible] فرات علوم [illegible] اینجا

سینه‌ها [illegible] دهقان ترتیبش نباتات کو تا کنون ادراک از گشت زار صد

از میان سر بر فلک کشیده و آیه لهم الارض المیتة احییناها و اخرجنا منها حبا فمنه یاکلون و

خرمن خرمن صلوات زاکیات و جمهور التسلیمات طیبات بهره جناب [illegible] رقابی که باذن

مزرعهٔ جهان را از جهان [illegible] موات عالم و احداث مزارع حدوث وقدم مزرع [illegible]

جز ادراک حاصل ذات پاکش منظور [illegible] و غیر از [illegible] وجود مسعودش ملحوظ و منظور [illegible] بیت

دهقان کشت زار آفرینش از چهار [illegible] قدرت کامله برای آبیاری گشت ذات مقدسش آورده

کار [illegible] دخل الماء [illegible] چنانچه گیاه و خاشاک از آب [illegible] در سر زمین [illegible]

و شبنم فیض ازل برای طراوت نخل [illegible] وجود [illegible] مناطر گردیده که مصداق لولاک

لما خلقت الافلاک [illegible] محمد رسول الله صلی الله علیه وآله و دریا دریا

زلال تحیت و درود [illegible] زار [illegible] مزارع ولایت طراوت

افزای [illegible] فصاحت را شاید که [illegible] مزرع آفرینش اند [illegible] چمن

سرای دانش و بینش [illegible] دهقان خانقاه ولایت [illegible] دیگر جهان

که [illegible] که [illegible]

[illegible] عالم [illegible]

ماده طور را اما بعد غرض از چمن آرائی این ارقام و گلگشت بهار پیرایه حدیقه این صحیفه فرح بخش که از سبزه زار حسن
معانیش آب و رنگ شریعت از سر و ظاهر و هویداست نظم و نسق مزرع بیان این معاملت که
پژمرده گیاه سرزمین بنده گی و سوخته خرمن برق افسرده گی العبد المذنب الآثم ابن محمد الاصغر ابوالقاسم
ابن رشید رضا طوعاً و رغبة و اختیاراً بلا شائبه اکراه و اجبار معرض مبایعه صحیحه شرعیه اسلامیه در آورد
و فروخت بسرکار فیض آثار بنده گان ذی شوکت و شان منیع المجد و الاحسان منبع الفضل و الاحسان عالیشان
نواب کامیاب مستطاب فلک جناب قمر رکاب سپهر قباب چمن مزرع دانش سحاب اهل
کرنش سعادت منزل دولت و اقبال نهال عزت و اجلال آب و رنگ چمن نکو سیر و آلاء عطاء
سبزه زار مروت و فرزانگی امیر الامراء العظام نخبة الوزراء الفخام وکیل الدولة العلیة العالیة السلطانیة خانه
عظیم الشأن ذوی جلیل القدر مملکت فارس حرس الله تعالی عن الآفات آنچه را در رقبه تملک شرعی
و در قبضه تصرف ملکی داشت و آن عبارت است از تمامی و همگی شش دانگ قریه موسومه به پیرآباد واقعه در
بلده قصار بلوک کربال که مشتمل است بر اراضی شتوی و صیفی کاره و تال و باغات و حمامات و آنچه وحداول و
مشارب و انهار و مشرب تابعه رقبه بر آن در بنده مزارع و حب الامکان با جمیع توابع شرعیه و لواحق ملیه بدون
استثنای شیء از آن مستثنیات عن الحد و الوصف بثمن معین القدر معلوم المقدار مبلغ فلان و لعقد ذلک
عین در مبایعه مزبوره رسید است و لوکان افا حساب اکثر دانسته و هفته صلح صحیح شرعی نموده مال الصلح
مبلغ فلان و کرده بعد اولاً در ثانیه خیری مصالحه شرعیه نموده طرفین مبایعه مزبوره که در ثبت عالیه و ملامح متعالیه
فرزا و نقد رسید است بمال المصالحه مبلغ فلان و تسهیل مبایعه و مصالحه با مسطوره کرده از برکار جلالت آثار
نواب سامی الالقاب و اخلاص و جه ثمن و مال المصالحه عبارت از مبلغ فلان است دفعه و دفعه در مجلس عقد

باقباض

باقباض کارگزاران سرکار رسیده و تعلق شرعی بایع مذکور و آنچه چیزی از آنچه باقی نماند و ثبت و جمیع شروط
معامله شرعیه صحیحه مبایعه ملیه العربیة و الفارسیة کما هو رسم الشرع بسمت جریان پیوست و بایع مذکور کلیه
به ملکیت از مبیع موصوف منحصر در قبضه تصرف ملکیت در قبضه حقیقت سرکار نواب سامی الالقاب قرار
داده است و از اختیار شرعی با نفع الواسع مستقل بنده گان نیشان است و مع ذلک بهر نحو تصرفات مالکانه
و خیارات محاکمات کیف شاء و حیث اراد و هر نوع که رواست نماید مع ذلک مع الاشهاد و الانفاذ و
و الحکم ما للصلوة مع محمد و آله الامجاد رجب المرجب فی شهر ذی الحجه الحرام سنه ... قباله منگیش کردن گمیز ازهقان خرو مرحوم و مغفور ... قاجار
الهی اگر کامکار گوید هفته شمر هفت و دورهمش خنده و هفت خنده ایماوات قبال جهان را که تخت سرورش
لکه منصور و معمور درگاه و جهد و شرف جناب الهی جاه و دلالت نماید که ممکنات منبع فیض عنایش که اثر
مبارک بالا گوید و فرود در گاهی که مطلع سعد اوست پاسبان سکندر بلندی صدا و حمایت سنه در بر دوش رفت فرماید
در زمانه کمال انجم و اختر رود و دیده انجمن طرف بنده گو بنده در آستان او آتش بر فلک بنده سبب تا کی ... منبع
غضنفر ... هوم ... علی خوارزم رقبه موجود است تحقیق سعی در قیام ... سلسله کاینات در بارگاه جود و بخشش
مستند شعر جهان لطف ... بیشش بر شان که هر بنده و گویند خوشنودیست کرام که ... و در این زمان ... سلام
انجام و اوقات در جهان ... ورد و لا کلام جار است بر آستان جلالت ... و بنده و بر که ... خلق کرم کیکاوس
درگاهش سلطنت فرورشید و جهانیان را حلقه غلامی خویش در گوش ... بنده که در روش رب خورده
ذات او مثل ما شد ... خدا را بنده و عالم را خلق و ... محمد سید المرسلین ... که انبیا را تاجدار و العالمین هم او را
خواجه کل آمد ... بنده در ... لطیفه و ... تحیات طیبات ... ابد الآبدین ... زاکیات
مبارکش ... نعت و منقبت خلیفه رسول ... رب جن و بشر ... شد خانه زاد خدا ... جنت الصفا

دلشادم **شعر** بر اوی بوکه گر بسته شود چشم جوانه **شعر** از سر خواجگی کون و مکان برخیزم **شعر** در غربت ظلمانی [illegible]

طیبین الیشان که موالی عالیمقام و سیدی قدم **شعر** امید خود بحکیم بوده وسیله کرده‌ام **شعر** بهوای سلطنتم بوده

خدمت کرده‌ام **شعر** اما بعد از آنجا که بندگی در باب طاهر رضاع قدر انجم الضیاعت رجاعت بدیه که قائم بکنش

سرکار عظمت مدار عز مصر دولت و اقبال خازن مخزن شوکت و اجلال اهل ادب بنده پرور آنکه می سزد در خدمت

سیر او دل و دل امیرالامرا العظام مالک رقاب انام نواب مالک رقاب خان اعظم الیشان از ضعیف [illegible]

فرق شوکت و عظمت و اقتدار بر او است نحو که بنده بنده را گزیده غلام را گزیده الهی بالیکی و رنجی رو انتقام [illegible]

ورنامه فطرتش نشان عهد نموده که لا یعقب ر بنی منقش در نقوع [illegible] و چنین چنین ترا گره جلت [illegible]

مقام العبد و نامه که آن لمولاه ر قوم [illegible] بسیار و غلام غلام سوالعلم اشباعی خود را نزد بنکش سرکار

بندگان ذی شان الیشان بهیه بر روزه صحبه بنکت اند و ارزو بنده در سلک بندگان آستان ابر اساس

فرزند و غلامان درگاه آسمان جاه دارد است امید که این کرده بنه شکر سرزنده و بنده در درست آنرا بی سر خط آزادی بسته کرمی

مستحق فرماید جزوه و ه بنده فیلان سنه فلان شرح کرد در باب فیض او فرموده که بزرگی سید محمد کاظم آن کار را که ترک کرده

که در کاویان نوشته چون خطیب منبر بالغین العصر و که [illegible] ولم اعلام کیف آنه در صلب عکس شد و نطفه هر دو بدان

افراد بنی نوع بشر را برای کاری برانگیخت عدم آفریده و مقصد بنده صد کم کم جنس صدر و کم بر طرف شر خود را محبت

امری بزرگ در نهاد عشقش داده ترتیب پرورده هر یکی را بر فراخور استعداد بر قانون معنی در تقاضای ذوالجلالی بر [illegible] کس را در خور

قابلیت استعداد امری داده و انتظام سلسله نظام عالم را با جانب درجات مرتبط و انعقاد سلک

تقاضی بنی آدم را با مناکحت موقوف و مربوط فرموده هر اختیاری را در حریم حرمت [illegible] از آنجا که در ملت اسلام

اهم شرایط دین داری صحت نسبت و در رعایت احکام معروف و نهی منکر که الزم فرمایشات شرع انور است

ایشان بر آنکه بر اشتغال شهوات نفسانی اعمار فرزندان شهوت پرستان الست و التهاب چه اوس

شیاطین خرمن سرمایه ایمان لهذا بندگان ریاضتکاران سکندر نشان لزوم وارد و بولاب ملاک رقاب گردن

قیاب ملکانان تا نرگ ایاب آتش فرو نشانند تا که همواره در آتش پاکی و در صیانت تاموس شریعت

برگرامت بشر ورزیده در این تعصبش کرداری مضر را آب یاره و رویکار آمده حسب التحریر عالیجناب مقدس

القاب عزت و جلالت ماب فضیلت مرتبت و رای آداب حقایق و معارف اکتساب افضل الفضلا

مجتهد الزمانی کهف الحاج حاجی محمد حسن زید فضائله مرجب کفاف از قسم فرقه یاشم مطالع از ختر و محمد

بلده شیراز از اعلم الفضلا و منید و علمای عالی مقدار و هر یک کمال آگاهی در قواعد شرعیه و نهایت

استحضار در مسایل علمیه دارند مرجع و از اشخاص که از آن اهلیت قابلیت امر نواز نبه انتشند از ارتکاب امر منیع

و مسایل شسته داری و اشتغال از عالیجناب سیادت و نجابت ایاب سلالت السادات العظام سید محمد کاظم ولد آنا در باب

ازدواج بیاسش کالشمس فی رابعة السماء ظاهر و هویدا بوده مفوض و محبت تا که از این خطب دوحه حرام شده است

قاهره آنرا با انضباط و در نظام دارند و نهی متصدیان امور زوروزش بهت فرمایند تا بدین وسیله ناموس

مسلمین از وقوعه در شیاطین مصون و نطفه منوی در بطن امهات بپیمود از ارتکاب جهال مرتب شد عرض مسلم

و مسلمانیشود انشاالله الارادة قدر سیر اقبال الشریعة المقدس جناب بنیاشان فصیح کمالات ظهور و با

رعایا مقررات فی جمیع الدرجات منصب بدل امور [illegible] و دیگران در سر رشته بدون مناکحات شرعیه

اجرای عقود و مناکحات و ضبط قبالجات را بعهده نفس نفیسشان بر بین رجوع و دیگران را از ارتکاب این امر منیع دارد

و اطلاع عالیجناب سید محمد کاظم را از لوازم شمرده بدون سر رشته دستخط را و متصدیان امور بولایت نشوند درباب جمیع منصب

امر لود الزام را با یافت که چنانچه خلاف از حکم مطاع و انحراف از امر مطلع الاشرع الطهر در این بنیاد است

در شبهات وارده بحکم واجب الاذعان را حضرت ... نموده در تلافی مافات عنایت اقتضا دوران آن
بنده درین باب بمضمون رقم مبارک که ... عالیجناب معلی القاب سلالة السادات العظام سید محمد کاظم
حسب المقرر خود را مستوفی و سر رشته دار جمیع ممالکات و متعلقات دانسته بموجب حساب خود را عهده کل
والحاق ... جزو ... باستحضار ... صادق ... خدام ... بدون تخلف و تمرد
موجب غضب و سخط حضرت ... مستوفی ... عظیمه سرکار ... حساب رسانند والسلام
عالم مطاع الانفاذ **رقم صادره از مستوفی ... مملکت فارس نوشته شد** در عهد دولت ابد مدت
سلطنت ابد مقرون اعلیحضرت شاهنشاهی خلد الله ملکه که ... ظل الله ... سلطان
کریمان سبحانی ... ملفوظ ... نشیمن ... کامکار ... رکن
صمصام نام ... سلطنت ... از فرق ... منظور ...
در ... مملکت فارس ... است که ... جهانگیر ...
کریم ... سلطان ... جهانبان ... عدالت ... دولت ... شاه ...
والی ... رسم ... زبان ... سیما ... فرخنده
که این مملکت ... فرزند ... لازم ...
امین الدوله العلیه العالیه ... مملکت ...
شیراز ... صفا ... **بیت** ... جهان ... **؛** ... جهان ...
جهان ... **؛** ... عالم ... عدالت ...
عدل و احسان ... دولت ... جاوید بنا علیه

ب الشمار صواب دید بندگان ... از تاریخ فلان ... مواجب ... که
از بابت ... استمرار ... تصدیق مقرر ...
عمال دیوانی ... مذکوره حواله ... تمامی ... که بعد ...
و تقاعد ... حضرت ... **ب ... مستوفی ... حضرت ...** چون ... الصفا قلی
بجز ... کامکاران ... شریف بندگان ... سکندر
شان ... دولت ... سلطنت ... فرق ...
کلاه ... **بیت** ... باد **؛** ... جهان ... باد **؛** ...
... بندگان ... مبارک ... منوره
عرش ... **جناب ... العظیم ... الدین حسین** ...
العز ... جهان ... تراب ...
طویت ... مبارک ... الملوک
...
... الکمال
... دولت ... اقبال ...
دولت ...
...
جناب ...

بحمدالله الحب و دیباچه که بخواهش میرزا جعفر آقای کتابدار نوشته شده حسب الامر فرقد
فرسا نظام بندگان سکندر نشان جمشید نشان نواب والا ابواب فضائل کتاب مستطاب کلک قلم
گردون قباب دیباچه طراز گردید جناب شیخ زاده بندگان کتابخانه نظام بخش نوازش کند والا بالعنایات
رسید تا نظم اوراق پریشان خاطر ماحسن دیده بشعر نامه نگار قلم نشان سخن پرور نقطه بیت درج
نشسته رباعیات هر روزگار دیوان قصاید و غزلیات شعرا به بحر طرازی در عبارات و اصول
بشیرین لب و بهار و خسرو قطعه و مثنوی شیرین سراج دیوان دارا بر آیه استعمال کتاب
فرهنگ وشادی منقبت نفیس تحفه مجموعه نفیس پرستش آذر دل سلیمان اساس فرمان
فرمای مملکت فارس ادام الله اقباله و حرسه ایام الدین حفظه الله ظلال عدله مفارق العالمین کمترین بندگان اسباب
درگاه عالم پناه دربند فقار صحیفه محبوب طرازی محمد شیرازی جعفر نامه سر اطاعت برخط فرمان پرداخت
الا فرمان مطلع بجمیع این کتاب مستوفی رسائل معانی بدبیری شیراز انجام پرداخت امید که چند نگارخانه قیصر
رب قدیر الواح جهان مسیر و تکرار کلمات معارف صفحات این مستطاب دیوان نکات و نقش
مجموعه حضور و دوام بالا رب العباد و دیباچه که بخواهش میرزا جعفر آقا کتابدار الیها بحمد و بخشی حسب الامر ما
مطاع لازم الاطاعه بندگان سپهر مکان ذات مستطاب کلک نگار کتاب قصائد کتاب
قدر خطاب دیباچه طراز کتاب دانش و کمال عنوان نوزده صحیفه دولت اقبال شیراز بنده اوراق الیت
دانه پرایه استعمال کتاب سعادت تکمیل از نفس لفظ اوراک دلگشای سراج دیوان فرهنگ و فرزانگی حضرت
گردون منزلت اعظم پرستش طینت دوره جوهر خصلت رکن الدوله العلیه العالیه السلطانیه امین السلطنه البهیه که آینه
پرتو فروغ انوار سهیل طلعت همایون پیش بینی است هر لوازم هر سال انزل هر اوراق نسخ نگارخانه و دانشمندان ذات

بعراق و در عراق فارس علی مراحل فتح چراغ امید را از باده شیخ جمال عدیم المثال روشن و دل مشتاق را
از لالا در خشان ضیا شمع مشحون مهر نماید مهر از پرتو ذره را شیفته اوراق کتاب و ضیف رق
علو مرتبت ندیم به پریچهر نقش اوراق اجزا مملکت شیراز را شیرازه بنخچیان محکم کرده که دست قضا از فن
نظام دوران و آنچه ما بقرض نقره سرشته در دورکتاب مملکت توانگر گشت پیت چراغ ملک
از جمال او روشن ❁ ورد آسیا لطف جهان بخش ❁ فرق وزرا التاج فرق سربلندان و چراغ
سرچمن زمان فخر مملکت شاهنشاهان دام الله ظلاله بر مفارق العالمین کمترین غلامان و کمینه
بندگان ادنی خط عبودیت کتاب بندگی عقیدت تحت لوا تحت لوای پادشاه نگار
صحیفه فرمان بر اسم نقش عبودیت طرازی محمد شیرازی جعفر نامه سر بر خط فرمان واجب الاذعان
نهاده بتمشیت این کتاب نوخاسته امید که انوار سعادت جاوید بر ساحت جهان تابان و از دل بخش صفحه امان
بمطالعه صفحات این کتاب ضیاء فرمان نظر بر مطالعه آن بهرسپهر و نقش حضرت بخش انوار سهیل ما
رب العباد و دیباچه که بخواهش میرزا نوشته شده حبذا این ساحت دل آزاد که سواد سطور نقش
مسطور است که سواد دیده کاتب سواد احسن وجهی را بر استقلال تصحیح و مطالعه منتشی مقابله نمود
غلط الا حیرت دیر او ها م ادبی الاقوام که نقشه زینتی که مضمون لفظ را بجمیع وجهی بر وجه ادبی کتب
خورده بجا ماند از نوادر نقش بهمه هر حرف نقش جوهر ایشان که حرف نشینان حرفه حرف را به حرف حرف
صحت آموخته هر کلمه آن نقش کمال مطلوب مرغوب که منتظر را از مقصد بی پایان و از نشاء آخرین سرچشمه
بینشان از کار آگاه نقش قلم این کاتب و مکتوبات خود دیده دیدی که نقش قلم را یک قلم
بر عکس ایشان شکسته و اگر غلط کاری بنا و نشان را شنیده صفحات انکار خورد از کهنه انشتر دی

سرافراز فرمودیم که در روی کمال اهتمام مراسم مهمات تقبه منوره و ضبط و ربط موقوفات و نظم و نسق امورات

و سایر جهات مرجوعه قیام و اقدام و منافع و داخل موقوفات و نذورات را بمصارف مقرره و موجب قرار

داده واقف مصروف داشته از شیر مستحقان آستان ملایک پاسبان تقبه ارزاق خود را معاف و مسلم

مدارد و خدمت مزبور را بامیت و شراکت غیری مخصوص او نموده [illegible] تقبه [illegible] دوام دولت

ابدی الاتصال الهنا بهی بشغل مذکور خدام عالی مقام آستانه منوره حسب المقرر مشار الیه را متولی بالاستقلال

و الانفراد تقبه شریفه و موقوفات آن دانسته اوامر و نواهی او را در ضبط و انتظام و اصلاح امور که در تمامیت

کل ای ضابطه [illegible] کمال موقوفات تقبه متبرکه را بتصرف مشار الیه داده دخل در امر تصرف ندهند رقم

وظیفه قضیه مرحوم [illegible] درویش کلانتر انکه چون [illegible] که کاملی جناب [illegible] و در طریق ارشاد و هدایت سالکان

خانواده [illegible] ابتهاج جهانبانی [illegible] و خلافت [illegible] دولت [illegible]

بکسوت [illegible] مولوی [illegible] تشریح [illegible] خاطر [illegible]

[illegible] حقیقت [illegible] طریقت که [illegible] خلاص [illegible]

[illegible] خاص [illegible]

[illegible] اختصاص [illegible]

[illegible] کتاب [illegible]

صاحب [illegible] که [illegible] گنگره [illegible]

معرفت [illegible] ضمیر [illegible]

مراج معارف [illegible] صادق [illegible] صادق [illegible] عادی

[illegible] اگر [illegible] الفاظ [illegible] عبارات [illegible] فصاحت [illegible]

[illegible] الفاظ [illegible] گزافه [illegible]

[illegible] صادق [illegible]

[illegible] که [illegible] امید که [illegible]

[illegible] قطع [illegible] رقم [illegible] سید علاء الدین حسین باسم

میرزا محمد [illegible] جون [illegible] عالم [illegible] زمان [illegible]

[illegible] ارشاد [illegible] مناظر [illegible]

[illegible] گرامی [illegible] خلیفه [illegible]

[illegible] اماکن [illegible] عتبات مطهره [illegible]

[illegible] سلسله [illegible] خدام [illegible]

[illegible] صادقه [illegible] معروف [illegible]

[illegible] میرزا محمد [illegible]

[illegible] جهان [illegible]

[illegible] تقبه منوره [illegible]

[illegible] سید علاء الدین حسین [illegible] قرار

[illegible] اگر [illegible]

بادای [illegible]

زین دولت را دیگر که جهاد نفس سهام الملک سینه شکاف خصم و انواع دعا بر بالش نشانه سهام جهاد و جوشن

وادیه میدان مصاف مخنه افروخت خاطر ملک را با اضافهٔ انوار عنایات روشن و گلشن فیض بر سرش را با اضافه

مرضات زینت گلشن [illegible] بعد از حسن [illegible] بلطیفه [illegible] آن جناب مشار الیه الطریق

استمرار بر قرار فرموده ایم که همه ساله با وظیفه [illegible] از کتاب معاش که از لوازم

حیات است [illegible] بعد از اتصال اشتغال [illegible] فنون [illegible]

[illegible] مشار الیه مستمر و برقرار [illegible] در وجه طلع [illegible]

محاسبات [illegible] مشار الیه [illegible] مقرر [illegible] عظام و [illegible] کتاب [illegible] کرام

شرح حکم [illegible] مشار الیه برقرار [illegible] همه ساله

[illegible] رقم قضاوت و مجتهد [illegible] آنکه چون [illegible] قضا

[illegible] مضمون [illegible] منصب [illegible]

[illegible] بحکم [illegible]

[illegible] شریعت [illegible] ثابت [illegible]

[illegible] شریعت [illegible] طریق طریقت که در صراط المستقیم دیانت [illegible] نظر [illegible]

[illegible] نظر [illegible] حکمه [illegible]

مناصب [illegible] مقصد [illegible] احوال آنجناب [illegible] القاب

عزت [illegible] العظام [illegible] الهذا [illegible]

[illegible] خصوص [illegible] قصبه [illegible] بلوک [illegible]

[illegible] رقم [illegible] شاهی [illegible] که [illegible]

[illegible] دیانت بکمال اصابت و ثقاهت [illegible] اعلام [illegible]

[illegible] بالحق [illegible] قطعه [illegible] قصبه [illegible] بلوک [illegible]

[illegible] استقلال محض آنجناب مشار الیه [illegible] جمع امور شرعیات [illegible]

بمرجع [illegible] رقم قضاوت محکمه [illegible] آنکه چون از

[illegible] قضا [illegible] دولت [illegible]

[illegible] حکم قضا [illegible]

[illegible] مبارک [illegible]

[illegible] امانت

[illegible] دیانت [illegible]

[illegible] احوال آنجناب

[illegible] امانت [illegible]

[illegible] الطاف [illegible]

[illegible] مرحمت [illegible]

[illegible] آنجناب [illegible]

[illegible] امانت [illegible] دولت

[illegible] امارت [illegible]

رسانند و قرین دولت آثار العوض مواجب و وجه معاش سالیانه [illegible] شارالیه مقرر فرمودیم

که منافع آن را معافاً مستمراً باشد که [illegible] صرف معاش خود نموده از دیوان [illegible] معاف و مسلم

و از جمیع تکالیف مرفوع القلم [illegible] امر و از قرار مقرر عمل نمایند رقم [illegible] کارخانجات [illegible]

و اصطبلات [illegible] اگر [illegible] دیوان قضا و قدر [illegible] افراد

دفتر ارباب الملل [illegible] اتصال [illegible] جمع و خرج [illegible] سلطنت

[illegible] جهان [illegible] کفایت [illegible] مفوض [illegible] دولت

مملکت [illegible] عالم [illegible] رسانیده و ذات اشرف [illegible]

گردانیده [illegible] این نعمت [illegible] توجه [illegible] که هر یک [illegible]

[illegible] اقسام [illegible]

عنایات [illegible] کارخانه [illegible] خاطر [illegible]

[illegible] انتقال [illegible] احوال [illegible] که [illegible]

[illegible] کارخانجات اصطبلات [illegible]

[illegible] شارالیه مرجوع [illegible] معاش

در وجه او [illegible] مقرر فرمودیم [illegible]

[illegible] دولت [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] مجمع البحرین [illegible] مشرف میدارد

که [illegible] حضرت [illegible]

بولگلی

بندگان [illegible] دولت [illegible] عام [illegible] واجب و لازم است

[illegible] عالم [illegible] است [illegible]

[illegible] که [illegible] سؤال [illegible]

[illegible] قدر [illegible] بعین نظر [illegible] سلطانی که [illegible]

[illegible] خورشید [illegible] افلاک [illegible] اجلال [illegible]

[illegible] اجلال [illegible]

[illegible] رفته [illegible] جمع گردیده

[illegible] که [illegible] اقبال [illegible]

[illegible] عزت [illegible]

صفحه [illegible] مشرف [illegible] وجود [illegible]

عزت [illegible] عبارت [illegible]

[illegible] آیات [illegible]

[illegible] عبارات [illegible] گردیده [illegible] حسنات [illegible]

نقش [illegible] در حصول این مقصد [illegible] التفات [illegible]

[illegible] التفات [illegible] ایضاً [illegible] دعوی [illegible]

[illegible] خدمات [illegible]

[illegible] صفحه [illegible] دعاگوی [illegible]

دولت خداداد که خصایص عالم آرای خسروان ایران رسم مهار نمودند و دکان زمره خاص و عام و عموم انام را آتش کین

مهد خسرت و بساط نشین حجاج ز رفعت و ابر زاده نقد روش آن کتب سلطانی ارزش و درگاه خداوندی رسیده که کاه مهم

هر کس مقتضای استعداد از این سیستان معدلت بنیان ابواب فیض بر چهره آمال گشوده شده و کرامت تعظیم

عظیم و جامعه لب بذلک در خدمت روعا کرد از هر روزستان از نزح و دستبحان سرایت از هر جا صاحب سابقه

مقامات کن و کار آن بامر زاده باب الله و اکرما مصروف گردد به درجه صفح مع ملکوت و در قوانین دعای دولت را که

رجوع قدسیان و درخطار رابعوت مستثنیت جهان را برخلاف خاصع چپ نزد آن کره برالگیره که در جانب قدسش

دکر خبر بود و مصداق تسبیح مالک ❊ اشهد بالله که از سر بینه که هم روزاپس از جهل و جهل ایلدیں شکر انش آسمانی را که

مرا فرستاده این ترصیف را هم جمیع عالم ذات شایسته از اتم غربت و دوران خواطر مالک تو دان ان از دو رخسار

ما در قف زمان ما بسیار بطی جانع اقدس معطوف رحال در دولت العلم سرافراز روزنامه کار شکسته بر حال از حرف

قوانین فسحه ما از ظلم که و ما بعد از طی مقامات اکنون بسر منزل مقصود رسیده و چون از رساله خود شغل و کرامت عمل

و دیرین مشغول نیست خلاصه عمر را در وصف سلاطین خاص مصرف تحریر دولت به دید منصب نماید چون عظم رقم

مقتضای عادت وحد و به درستی نیز بخط را افاضه فیوضات خاصیات صفات سلطانی چشم امید دراز و دست شوق و نعم جب

نقد ثنای شکران کرده و از کمال ملکه رخصت ارقام فیض انتظام جانب سامی جلوه گر گردیده و لازم آداب احصاص فطن

این کرده که تا لیف این رساله و تصنیف این مقاله در مقام شرح ارادت بر آید و بعنایت ابدی از وسیله

ابواب خوب بر چهره شکار گشت به مروارید کمال عنایات خسروانه انکه لفظ و معنی اخص گسترده را میدا از وقع

وقع جالبه از رویه برنع جلیع جناب مقبول قرین سرفرازی و بهار سرفرازی رود باشند امید که بعضی اوراق طیبات را که

بذوق ایلی و بهار شکستم است مروارید شهزاده کتاب حلیت و جهانداری سرشته شد و در ابد منتظم ❊ عمه امر کرم الله

ایضا در جواب یکی از عمائد دربار پادشاه نوشته شده در اوایل دولت روز افزون و سلطان کون

ابد مقرون بعد از جریان احکام شرعیه و عاکرد که رقیمه حکمیه نشان دارالشرع عبودیت پس از ادای مبارک ثنا

خواند که شدی بظهور رسیدن سعادت کاملی قبله حقیقی حقیقه علیه را امیر رسیده درین مخزوم و صدق نیت شد

سینه را بر رسم نوبت مرسوم نموده و بموقف عرض نمایان عالم مینای او مجموع افتادگان بظهور تجلیات نور ظهور الهی

نفس اشراق لوامع قرب حضور را مرقوم داشت و زمستان خوان اشارات آلام بشارات حضرت

قدرت قضا رفت مطلع السعدین دولت و مروارید مشرق الشمس خلافت و فرزانه گلزار و نیکو کلام را اعظم

خلیفة الارض تحفه صفری و کرامت دارالارض فرزند اختر برج سلطنت و جهانبانی که درخشان گوهر درج دولت

و کامرانی و مهر جهانتاب سپهر کشورستانی به معالم افروز فلک جهانبانی جام جهان نمای عدوه نماهای نیکان

اقدس اشرف ارفع اعلی الهی مینماید که آفتاب جهانتاب عنایات و عطایات عمیم نور خورشید

عالمگیر عطیات خسروانه که در ابنوالا مفاد و چپ خورشید شاهانه فیض نور ❊ که آن یک محروم مانده و از

اوراق شده روزی طالع گردیده بود در صحیفه حاجات که صحیفه گرگنت سعادت لایق منحیح فروغ بخش کاشانه

آمال و امانی را در وصول رتبت اتصال گردیده نوقیع رفیع عالی برتو بلند طبع جناب مقبول که درویدان عنایات

سلطانیه بیمزد از این عالم گردیده جاودانیه و عواطف را شده بود و سرافرازی بخش و رهبر در بارت آن

قوت سپر ارج فلک حضرت و ستایش گردیده اگر نقد جان که در مخزن سینه گوهر گران بها است نثار آن جانب

عطوفت مابانه بر سرنشسته که ولاکرده جهان والا سکر از این نیابت گرفت بدین نخبت سرنخچه که

چپ نو روز شیرین نامه آورده باد و در حضرت خاقان ❊ مبارک باد و رفیق گدایان ملک سلطان ❊ اگر چه حقوق این

دولت ابد طلعه بر دولت ثابت لازم و بمقتضای من لم یشکر الناس لم یشکر الله شکر این نعمت جلیل

ان ارمره فتوحات فرض اتحتم بوده همیشه با شاهی باسیما در این عید خجسته و زمان فرخنده که بحمد الله این
مملکت از خواب بیداری و از فرط رعیت پروری و مراحم پادشاهی بندگان ذیشان امین الدوله العلیه العالیه را که
همواره چمن ملک را همیشه بهار از لطافت مهر و جهانگیر اسد دولت کسب انوار عدل و انصاف نموده با انتظام امور این
حدود و ثغور را در درگاه عالمیان پناه خلافت دستگاه با نواز خلا با مور فرمحصر بودند از حسن اشارت و فرمان که
جهانیان را داد و فارس آن گشت که بندگان آن دولت و نو بخت حسن سعی و تدبیر با اهتمامی وافی و جهدی کامل شیرازه
اوراق امور این کشور را که از دست رفته بود و در زمان انقراض دوران چون اوراق گسیخته بود و در معرض خطر حرکت
که با انقراض دوران فترت حوادث دوران قبلی و رخنه سیر آن را او را از تقصیر تزلزل بوده و هیچ روی برای این جهان آن
استحکام بنیان امر وجه که هیچ قصری دور این و از منظر و مناظر قصر عظمی بیشتر بود با دارکه تزلزل گشوده
انک به هیبرو ز هیم این امر بنا بود که چیز دیگر چنین به ری آید و کرکه شاید این جمله به کار بود که بعض از جنین کار
گذاری آید حمد الله که در هر روز دم هیبت اقبال بی زوال و پیش بین در جیب هر جا از این سرزمین جا ری و دار بیان
هر گیاهی گلزاری و میوه و ثمر حمد الله که از فیض هیبت میمنت دولت ابد مدت الاتصال و در عهد قاطعی هر گلی گلستان رنگ
و میوه نهال آمال را آورده ریاض و لهاظر و محض عندلیب زبانها به نشاط و رزو ورشخار به شکر گذاری
گوناگون گویا و هزار و دستان نشاط و نهال گلها را در گلزار و های نقاش دولت جاوید مدت تازه نسیم و دستان سرا

بیت کهبر موی بر بار را با شدم ❁ شکر ی کی فضل ترم ار ارور ❁ امید که تا بامر پادشاهی تعمت
و زر سیده بسیار در مملکت جهان شجان بنظم عالم کون و مکان باشند همواره با اغصان و اجزاء ارکان دولت
ابد مدار ملک سلطنت و جهانداری از آسیب حوادث مصون از زمان دولت ابد الاتصال بزبان قلم آل محمد
منقرون به سبع معنیت زوال آسمان جان نثار زان معرکه گشته بی رسانی فارق الا دین و دولت قاطع حرزان قلعه علیل

زوال رسانی بندگان عموما و دین اعلیحضرت خصوصا مخلد و لا زال بار رب العباد و بیع امراء اشرف اقدس حکم
نقاب شیخ محمد رضی شیخ الاسلام فارسی مقام حسینی داعی دولت ابد مدت ادهم فخرا و صدق آمین
بعد از ادای مراسم دعاگوئی و ثناگستری مرتبه عرض با رکعان درگاه جهان پناه اعلیحضرت پادشاهی جم جاه
گیتی پناه خسرو ممالک آرا فرو رنده افسر و صاحبقرانی زینت بخشد و بر تخت سلطنت کامرانی نخبه خاندان
دولت پایدار صفویه و دودمان خلافت مدار رفیع سلیمانی اوراق فلک زحرافین استحقاق سواد اعظم عظمت
و جهانداری صاحب لوای کشور شوکت و مدار نصب رایات عدل و انصاف قاطع بنیان جور و
اعتساف جام جهان نمای قدرت نامتناهی حضرت ظل اللهی ادام الله دولته میرساند که الحمد لله و المنة
در زمان اقبال بیزوال و مراحم او لیای دولت ابد الاتصال اجابات تجدید و در جیب مرام نیکخواهان اعیان
دولت افزون انجاح پذیرفته جمیع جا و کافه عبادی در عهد فتح و اقبال و در زمره امکال همیشه باشند رباعی
اقلیم فارس را غم از آسیب دهر نیست ❁ تا بر سرش بود چو تو سایه خدا ❁ برتست پاس خاطر پاکان
شکر ❁ بر با و رضای جهان آفرین رضا ❁ در این اوان سعادت اقران که بندگان ذیشان امین الملک
العلیه العالیه انجمن نظام امورات این ولایه مرقوم و نموده بودند جناب الا مراقدس ارتهات و قت و
جمیع مهام خاص و عام را صورت داده و استمالت و فرو ونشر سرمشق نیت که کافه رعایا و نقابه برایای قصبه
و جمیع آنها این مرز و بوم و مشحور و در میان ساحه زبان ناطقه در شکر این عطایا آلات لیلا و نهارا در هر جا
کافه خلایق بوظایف دعاگوئی دوام ایام عمر دولت قاهره قاری سلطنت بهره اشتغال دارند امید که
بعنایت جناب واهب العطایا قرین اجابت بحر زمان دولت ابد مدت زبان نصرت صاحب العصر
و الزمان علیه صلوات الله الملک المنان متصدی منقرون و العادل روان زمان خلافت ملی برتبه تا باد

هر سو رعب که ظفر [illegible] باد از جانب جمهور [illegible] پادشاهزاده [illegible] در جهان دولت ابد مدت

قاهره از آنکه [illegible] رعایات سلطانی [illegible] خاطر را [illegible] مساحت اظهار [illegible] عرض

لطیفه [illegible] قرب بساط گردون [illegible] اعلیحضرت [illegible] پادشاهی ظل اللهی رسانید

که از آنجا که مصداق کریمه تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء [illegible] سلطنت و جهانبانی

[illegible] دهقان [illegible] تقدیر [illegible] این [illegible]

با [illegible] این دولت [illegible] عالم کون و مکان [illegible] عدالت و رعیت

پروری اعلیحضرت شاهنشاهی [illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible]

دیگر که [illegible] صدق و اخلاص [illegible] خاطر را روشن و مطالعه کتاب [illegible]

[illegible]

این دولت [illegible] تسخیر ممالک [illegible] از جانب

[illegible] پادشاهزاده [illegible] عرضه داشت [illegible] دولت قاهره [illegible]

عنایات [illegible]

[illegible] عرض مطالعه [illegible] قرب حضور [illegible] اعلیحضرت [illegible]

[illegible] معدلت پادشاهی ظل اللهی رسانید که [illegible]

را به تحصیل علوم [illegible] دولت ابد مدت [illegible] مطالعه [illegible]

جم

تمام [illegible] این کتاب [illegible] اقدام [illegible] صدق [illegible]

[illegible] دولت [illegible] مدت [illegible]

[illegible] صدق [illegible] کتاب [illegible]

که [illegible] اللهی [illegible]

[illegible] دولت [illegible] از جانب [illegible]

پادشاهزاده عرضه داشت [illegible] عنایات [illegible] سلطانی [illegible]

[illegible] عرض [illegible] قرب حضور [illegible] پادشاهی [illegible]

[illegible] اعلیحضرت [illegible] ظل اللهی [illegible]

[illegible]

[illegible] انعام [illegible]

[illegible]

که [illegible] از جانب [illegible] پادشاهزاده [illegible] عرضه داشت [illegible]

[illegible] عنایات [illegible] پادشاهی [illegible] عرض کتاب

کتاب [illegible] قرب حضور [illegible] اعلیحضرت [illegible]

[illegible] ظل اللهی رسانید که [illegible] علوم [illegible]

[illegible] مطالعه [illegible]

[illegible] سلطانی [illegible]

از زبان شکسته سراج المیزان مقال اخبار صدق نیت و صفای طویت و حسن عقیدت و رسوخ ارادت

امضا ضمیر و وثوق بیت سمیر گشته از فحوای مصباح الصباح لمع انوار خلوص ضمیر ولاء مصباح است که مصباح خواهد بود

بیت شرف عمر دولت ابد مدت سلطنت ضیا افزوده اقبال همایون را شعله افروز فیضان علو جاه

آمده بیرای انوار بروج فلک دل آسمان بدرایق معانی و رموز نیز پیش قاطع و دران امروز مطاوی حالات

ارادت شیر آتش زبر با رفتار زلال آمدیم امرکم الاقبال مطاع **از جانب خانم فرزانه و طبیب و طبابت شیرین زبان** عرضه داشت

داعی دولت قاهره و ظایف عبادات و جهات مستمره بعد اداء مراسم نیاز و شکرگزاری خویش

بر رأی عرض نقیب خدام مراد به کرام الجناب حضور جهان حضرت بنده در گاه جهان پناه اعلی الله ارکان سلطنته

معروض می‌دارد که ارکان دولت قاهره از عنایات سلطان جهان پناه عرض اخلاص دارد و در ازای التفات که به ما

رسانیده به زبان افتادگان مستمندان که صفحه عرضه داشت الفرده الواحد در خدمت که در فضل این درگاه الی الرابع

بر زبان عالیان کشیده که از مشاهده عنایات و بخششهای این دو مهد که عالیان دولت ابد مدار است عبارت

آمده به عرض رأی جهان آرای مبارک رسانید که فرمان همایون **از جانب شکسته پا و شکسته بال خسته حسین میرزای قاجاری**

فارسی به دربار شاهی بر رأی عرض بندگان قضا شیم عطا پیشه علیه العالیه رسانیده به عرض رسانیده که در باب فرمان

رب الارباب مطاع و محرم قطب الطاف سلطان که تعلیه ذات ذوالجلال مهابت مطلقه اعلی تعالی محمولا داری

شد مراد برکلمه ارشاد که در قاعده امور عالیه آغاز دادکام در کار حضرات حرف مبنی تکیه صفت

کامیابی در مجلس از کمی سلطنت بهره با اجازات دولت اعلاء عالی مرتبه گردیده مشرف در سلطنت فرخنده اوج

خلافت اعتبار گردیده حکم همایون را در کمال جد و جهد در ادای اطاعت مرعی دارد از گوشش بیعت و منصب

حرف حال اطاعت رخ طاعت فرمان بر کار همیشه در گاه باشد الحمد لله بر کار در باسته باشد در وجه فرمان

اگر به ادراک سر حرف دوام اقدام نماید دولت علیه و دیده بان کام اقدام آل نیستم و رسیده جهات بقدر

نفوذ در کام را به فرمان و تقصیری از خدمت نورانیه مرحمت نشانی که از طرف جهان آرای سلطانیه مطلع امور قبله

خبرنامه قدم مرکز اقبال و اطاعت به نحو اکمل که در باب که جاری گردیده از روی فضل و احسان و ارزانی آن بر

فلک نشینان عطا اعزاز بخشش کرده و به بود و مرحمت ذات الهی مراجع و فتوح جناب جلالت

پناهی داعی دولت قاهره مبارک گردید و عنایت جناب مستطاب اعلام فرمودند که فرمایش با آن جناب داد

رسیده که بهمه وقت مراسم الوجه از آن محبت در باره او و در بلاد فخر گردیده از فیض و قاهر

بیچاره را با شرایط و وجه عالی که به اقبال دولت علیه حضرت ظل اللهی در درج حفظ کرده

جناب که بندگان این عرض معروض می‌دارد که جان را درک سجود کرده را بنده گان فیض بالغ سرکار مملکت اعظم الرفیع

در ظل رب و عنایات ملک رسیده در مرکز دولت گردید بسیار مراتب عالیه خیر خواهی دوام دولت ابد مدت

همیشه این حاکم عقیدت مرسوم فرمان را در کمال اطاعت است **از جانب فرماینده ما به دربار شاهی**

عرضه داشت که بنده از سر کمال عنایت از عنایت و حضور جهان آرای الطاف فرمان را به جهانیان

به رأی عرض عاکفان سده سنیه پادشاهی و مقبلان عتبه علیه اعلیحضرت اقدس ظل اللهی ارواحنا فداه

فدایش رسانید که به زینت مطرا فرمان قضا جریان جهان مطاع در بلیغ قدم جناب شجاع که در ایام ...

اصدار یافته بود مشرف و سرافراز و مفتخر بر اوج فلک شرافت اعزاز گردیده و آستانه جلالت مظهر

پادشاهی که مطمح نگاه ... الهی است ... که در سلک اعتبار و اصلاح در کار دور

ممالک محروسه و ... عالم آرای مستقیم ... صنع و مشرف ... اقبال حال

صحیفه فرمان ... همایون ... که ... از فرقه امم ... اعتدال

منسلک و بازار چاره‌جوئی خوش‌بیرون نگذارند چون امر قدر قدرت قضا نظام مضمون فرمان مبارک را
در پیش نهاد برکوشش خود انگاره و اهتمام مخصوصه قاطبه اهالی مملکت فارس را قدم مخصوصه که الماس بالادستی اگر به
مقتضای امن و امان عهد فرخنده این دولت ابد توامان در چیده و اند چیده و از قرار رفتار که حسب الحکم عالم
مطاع ضبط و ربط هر کس در تشریف و وضع مشخص گردیده به موجب عهده اهالی این مملکت اظهار و التزام نمایند
دامن جاریت و اقبال مطلع مخصوصه مقرر بر طایفه از طوایف و هر صنفی از اصناف بکلیه اعتدال
متحمل گردانیده خرج رتبت مزید از لوازم تحقیق دوام آن حسب رتبت وزیده از جانب فرمانفرمای دیار
عجم ابراهی عرضه داشت کمترین بندگان چاکر [illegible] بر پایه رفیعان عنایات تا نهایات سلطان دوران نشست
بر دو دوش امیدواری اعتبار و صیقه گر نهایات الطاف ضیا العاف خسروانی زینت قامت افتخار
ساخته مرتبه عرض مرفع و ترتیب نشان خلعت قرب بساط گردون قماط اعلیحضرت شاهنشاهی ظل اللهی روحی لها
الفدا [illegible] میرساند که بهار گران بهای مرحمت بی منتهی خداوندگاری خلعت قبای طلعت عنایات
بیکران خسروانه [illegible] و دل پیش دیده [illegible] باریک نشان [illegible] و باریک ترتیب نظم
الفاظ به نظر تیزبین چشم ادراک نازک خیالان [illegible] خاطر محبوبت سلطان
سراپا آراسته خلعت امیدواری بود و برای تحصیل بخشیده و اسباب مبادات را سرمایه قامت مطلوب مرام را
پیرایه گردید فرمان همایون قضا نمون که در این ولا در صفحه [illegible] و جلال [illegible] این [illegible] کر احساس جلال
عز اصدار [illegible] کالاحی نزول من السماء عز نزول [illegible] فرمود [illegible] عظمی [illegible]
نجم بروج فلک عزت و جبین [illegible] ذلک [illegible] خلعت [illegible] طلعت [illegible]
عنایات [illegible] و عطای مرحمت [illegible] قامت [illegible] آرایش [illegible] محبوبیت [illegible]

مخزن

صفت امتیاز از همگنان بخشیده و فرید به دوری از شمول ملاحم پایان گردیده که چنانچه قامت
فلک اطلس پوشش تحفیف [illegible] و رونق انطباع [illegible] بر پایه قضا و قدر و ضبع [illegible]
رضای این دولت خداداد و با نواب [illegible] زمین نطق آراسته باد و رب العباد [illegible] امر کم الاتی مطیع
از جانب شاهنشاه نواب عالیه [illegible] منکشف [illegible] خلعت [illegible] نهاد [illegible] خلعت [illegible]
رتبه محبوبیت [illegible] و رفعت [illegible] امیدوار [illegible] خاص حضرت شاهنشاهی [illegible]
دیگر [illegible] الطاف [illegible] الهی [illegible] ساخته مرتبه عرض [illegible]
قرب حضرت [illegible] نظاره [illegible] حضرت [illegible] ظل اللهی [illegible]
میرساند که معدن [illegible] گوهر [illegible] اشرف همایون [illegible] اقدس
آفتاب [illegible] که [illegible] عنایات [illegible] مکان [illegible]
صفات [illegible] بدیع [illegible] منظران [illegible] گردیده [illegible]
که [illegible] عالم [illegible] فرار [illegible] مخزن [illegible]
این [illegible] گردیده از جانب [illegible]
عرضه داشت کمترین بندگان [illegible] عالم [illegible]
[illegible] عنایات [illegible] عرض [illegible]
سرای [illegible] اعلیحضرت [illegible] ظل اللهی [illegible] سلطان [illegible]
از [illegible] عدل [illegible] انصاف [illegible] قاطبه [illegible]
و قاطبه [illegible] ضعیف [illegible] فارس را

به حیطهٔ ضبط و تصرف درآمده بعد از آنکه این مرز و بوم بود تا رفته رفته به جهان قضا نظم و نسق مزارع

جهان پرنور شد و الملک لله جهان را رونق دولت خاقان صاحبقران آشیان داده دولت جاوید قران را

در سایهٔ آن عالم امکان را فرح بخش هر یک از ممالک را از حسن معدلت و رعیت پروری خرمی بهشت

فزاید از این مطلع از گل سلطنت قاهره صاحب دولت کبری جز او به خود را معمور و محیط ضبط و نسق درآمده جمعی کثیر

از ضعفا و کسبه و جمعی غفیر از ارباب دول و درگاه و ... از فقرا و سادات و طلبهٔ علوم از این ... معیشت و تحصیل و

کسب گذرانی به سامان تنعم شفقت و دعای دوام دولت روزافزون قائم و ... و مقام چون در اوقات ضبط احکام

بنده را چون ... نسبت ... رحمت ... سایهٔ ... مبارک عرضه داشت ... و التماس ...

افزون از کمال ... که از فرط رعیت پروری ... از جهان مطلع شرف اصدار یابد که ...

املاک ... تصرف ... آن ... که ... تصدیق ... دعای دوام دولت شاهانه ... بسته ...

از مراحم لا تعد و لا تحصی ... که ... و ... خشنودی جناب رب الارباب در

ضمن آن مندرج است ... درگاه ... که ... خیرخواهی ... خوار ...

در جناب فتحعلی محمد پادشاه ایران شده عرضه داشت کمترین بندگان ... از جهات خیرات ...

... ساخته ... عرض ... خسرو ... بساط ... قطب ...

حضرت ... سکندر ... سلیمان حشمت جم سلطنت بهرام صولت دارا ...

زیبا ... پادشاه ... الهی ... که ... مبارک ... مزارع ...

... از ... عام ... صغیر ... انتظام و نظم ...

استطاعت ... که ... عنایت ...

چون سلطان ... خاص ... ایران تمام ... افتخار ... جمیع

مدار ... عزت ... حضرت ... و ... بارگاه

گردون ... که ... شاه ... بارگاه ... التماس از مراحم افزون ...

پادشاه ... که ... مبارک ... مزارع ... عنایت ...

... سلطنت ... انتظام ... و چون

... خراج ... معاف

... جمیع تکالیف ... سلطانی ... نظم و نسق ...

... مملکت ... دولت ... در جناب جعفر قلی خان ... شده

... که ... عرضه ... که ...

... عطایا ... که ...

کمترین ... خارج ... است ...

نظر ... آنکه ... درگاه ...

... طلوع ... خورشید جهان ... خیال ...

... خاطر مبارک ... عالم ...

... نظر ...

... ارباب قلم ...

... که ...

مجبوری ساخت اگرچه ازین بنده عدم قابلیت موجب حصول شرمندگی و خجلت است تقدیر دقیقه‌ای کشش مجبور به
مختصر القاب و حضور مرسلات دستور گردیده امید که از روی مرحمت چشم از حقارت آن پوشیده و چشم ضبط
آن گمرهی بندگان را سرفراز و بسبب آن بی التفات والا شانی قرین نهایت مفاخرت و افتخار
فرمایند و با صدور ارقام مطاعه لازم الاطاعه امیدوار نمایند که لوازم جانفشانی در تقدیم آن تحفه
ظهور رسانیده با امر کرم مطاع **از جانب فخری عزت نژاد به فرزند** عرضه داشت بندگان کمترین
حبل المتین عنایات عام نواب والا را دست آویز سرپنجه اعتصام و عروة الوثقی مراحم بیدریغ والا سرشته
امتثال و اعتصام نموده مرتب عرض نیاز و معتکفان درگاه رفعت دستگاه و درباریان آستان
کیوان پاسبان عالیان پناه میرساند که از زمانیکه استماع اخلاص جلوه‌گر دیگر خطرات و سرشته
طبیعت این فقیر حیران دولت بمدت بیست چاکری ازاله دام ادوات محبت آن حضرت
سندی چاکر اولی نواب والا را از [illegible] جهت اداره در اقالیم قلوب [illegible] انداخته و جهت
گسترده و فشار تکامل اخلاق انگیخته آن تیز بسرا اگوش استماع ساخته عالیان را دیده ترتیب یافتن آن
دهم بامیان را [illegible] عالیان پناه است لهذا گستاخانه قدم [illegible] عرض [illegible]
بعرض [illegible] میرساند که چون [illegible] بندگان کمترین از جمله چاکران این درگاه [illegible]
دولت ابد [illegible] و جمع [illegible] حیات را [illegible] خدمت از [illegible] دولت [illegible] تسلیم
بصیغه صرف [illegible] خرج [illegible] بمحاسبه [illegible] حضرت با تمام رسانیده [illegible]
بوده که [illegible] دولت [illegible] فیض [illegible] سرکار [illegible] مدار [illegible] محل
رسیدن [illegible] بندگان کمترین [illegible] علیه [illegible]

راحت و امکان خود را بعقیده ... شرمسار سانید چون اطلاع از احوال خانه اوان ...
از لوازم ... رسید ... داشت ... مرحمت ... بیدریغ ...
برورد که عنایات عام نظر بکمال بندگان کمترین ... چشم امید ...
دوست نماید از عنایات ... امید که تا ...
همواره ... نواب والا ... اوقات ... ارباب ... **و ... از جانب**
فرزند ... نوشته شده عرضه داشت کمترین بندگان ... خانه زاد ...
... بساخته ... عرض ... رکاب ... شرف ...
... بساط ... مرحمت ... سعادت ...
... ... خاطر ...
... ...
... ...
... **شعر** ...
...
...
... **از جانب ...**
... نوشته شده عرضه داشت ... دولت ... بندگان
... ...

زیبا مکان سکندر نشان نواب والا جناب گردون قباب فلک جناب اشرف اقدس ارفع نامه
ظلال عدالته علی مفارق العالمین میرساند که منشی لطف مرحمت و عنایت و جوهری عاطفت و کرمت نیز رقم
فضل [illegible] مانند آفتاب شمع که فروزان نشان فروزان شده از دیوان لطف و احسان بی‌غبار درگاهی
ارادت [illegible] نگارش یافته بر صفحات منشیان عطارد نشان از قلم اشفاق بیکران غرا صدور یافته
بود سر [illegible] مطالعه این لطیفه عنبرین گردید فرق مباهات و افتخار این بنده را به اوج سپهر رسانید
چون از غایت لطف الفت مرحمت انگیز [illegible] سعادت [illegible] اشرف
از ورود [illegible] مسعود [illegible] و دلهای اخلاص کیش [illegible] تازه بر قوالب
افسرده‌گان [illegible] جان [illegible] چشم [illegible] نظاره رخسار [illegible]
انتظار [illegible] چشم [illegible] ایضاً عرضه داشت نواب فرمانفرما نوشته
عرضه داشت کمترین بندگان [illegible] آفتاب [illegible] مرحمت بندگان والا [illegible]
[illegible] عرض [illegible] بنده [illegible] میرساند که چون [illegible] ارض
مقدم [illegible] توام [illegible] و [illegible] بندگان والا
[illegible] ماه [illegible] مهر [illegible] اوج فلک [illegible] چشم [illegible] باب
[illegible] حال [illegible] ضعیف [illegible] دست [illegible] نظاره [illegible]
چشم [illegible] آن [illegible] نگران [illegible] که [illegible] که در جمیع
[illegible] شرف [illegible] حضرت شاهنشاهی [illegible] ادام الله [illegible] ملکه [illegible]
[illegible] بنده [illegible] الطاف [illegible] نمایم [illegible] ذیل

دهنده

رفعت غایات بی‌قیاس بندگان والا امیدوار و روز بروز صاحب مشتاق صهبای بی‌خمار الطاف روز افزون سرشار
پیمانه‌شمار نیاز [illegible] بسته [illegible] تشریف [illegible] الوقتی مرحمت بندگان والا جسته از کجا
ضعیف [illegible] که با نام نامی [illegible] نواب والا [illegible] گردیده [illegible]
عرضه داشت نماید ایضاً عرضه داشت نواب فرمانفرما نوشته عرضه داشت کمترین جان نثار
بندگان [illegible] جان نثار [illegible] اشرف [illegible]
[illegible] غایات [illegible] اقدس [illegible] تماشائیان بهارستان
[illegible] بندگان [illegible] والا میرساند که [illegible] اقدس [illegible]
[illegible] خدمت [illegible] مصروف [illegible] بندگان [illegible]
[illegible] چشم [illegible] دولت [illegible]
طالع [illegible] خدمات [illegible] محروم [illegible]
[illegible] روزی [illegible] گرفتن
[illegible] سعادت [illegible]
[illegible] مرحمت [illegible] اعتقاد [illegible]
[illegible] سرکار [illegible] آستان
[illegible] کمال [illegible] خدمت [illegible] قیام [illegible]
اخلاص [illegible] ایضاً عریضه [illegible] نواب فرمانفرما عرضه داشت کمترین جان نثاران اخلاص
[illegible] بندگان اعلیحضرت [illegible] آستان [illegible] عنایات [illegible]

مراحم بی‌دریغ و [illegible] مشحون و مملو [illegible] موقف عرض [illegible] که هر روز [illegible] حضور ساطع النور

دارا ابواب [illegible] اشرف اقدس الاعلی رسانیده که [illegible] عنایت و رحمت [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible] عنایت [illegible] که [illegible]

[illegible] الطاف بیکران [illegible] نشان [illegible] مبارک

[illegible] چنان کرده بود [illegible] خاطر [illegible] زمان [illegible]

[illegible] ظلمت [illegible]

[illegible] **بیت** [illegible] حضرت سلطان ٭ مبارک

[illegible] سلطان ٭ [illegible]

[illegible] حیات [illegible]

بیت [illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible] آفتاب

عالمتاب [illegible]

چاکر [illegible] بندگان [illegible]

گردیده [illegible] بندگان [illegible]

[illegible] چاکران درگاه عالم پناه [illegible] الطاف [illegible]

[illegible]

[illegible] عنایات [illegible]

[illegible]

ایستادن

[illegible] دولت خداداد [illegible]

[illegible] چاکران [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

چاکران [illegible]

[illegible] بندگان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بندگان [illegible]

[illegible] [illegible] بندگان [illegible]

[illegible] بندگان [illegible]

[illegible]

[illegible]

خیت بدعای دوام عمر و دولت روز افزون حضرت بندگان والا قیام و اقدام دارد امیدوار است که چون خدنگ
دعای بیریای این غلام جانسپار هم از کمان صدق گشاده و بهدف اجابت رسیده باشد اگر چه از [illegible] خالصت
برجیس روسیاهی خجلت دارد و این وقت چهار دو روز با خانه پیر برهم خوردن تشویش [illegible] حضور [illegible]
کرده هستند علاوه اگر بعضی از آن اشاره فرمایند که بزودی امیدواری کمترین بندگان [illegible] امر کم مطاع

ایضا خدمت نواب نوذر میرزا عریضه داشت کمترین بندگان از رشحات سحاب عنایت و مرحمت
بیکران و قطرات امطار معدلت و مکرمت بیپایان بندگان والا کشت زار امیدواری سیراب
و مخضر بوده بر حسب عرض و اذعان آنکه در اوان این ایام [illegible] فرخنده [illegible] قرب حضور عزت
اشتمال بندگان [illegible] شکسته بال [illegible] نواب والا [illegible] مستطاب گردید
جناب [illegible] در خطاب قضا انتساب [illegible] ارفع [illegible] که [illegible]
[illegible] از [illegible] قضا [illegible] از [illegible] بندگان
والا [illegible] سلطنت [illegible] را سایه [illegible] که [illegible] دولت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] بندگان [illegible] دولت [illegible]
[illegible] است [illegible] که [illegible] از [illegible] جلال [illegible]
[illegible] که [illegible] انتقام [illegible] که [illegible] جلال [illegible]
[illegible] از [illegible] مبارک [illegible]
[illegible] نمایند که [illegible] دوام دولت سلطنت [illegible] **ایضا جناب [illegible] مرحوم [illegible]**
[illegible] عریضه داشت کمترین [illegible] از [illegible] امیدوار [illegible]

[illegible] الا آل [illegible] بر حسب عرض [illegible] خجسته [illegible] قرب حضور سعادت دستور بندگان
سپهر مکان نواب کامیاب مستطاب عالی رساند که [illegible] آداب [illegible] وقت [illegible]
عریضه محرم [illegible] که حضور [illegible] و دعا [illegible] عریضه [illegible] رسید که [illegible]
[illegible] حرکت نواب [illegible] آن [illegible]
[illegible] قیام [illegible] الطاف [illegible]
[illegible] حضور سعادت دستور [illegible]
[illegible] دولت [illegible] نواب [illegible]
امید [illegible] عریضه [illegible]
[illegible] **ایضا خدمت مرحوم [illegible]** عریضه داشت کمترین
بندگان [illegible] عالم [illegible]
عرض [illegible] حضور [illegible] بندگان سپهر مکان نواب مستطاب [illegible] عالی رساند
[illegible] دولت که [illegible] خاطر [illegible]
[illegible] خاطر [illegible]
[illegible] آن دارد
[illegible] وقت که [illegible] **ایضا خدمت مرحوم**
[illegible] عریضه داشت کمترین [illegible] دولت [illegible] حضور سعادت
دستور بندگان سپهر مکان نواب [illegible] مستطاب عالی رساند که [illegible] جهان [illegible]

ایوان کیوان نگار از فرط حکمت بالغه مقتضای مستعد و ذوات منتخب والای رتبت تقاع جهان انتظام نسق
در وفات ... زمین زمان بذات کامل الصفات فراهم مفوض داشته و پیش طاق ازل گرامی
ایوان را برای جلوس نشیمن بندگان اعلی افراشته بشکرانه این نعمت عظمی همت و همت فراهم
لازم است که در تعمیر خرابه بقاع منوره و مراقد منبره که مظهر ائمه طاهرین و اولاد طیبین ایشان معمار همت بگمارند
انجمن را سرمایه سعادت در جهان سازند چون بقعه منوره و منبره که عرشیه ملکوتیه حضرت امام زاده واجب
التعظیم والتکریم سید علاءالدین حسین خرابه و بنا در بعد رسانیده و موقوفات بقعه مزبوره که ... ضبط
سرکار دیوان است ... **ایضاً عریضه مرحوم حسین علیخان** عریضه داشت کمترین بندگان علم ...
الطاف ... القصاف را سایه گستر فرق امید ... مرحمت مستطاب ... قرب ... حضور ...
دستور بندگان بهر نگاهبان ... کامیاب ... جانب والا رسانیده که چون ... سال است
در اقبال دولت روزافزون والا انتظام را ... علم فرزانی طلسم مصدر صدور ... در اوقات و ساعات
سعیده و شرف کواکب و نظرات سعد ... مشروطه ... جانب علم کار ... نظر ...
معلوم ... اکنون که طالع روزافزون والا ... اقبال ... گردیده از فرط کمال ... نظر ...
... اختصاص ... علم ... خیال ... خاطر ارادت ... گردیده ... مبارک ... را ...
... والا با تمام رسانیده ... اقبال و طالع ... والا ...
وقت اهتمام با تمام رسیده از آنجا که حقیقت ... بخش ... دولت ...
... فرق سعادت ... الحکم ... نواب والا ... در خلوت ... عرض ...
در آورده ... دولت ... مطالعه ... عرض ... مطاع

از جانب فخرالدوله حضرت نواب والا عریضه داشت کمترین اعیان دولت علیه ... احرام طوف حرم ... دار
چون طوف ... مطلب ... موصوف ... جناب ... دولت ... حرم ... سلطان
... جناب ... جناب ... ادام ... العالی ... گلاب
... دولت ... هیچ ... چون ...
... ملکوت ... تاریخ ...
... نواب ... ساحت ...
... دولت ... جاه ... فقیر ... مجرب ...
تمام در کمال ... اتمام ... دولت ...
... عالیه ... اقبال ... لطف ... کار ...
... بوده ... که ... والا ...
... صاحب ... اعلی ...
... **بیت** ... **شعر** ...
... اعلی ...
الدنیا مزرعه الآخره ...
... صاحب ... دولت ...
الحکم ... لازم ...
بیت ... دل ... **شعر** ... **الف ما ...**

مرحومه نواب عالیه عرضه داشت کمترین جان نثاران قدیمی از خوان احسان بیکران منت پذیرا

چاشنی رستگاری ... نعمت ... بخشیده موجب عرض ... دوران ... بتقبیل عتبه علیه و کام ... پایان بنعم

سماویه بقیت ... نواب خورشید حجاب علیه عالیه ... که ... این عالیجاه

قدیم ... استان ... کلیهم ... بابطه ... باز ... رسیده ... نواب ... اسرار

سکنه ... صحیح ... عالم ... حال است ... چشم داشت جهان ... این

دارد ... گردون ... کار ... عهد ... چون ... جشن ... اعتقاد

بوده ضعف ... قضیه ... و سعادت ... ارباب ... عالی ... الطاف ...

انچه ... بوده ... ضبط ... نوده ... زمانه ... که ... کمال

دعاهای ... بوده ... آن ... که ... زبان ... ایجه

الف بانه ... که ... بماند ... رسیده ...

زبان ... رسیده ... بماند ... انکه ... اش

نشسته ... حوادث ... آن چند ... عاقبت ... جناب ... حال ... خویش

چنین ... خدا ... که ... تواند ... رسیده ... ندیدم ... خداوندی

بوده حالت ... بخشیده ... اعتقاد ... را ... بنده ... که ...

طریقه ... بنده ... جواب عرضه ... که ... انفس ...

معنی ... طالب ... اکرم مطلع ذوب [illegible] ... نوشته شده

عرضه داشت کمترین بندگان فدوی ... توجهات خاطر ... کمالات ... معنی

برهان ... حضور سعادت ... بندگان ... نواب ... آفتاب ... عالم ...

و سرمشق کتاب کمال ... معارف و افضال که ... کشاف ... علم ... کلیه

ارباب معانی ... خطوط ... نقطه ... مثال

منع ... تعلیم ... قلمش ... نستعلیق ... خط ... قلم ...

برابر ... نامه ... لطف و حاجت ... چنین ... خط ...

اتب ... نیست ... احکام ... ... بقیه ... که

والا ... رحمت ... بنده ... احترام شرف ... بود ...

سر ... خط ... گردیده ... نامه ... رسیده ... حضرت ...

دولت ... کمال عنایت ... کمال ... اهتمام و اجتهاد

درس ... جوهر ... توجهات ... عالیه ... الی ... خود ...

... رتبه ... صاحب ... علم ... قابل ... والعلیا

در کمال صحت ... حضرت ... عقیدت ...

با صدور ... عالیه ... جامع ... الکفاه ... که ...

در تقدیم ... مطلع ایضا نواب [illegible] مرحوم ... عرضه داشت کمترین بندگان

جانی ... مجلس ... عرض ... آن ...

بندگان ... کامیاب ... سعادت ... خداوندی ... که ...

دیگر ... حضرت ... علیه ... الطاف ... خیال

برهم زد و عنایات و التفات شد و دو در مقامی سعادت از خوشتر از صبح عید بهجت حصول از شرف بخشیده بیان کرد

برهم هیچ احصیر از شنیدن باد وزانه گوش فلک رسید امید که مشرب مهر و محبت به مقدم کلبه قوام

نقش گرگ به حصول بیت الشرف سعادت مطابق نجوید و باید در زمان مساعدت سعود فیروزی وصول صیت الی الهی البلاد

ایضاً خدمت مرحوم میرزا محمد یوسف خان عریضه داشت کمترین غلامان محمد یوسف [illegible] از تراز التفات دوره رسید

خاطر خطیر شریف [illegible] کیا و سرور هم امید و دوری آسیب سرور و بیان ساخته مرتب عرض طراوت [illegible]

بهارستان قرب حضور سعادت دستور ثواب کامیاب ستطاب مستطاب عالی ارسال نامه کریمه [illegible]

این قطره با همام نا بایه حوزه او در عهد او ان تمنای [illegible] در جنب دریای پرموج خاطر دریا مقاطر در مقام هستی تصور

در دستگاه صیر نور بالا و پنجه عنایت ارزانگاه که گفتند [illegible] طبع ذره پرور [illegible] بر سات حال

هر ذره و ذرات جلوه گر است خاطر محبوب ستار رقم [illegible] آن نماید که هر ذره [illegible] سالک عالی کران محبت

کش الی منتهی دوره غلامان بنده کان الی ما اخرب بنماید به تکامل جنین عریضه که ذرات کثرت عالی الحصر نوشت

و انفاذ ورود ارشد گرگانی [illegible] بحکم طرف که حضور سعادت پناه در مهر و حمایت تحریر این عریضه درین

حوالی نجم عرض محبوب از عالی دولت مطلق تحریر [illegible] مقاصد انجام نمود امید که تا مهر جهان آرا پرتو فکن است

در حق عرض باد برده ما تا عالی این کلام از نهاد [illegible] گرفت [illegible] الا رب العباد ایضاً از جناب

میرزای مرحوم میرزا [illegible] خان عریضه داشت از [illegible] دولت در گرگ التفات عنایات بی نهایت از آن عالی مقام

در عرض استدعا گرفته مرتب عرض مشتملان کتاب از یک نشاط حاوی خطوط شعاعیه سعادت دستور ارباب

مستطاب عالی ارسال به کرمی شوق شکایت بنده که مجموعه ذوق یکی ازین قطعه رقیعه عنایت از عنایا

طلعیه که درین ملازم ارزانی محبت گسترانی فرا این رتبت رتبه بر عهد آن نگارش پذیر کلمات شمال [illegible]

مشرف تحریر بلیغ و حوزه رسیدن و رنجه بود و دو جانب سکه ورنگ مثال گرامی نشست جوش انتظار بود و عنوان از دیدار اندرون بارات

آن با همه بصیرت رسیده است با دیده مطالعه دیدم بر پایه همه شرمندان مذکور و صفا این محبت ز تفتیش گردیده اشک ورود

عنایت مرقوم تکالیف نیستان فضا حاصل گردیده بود که چون عریضه نیب توجه خط کمترین نخچه مطالعه آن چشم

التفات مشحون به تقریب داشت و لا و دیهمان عریضه عذری عرض نشده و بود که از تحریر آن اخلاص حضور سعادت

دستور کمترین مادی علی حرص آنکه تحریر رجا دو رجا با ملاحظه نموده بافات نظر الله شده و از وقت التقیه رسیده سعاد

چپ رسیده نامه نامی و مفید در روش شده ❊ نیرومان قلم زده خیر من محتاج ❊ و گوی آنکه وارد شده و دیده و ارسیده روشنی

بخشیده با شارت لازم الاذعان رحمت اینه مطاع و المامور معتمد و بر خلعه سرخط فسخ آن گذشت و بر همه

خطر [illegible] عریضه را آنکه حرف نکات نظم شکسته زبان و عذر این سیاه کاری و زبان و رسالت محفوظ اوت علی

عهد بنده تقصیر دانا اید ایضاً جناب ابراهیم خان ابن مرحوم میرزا محمد رحیم خان سلطان ولد و بیک عریضه داشت کمترین غلامان ما عصیان گردیده که کام عرض

رسید رسیدگانه تقدیم دریان شد بر انامه او روی سهم قبحی و تقدیم مخمد مرحف عرض رسید حسنه گردان هو روحی حضور محبت عکان

در امان ادراک فیض حضور سعادت سرمد بنده گردان از انجب که در عالم از عالم محبت سیر و اشفاق نمود حصلت

حسامی از اجابه که در دو حاصل عدم تویش نیا خیار نکشد تا نظر حصول تقاضا شور و بر رتبه و ثانیه اشتیاق افزوده

در حدود دوران حصول مشتری نظر مشتری فکر گرفته چپ رهرو منزل قسم و در هر عهده عدم ❊ تا به علم وجود بخشیده و آمده ام خون

از نظر آن حال کف و بعد و ادای آن بر اهل سرمنزل مقصود و رسیده در گلشن شمیم جهان خیر به دوران عطیه که بالذین تکلمکم تحایف

اعیان عالی گرفته در این مقام فرغنا و چپ دلداده صدق حرف غنچه رنگ ❊ آتش شوق تیزتر گردد ❊ از آتش گشن

خنده شوق قرار و در این بود عرصه خطرناک شوق نا جار سر فرود و قسم جنبه مبین در ناله قالب از نظر حصر و در عهد وجود

قرار گرفت شعر کشته خنده شوق تو از نوعطا غنیس ❊ هر که پیش گرفتش به سر کبان ❊ از آنج گم کند طالع

تا بساط افسوس که دوران جدائی مهجوران موفات اکنون از فرط هجران شبانه روز بگریه و زاری
دلفگار گذرانده سرانگشت حسرت گاهی بدندان و زهرآب از مذاق جوارش کام جگر و پستان مادر در کام محروم
[illegible] تریاق [illegible] اگر بجانب اقصای طهران نامه [illegible] که مرحمت [illegible] بیت تا بکی گریه و زاری
[illegible] در هجر تو از خود خبری نیست مرا خواهم که بکتابت تو دل [illegible] اما چکنم دل بکتابت مرا امید که پرده
[illegible] سبب الاسباب حقیقی [illegible] [illegible] بدیده
[illegible] بدیدار فیض آثار نواب عالی روشن نماید بیت [illegible] [illegible] روشن [illegible]
شکر گویم [illegible] خبر [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] فرزندان [illegible] رب العباد
از جانب [illegible] [illegible]
[illegible] عالم [illegible] محبت [illegible]
[illegible] [illegible] بجانب [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

از جانب [illegible] عرضه [illegible] [illegible] پروریده و تربیت
جاوید [illegible] که در عهد [illegible] خورشید اشراق [illegible] حضرت سلطانی [illegible] الطاف [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] بهایات [illegible] لطف بندگان عالی [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] رحمت [illegible] [illegible]
[illegible] التفات بندگان عالی [illegible] [illegible]
بنده [illegible] [illegible] عالی [illegible] الطاف
عالی [illegible] [illegible] بنده [illegible]
از جانب [illegible] عرضه [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
بنده [illegible] [illegible] الطاف بندگان عالی [illegible] رحمت نواب [illegible]
[illegible] رحمت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
رسیده [illegible] [illegible]

شرف والا عنایات میگردید در این باب که نواب اجل امیر دولت خدمت آثار تشریف بگرازد وبات اندام
آنچه زلال بندگان قدیم را از آن شیء دیگر در روش اقبال نظر آمدی بتجره از بر خلاف شما از بس محبت کرده
بیت هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ٭ ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست ٭
عریضه مرحوم محمد حسین خان حاکم کرمانشاه بنواب نوشته اند عطش ان بنهزی قرب حضور سعادت دستور در دو جهان شهد
ابدی فیض خدمت مستلزم الحمدلله خوردن قدر خوان حق شناسی جرعه نوش ساغر نیکو سپاسی کام مرام را تمکین
مرحمت سپهر نواب عالی شهید کهین زنداق آنچه زلال سعادت مرادیکه تراپید عنایات بی نهایت
شیرین نمی برهت عرض عطیه خوران نعم تشریف تعالی عمر در حیات بخش زندگی افزای نواب مستطاب
فلک جناب عالی امیر سپاه که انتظار بخشی زنده دلان ایام صیام ساعت از فیض بار ریس و طعام
فرمای گرسنه چشمان یک ساله عرفان از شرف خدمت سعادت مانوس عنقریب رقیمه مشعشع و
عنایت نامه عالی استعام که زبان دل ان سعادت نشان ورقصیه بیکران از فرط الطاف بیکران حکایت
اشتیاق بی پایان بانجا رسید بجمعیت تو از ان نگارش بپذیرفت که عرض پیشکش پیش خان مرحوم
خانه عطار حسانه مثیشان فضا حنات ثانی و مصحوب بمثال خلال غرالعالم از نامه دلشسته بودند که همیکه
تشنه کامان زلال وصال در روزه داران نعمت قرب و اتصال باشربت وان ارتشف زلال بسته
در رنگ رخسار خاطر خار زیرا چون دل گرسنگان قحط سال از زلال شکسته بود منتظران نیم شهر رقیمه
آن شیدا الهم عطیه عالیه را صلای تعمی در داد و دمانده بضابطه اشتیاق رجال امید بنهاد بهر و ایره
همش مدتی بنام که عمرها با صیام اتقال مخزن که رکنیده بیش تا که عید فطر را بیای استقبال فرو رسیده
سطر روش بجشم نظاره کیان لیلة القدر بی ساعی عطر نوشش برابر حسن با افزون و دیده ره بدید که کان مدتی بت

صائم جمله که ما صیام رفت ٭ رکن قدح که موسم پرسش بنام رفت ٭ هر چند خاطر عطشان
تحت ان تشنه لب زلال قرب حضور است که ترشح قطرات نامه سیراب تراوجه دوال دو جهان
نهند ان گرسنه نعمت ادراک شرف بریس الت اولیفره نامه طعام تواند نمود **شعر** ضمان
نفی دالکه دلیعنیه ٭ رشف از زلال دل شربت مگرد ٭ با ما ارد نگار بیکله دوران عید ضمیری مرام حکایت صیام
بخش حرجات در روبرین الت برهار گفتگو ازجانب مرحمت مواجب برایر حیات تازه بخشیده
بیت ان پیک سا نمره بر رسید از دیار دوست ٭ آورد حرز جان ز خط مشکبار دوست ٭
امید که چنانکه حوالی شهر دریافتن ایام سلخ رمضی کرده بجمیل کام مرام نور خوانان لطف پیره آلاء الهیه
روزانه بیانی خداوند کش لی سعادت اندرفتها بهر شما میباد و بالمنون و الصاد و تسبیحی را کمال الطاف
غیر محصور را که برسته و عید وقت خوشگوار مطالعات رقیمه جانی بخش ذوق و جمعیت کثیر با تمام
کثرتی ورفعت یا مراد مظفر فرموده باشند که تواند عطشت ذو دیدار حقلعید یم ان عطیه غیر رسانند
مرحوم محمد حسین خان نوشته اند عطر تحت لباده و ادب بر دبار عطیه بچاوره وشد و گر دگرک بر عطیه و بت
بخشش عرض سلام رسید جمعیت را تعظیم و تکریم و تسلیم نموده عرض کمال جناب
کیوان مواجب نواب مستطاب کامیاب قمر رکاب عالی امیر سپاه که جنت گلها را در بهار سعادتش
برشی از نتایج دریچه فرخنده جمال و دولت منعنشش دیباچه و روح دریکی از کیخ بود از افق اقبال ستارهٔ جهانگشای
جهان گلگونه دیگری طالع گردیده که چرخ کوکب را چشم روشنی گفت و در گلشن اقبال غنچه نوکلان
عزاز بخت که نشاط کامرو رسیده که هر گاه باین آب در رنگ گلشن و گلشن شکفته نی تقلیقه رقیمه جناب
مراد عنایت نامه لطافت مضمون که ابلاغ ان وجهت و روان فرخنده را روز و لال مرحمت دوزده بروی عبد مصدر

الطاف و عاطفت گستری افتخار این دولتخواه محبوبیت شعار زبان خامهٔ مشکین شمامهٔ عطارد نگارش رقم پذیر

خرد نگارش شرف اصدار [illegible] بود جبین افتخار را فرازنده ساخته گردید بیت نامه که بکف تصدق از جان بازان

رسید * برسر ببوسید صحیفه نرخ سلیمان رسید * امید که با سفینه هزاران [illegible] چراغ خضر [illegible]

شرط فیض ایزد داور رشتار در جلوه گر و فلک شئون [illegible] واحمر در طلعت طالعان [illegible]

لشکر [illegible] بندر [illegible] همواره [illegible] خواهند [illegible] عزت

و اقبال گستری عزت و جاه و جلال از لمعات برابر عزم حوادث برکناره [illegible] کامکار دریا

دریا لاله استوا [illegible] افتخار [illegible] بخش [illegible] نواب عالی [illegible] نگاه دل

هنگوه الطاف [illegible] برده باد [illegible] عقیدت [illegible] ایشان [illegible] اشتیاق

[illegible] که [illegible] این دولتخواه عقیدت شعار [illegible] تقدیم [illegible] الافکار [illegible]

و مباهی [illegible] محبوبیت [illegible] تقدیم

آن مرعی خواهد داشت مرحوم محمد [illegible] شده اند [illegible] غرفات

اندوه و الم طلاطم [illegible] خاطر [illegible] لمعات خاطر دریا

معاطر نواب عالی [illegible] حضرت سعادت [illegible] الفتاح

قرب خدمت ملتزم السرور [illegible] که الطاف بخش [illegible] التهاب [illegible] مصایب

نیر [illegible] مضمون [illegible] لمعات مضمون [illegible] کمال [illegible] طبع [illegible]

مشحون نگارش [illegible] ملک دولت [illegible] دولت [illegible] نوشته بود

درحالیکه دریا [illegible] عزت [illegible] حاجت [illegible]

خاطر عاطر [illegible] دولتخواه [illegible] سعادت [illegible] داده بود

رسیده [illegible] الحمد لله ثم الحمد لله که از [illegible] ایشان [illegible] مجلس

گرفته خداوند جهان آن [illegible] الی الابد [illegible] صاحبقران [illegible]

همواره خاطر [illegible] کوکب [illegible]

عرصهٔ عالم [illegible] همواره [illegible] جهت [illegible] عالی

[illegible] مستقلان [illegible] دولت

[illegible] حضرت [illegible] بخش [illegible] آرام [illegible] اکنه

[illegible] نظر [illegible] مراحم

[illegible] رحمت آیات [illegible] بخش [illegible] الطاف

[illegible] استعداد [illegible] فیض [illegible] نهایات

[illegible] امثال [illegible] محبوبیت [illegible] منسوب

[illegible] عزت [illegible] دولت [illegible] الطبع [illegible] عزت [illegible]

[illegible] محبوبیت شعار [illegible] عالی [illegible]

مرحوم محمد [illegible] شده اند صاحب [illegible] حضرت [illegible] رحمت [illegible]

[illegible] بیت [illegible]

[illegible] اشتیاق [illegible] *

عرض [illegible] حضرت [illegible] بخش [illegible] بزرگان

بمقام همدمی در حیات اکبر کالبد فرسوده کمان نشتر هجران نمی تعلیقه عضا طلیعه که بر فرش تعویذی
و مسیحای خامه معجز جنبانیده برای احیای عظم رمیم رگ رگ بستان اثرات و دیده و هر نقطه آتش جگر مجروح
و در جسد خاکیان رعنای گردیده در حالتی که مزاج خاطر فاتر از غلیان ... غموم و انقلاب روزگار
جگر ... در احتراق حرارت ... تب و تزلزل ... از ... آتش ... در تب و تزلزل
و اضطراب بود نطق بخش نوای امراض درون گردیده و بحران فرش ... بمقام ... صحت باده
انگور ... بخشید ... نسبت ... حضرت ... کارآگاه ... و شرب ... ادراک
تقیسی ... بکار ... مطالب ... دولت ... سعادت ... مرحمت ... نهایات ... ادراک
بخش ... مطالب ... مقاصد از فیض ... موز ... عالی ... احتیاج ... چند
بیت گفته ... ز ... ز ... بر ... ز ... از کمال
الطاف ذره پروردنه ... بنده نوازی ... که در ... خصایص ... اخلاق ... آفاق ... بعلاوه
مرهمی ... محیط نظر ... ذره ... صفات ... تعلیقه ... سرور ...
فرموده باشند ... وسیاهه ... در فراق ...
صحیفه ... کشاف ... عرض ... صدق ... مصاص ... لفظ و ... محرر
عرض ... خط ... که ... ساخته ... مقصد ... کعبه
حضور ... قرب ... مستلزم السرور ... روان بخش کالبد افسرده حیات اکبر دل
از ... نظر ... التفات ... که ... جای
... از ... که ... ساغر ... شکسته ... که ... نشانی

از

... بر ... از ... شنیده ... نشنیده ... از
مردم دیده ... مرکب ... لاله ... دل ... تا ... منظوم گوهر
در چشم ... حقیقت ... خط ... نقطه ... خطا ... یک
جهان عالم ... چند ... درجه ... گلستان ... صبح ... خنده
دعای ... جهان ... فردوس ... نسیم بهار با جهان ... ماننده روح القدس
حال ... بیت ... روح ... روح ... نشاط ... بهاری
نه ریاض ... و ... رقص ... نوشت ... گردیده ... آب ... و ... گلی ... کتابت
امید که ... تقدیر بر الواح جهان ... نام ... قضا
و ... آتش ... قلم ... عالی ...
و ... مشروح عرضه ... نسبت ... بنده ... جهان مرقوم گردیده
... که ... نقش ... الطاف ... عالی ... بنده ... یگانه
و ... کارخانه ... جهان ... بخشیده که ... اگر ... مدام
... بخش ... حیات ... الطاف ... کمان ... مصرع ... جانی
... بیاسود ... که ... صاحب ... نوازید ... احترام ... حیات خاطر
... صحت ... کمال ... جهان از ... کلک ... صورت ... توقع ... دارد
بیت ... جان ... بشکن ... که ... خانه ... گردد ... مرحمت ... نهایت
... جسم ... گردید ... خدا ... عالم ... که ... خلق ...

چنان داغ سوختگان آتش هجر بر افروخته که سر برگ نفس کشیدن باشد چه جای تحصیل کمال و فات
شبانه روزی صرف مداومت اوراد که عبادت و مدارا است اگر این نعمت را بخواهند بخشیده باشد تصنیف
کرده شهای کمال را کمال حسرت صدمه تحمیل بود محال است چه بخدا که در عالم بهار اوراد بابه اول خیال است
و مواد فراق و عزت تو در زمستان که ذو مرگ یک است مرحوم مغفور جنت مکان شده بود رفته کنیاه و رحمه چه سان از عین
حضور دو چنگ برگ تماموت از نعمت سعادت و سرور آتش بدان ما و غم و بر دین وقت الصواب
الم عجبا از آتش فرقت باشد آن شد در کار بحث معدن و دیده همای نور خیال جمال عدیم المثال
روش بر ساحت ضمیر محبت پیرا انجمن آرا در وقت معنوی که بر شده بود مرض هجر پایان نیست
ادراک شرف حضور سعادت دستور در میان که هر چند بعقدر ارتباط نزدیکت حیلی است که خود را بعرض
محبت امده نام گمنام خود را بخاطر عاطر رسانند نهایت اوراد که مکنون کبر ارکان نهار نماز بعبادت
آداب تعالی گزاری در نظر و انحراف از نظر آید که برسم صدق کیش محبت کیش لیک بر صفحه خاطر تسلیه
حیرت است که در بسط فکر شد عرایض تحفه بعرض اصلی پرواز دو باعث عرض بر سر سم در پیش حضور بالاد آمد
خاطر شریف ساندار از جانب حضرت ولیت در صفحه جلال اطوار کیش بی نهایت و دو از تعلقات کمال
فقرالفقرا بر جهه نمایانی بجرم را از نظر با خرمه خرد و شتاب از دو با شید جه روب تعالی لطف الله
عرایضه در مقام عرض شد که راتبه مرتبه قامت شاه تشریف جوابیه آن آتش نافیه در دو سامی رفیق
مفاخرت شافیه در این والا که عالی عرایضه عالم معالج صرف حضور جناب خود برای حرمت رفعت سعادت
و سرور پرورده کرده اید لعد و انتظار شرایط شب بخشیده در تحفه عالی صفحه اشاد که کرده باشید که حور و قصور
حضرتی هم نسبتی و نمیدانم بهسته تا که مرجع مهمات تعلقات سر بلند کاهی مصدر العالیه قبات حرمت آیات

مباهی و مفتخر نکرده مرحوم مغفور جنت مکان شده اند عهد ایام محبت اخلاص کیش نو دو را عوام الحج
و عقیدت اندیش جا بر روزگار رسانید که در هر شب سرور افتاده است زنک محض صدق و صفا کوی
گلشن هر روز فاتحه نسیم بوستان قلب سلیم نسیم صبا را دست صمیم اعتدال جاری فرح بخش گاهی
نیکو کاری بدیع عرض مبارک فلان عهد مدار فرخ آثار روز فیروز شکفتن ادراک قرب جوار و
ملتفات سعادت شتاب جانا در میانه که هر چند فرو گذار نماید چرا بنده در دنیا سرانجام که دانا باشد
فردوس سعادت لازم دولت اشرف دیده اندازه گشتند و نگاری فرمایند عهد عهد صفا سالک صبح سعادت
ادراک فیض حضور چون شکفته صبح بهار از افق انتظار چه کشید بدنیا که شنیده اند که روزات ایام هجران
نو دوران بهجران از لوازم حضور مجدد و مداوم حیا از انعام و ادوار شب ربهار سرور خوش اطوار از چشم مجالی
خیمه سرسبز چه دلدار که در میان خیال باشد است والد اده که در کنار می آید است عیدی دل خواهم
خوار است که هر روز در گلشن حضور از جنس عنایت بنده خاطر با دل چه حرم و دها که در ایام حرم آن رنگ که گل مکنید
نهایت آن که الف فقر پرورش اوری بیم باده بهره بسجان ربی العلی صبر الیسر ما رسیده بخشش و دولت
و عهد او و حرم سر حضور حرمه در عرصه زمان در صحبت حقیقت صفا خش به راه انتظار است اداوس اکبر
خاطر فقیر رزاق تسلی می نماید چه مرا امید و صال تو زنده میدارد و که صعوبه هجر از حدم دفع نمود سیم اک
امید که در بستر بسیار سبب اسباب حقیقی آنگه شنیده کان جهان صباح وقت و مغرب نسیم جان بخش از زبیده
مواصلت نعیب رسید این مبارک فرخنده فال را ابد ابد باشد این نعمت مبارک خواهید شعر باد و همه
سال شب و روز تو مبارک به ما بمال همه روز و شب اندر ور دو است تعلقات کلام سلطان سخنان
ادامه پیش نیز انتقال قبل در مشق ورود اصل رجاء سو امید عرایض بشکافد که ناکاری شمن که شکال ما

با صد هزار تعلیقه چابت سرفراز و ما را جامع خطابات قرین مفاخرت استقرار فرمایند یا اگر کلفت جهد نمیدارد

در هر چند انتظار آنکه دل در رسند در رو بر کشیده شد تیمن و خاطر فاتر از انتظار رفت در قبض حضور رسیده کا شرح عبارت

آید و کلمه بر زبان عرض نماید نهایت چون لازم بود که مجملی از احوال در شت است آنچه اطلاع بعرض میرساند حسابات

در راه بعبع حرف سخن جرم و در هر کدام گشا رفتار زدیم خلاصه آنکه شیراز را شیراز دیدیم رکب شد بیالسه انتظام و کوهش کس شب

آنکه از ممالکت نظامی رفت که چشم روزگار ندیده و دکار ولایت تشییر مدرفت که گوش چرخ آن نشنیده

امروز در قیامت بنگار در هر یک از جمال با اقبال خوش گذارد و مصیبت قدما الناس شاقین للاصدقاء هم

شبانه روز در کوچه و بازار کوچه بان هر کدام به دست برادر مجملی غلط شده و در آن است الدرد طره بار احباب

بحساب مغافد دکانی الناس الاغماض طار زد و چشم خیز انداخته از جهت در است و بر عطارد رسیدست

سپاهی منصور ترین الناس بنگار از انجم مستقلا روی نمودار و در اضطراب و هر کس که آن زمان زبانی بود حکم بوم مجمعی

علیها باز جهم فکری بجا جا هم و هم و علوم سم و رخش دیده هر کرا و سعت دخیره بود بعد از آن لم

معیشت قضا کنار بر نوحش رسیده و ظایف سادات و فقرا که در هر کار بود بر دل عالی خبر تصدیق

شد بخیر الهی و ولایت از هر جا رسیده و از دست و حرکس نصف رفت بر موضع با اقتصاد و خورده فراوان کشیده

در دلهای مردم بر لابابت رسیده و هر چهار الله جنود و بر آنها ذرای بر خلاص مجا رو کمر از آسمان نشسته نمد بر آن که لم الصحیح

مردود مال از رضوان آن اضطراب و شتم حاضر باشند سادات و فقرا که به یاری این مرد بآن سخن لقمش را از علوی

در صلاحی می توانند رسید شعر شیراز خراب تر اصفهان * بسیج همراه رفت بالکل ساله * الکرون که هر درم

بسیار از رفت حاصد کرده دیگر بر آن آباد و رست مخن و ادراک رسیده نوبت بخیر رسیده از هر نوبت سیده

از شهر منصرف کرده خطا بخواهد تن شیلکاری باعدادت صبحگاه که روز و روز بر شقاوت سیر شب الحالت معدوم

باهزار جبر کشیده ام تا پای فرار کمر از ولایت توان کرد که شده فرما انجین که بدان مقصود مطلوم توان آن کشیت در بنا در مکه

از سبب سابهای سبب اسباب خشکی و رکجا راوه کلان در در و سرحدی رسید و مطلب اقبال رخصه زن بچاری

مناسب حال کرده در شهر سوره در روز بمصطلحه اشعار الدو گفته شعر کتابات صغره و حالت ستمکاری طلبیده کش * کوکب در جهتی

در شب و رسید * کمال البعد حضر السیر الی منع البصر السیر او جانب محروب ما انتقضی انها یده هر یک از اورا که

مصلحت نه انسته تعبیه کمه ستم بهنگام شنش از بخت و هم رفت و دماغ و العروق بنسبت تحسین شیخ بار کرد و در

الیوم دانسته آنرا فراموش * مرد و بهزار * مشکل حسامع و بازی تعلیق عمر دولت نعیم مراتب مسلک اولئی اوج مراج

جاه و رفت عطش زلال جمال ضمان شربت قرب اتصال کمام از خاطر اقرار بیش ایام امر نشستم بجابجا

حضوری ... و بیشتر با همه تاثیر رو است که کند بسیار زحمت به اشهار خاطر در در رو آورد است آن زر غنایت و بنجا

طبع قمر نور دار وسیله اکثر مجمع عرض تشیع مغتنم از قبض حضور کلیات تحیات طور قرب نهمت

سعادت و بستر بر زبان که هر چند مسموع عموم غموم چهره آن ازرم حضور زاب علاج آن عرض دیدگان بر روی کان بچران

و در این انجمن افسر زکیه سنگی از کلش طبع مختوم بوده ست کنم و بکلام عموم بچران است که چنان اش ای تطلق از آن غم سینه

در نگی فصاحت بیانی زبان نیستم که از ضیاء الله الالام مساعدت بسر و گرامی گفت بهبهات این گفتگی آن

در عبارت آمده نوشد آمری که اظهار سوز شش کنایت بعبارت گنجد نهایت دل در و رسیده انگیزه این مستقیم فرمانی ...

حمد باید که بر این شنشش عن اعرض وسیله اکثر عرض تحقیق احوال و مقاله این وسیله تاریخ الواب متعال گردیده

قایم مقام عراقی معذور مجمعت جنابت تام گذارد و اگر چه در حسب حاجت دست منت نهاده با آن مختص مساعد طلعی رحمی با بود

مستقیم تعجیل شد بر تعریف ورای این مرتبه درد و رفت در نظر انتظار رسیده آن عرض صدای ترحم که از مطلع و مرادی

دالتفات لا زال لحاگرک الملقاتی طالع و ر و بر عنایت از مطلع اختر تعلیقات محبت آید از آن متحظر

لامع گرده عدم قابلیت مانع لهذا نگارش این عریضه عبودیت فریضه جسارت ورزیده که از فرط اشتیاق خاطر
جهت شطاره برغبه مفتاح ابواب سله فاتح ابواب خوب ناصدار تعلیقجات رفیعه مشحون و کامیاب گردد
مرحوم مهدیقلیخان ره نمار نوشته اند اگر محرر حرف ابنیه شعله سرگرانه در این شخص نامید گشته تا
بدیهی برجه عرض مراد و کشفان ادراک فیض حضور سعادت دستور بمقصد رسیدگان انجمن حضرت بنام [illegible]
تا اوج در ارتب نکنند طالع کرسی الهیا دیده رقیب درویش همراه ادراک حضرت تا زده هر بار امید درباف آن
دولت چنین شیطا بجهت درگاه بنازد و عاقبت نهال آرزو بجز ما نوبی بر بر بجز مراد [illegible] شعر
در دلم بود که بدولت بنازم هرگز چه توان کرد که سعی من و دل بجا صبر نبود چون تا زه مساعدت از فیض حضور مستقل
میگرفت از نتیجه لطافی فرزند رسیده صاحب نامه انگلو انطفا بدیرد چون نشنا بد التهاب الآلام
مهاجرت نتا میکشید نعاطر زلال نجات ایشان بر جنگی خاطر بها نکو میکرد ده آن رسیده دل
قرار ارتسلی منیاد و مخرب رفت از من آنکه مراد بنیس جان بحیه دیگر که بیاید در این شهر تو آن نجه اگر زان
بجه بیشتر شاخی کنم دیده و دل که بدم دل نور مطلبید و دیده نور امیخواهد چه فلک با هرکه با من مرحیف بدین
سان کار میسازد ویرد بنگ در این اوان از وقایع اتفاقیه وارد شده یوک غفر کمترین محکمی دو دو کب مراد
مراد که خبر اخضار صاحب نامه استماع نمود چه بدین حضرت کریمان کرم خاطر مصیبت دستور کرده خواست را نه
شیرا زرده نوردیده اش ای مرحله های را دو نحیت کرده ادراک دوری بکاه صاحب فرنش تقسیم مار زیاد بیاید
ساله کرده زنی بحو انطار دست اوراک فیض معنت محروم نگارش زر این عریضه جسارت ورزیده مرحوم مهدی
قلیخان ره نوشته اند از انجمن الطاف غیر محصور مدامن بسیه و که ساخته بر جعفر عرض کار جنبان نگه دارد قرب
حضور دولت تسلطاف حال بدریا منزه که هر چند نامه گستاخ را چه زهره که قدم را باب مقصود حرفی صحبت گذارد

الی

وزین ورده مقصد او را چه منزلت که خود را در عدد بندگان شمار دو نهایت با همه تقصیر خاطر خطیر از اقتضای بندگی
بریت بیدر محرک را همه نا قابلیها خود را در سلک بندگان منسلک میزند و بفرض مرسم عبودیت می پردازد
و رفته که حسابی عریضه مرحله پیمای وادی غربت حضور بر مطلع انور می بود و فرایض لوازم عبودیت اقتضا نمودکه بقلیه
اوراب نگارش عریضه ارباب بنده که از طلوع نمایه حرف تکرار اظهار اخلاص کیش مطلبی نمود بدخا ختساسم مخ
امید و چند که کاش چیزی سوز خضر نقطه ها رنگارنگ انجم و اخضر سر سبز دربان منعجمات کواکب در دریچه
ملک شکفته و خندان با ثمر همراه سر او بستان عمر دولت و اقبال و بهار بستان عزت و اجلال از رنگ
گلهای آرزو و دوام آمال رسک فزای فردوس جنان و انوار انوار الصاد مرحوم مهدیقلیخان نوشته اند حضور در اوکیش
راقم رقیب و دلاعد را مع محبوبت و تکور محرور محرور در انجمن حضور حزنا به نوشی ساغر هجران قطعان
بادهجران مریض فرنش فراق بمار بستر اشتیاق رباعی انکه ز دوری دوست جان داده دم و آنکه ز رفت
از نظر فضا و زیاد انکه ار خبر دو نگار گیسند شوان ز نهاد وقف ما دم بعد ازنگارش لوح دعا که
صورت ملکوت سمات فرقیم اعد اوش طلسم الست صد در صد صحیفه عالم لاهوت ار زرقت و غش
انقاش مستعدان صنایع ناسوت را مرصد رویف عرض صورت ایشان صفهای جان بخش رقت حضور
و ساکران بالم روح فرسای بدر حال ساطع انوار منیر سانده و مستعد است که گرفتاران زندان هجران از ارتباط
مبارک فر نویش دو دلنگی مجلس هجران در برش مخروش انداخته کاهی نسخه فلک کوه کرفش ان
معطف ز نامه اسمعیات تعقید جات را سراپ و گاه رهنماست غطاب نظران لیل النهار لا
سحابی دگار سیاب اهتفر سروانه اگر چه ما بدم قابلیت شناس رنجها نجاکه گستان منزلت جسارت و نهایت
پایه بعد و جسارت است لکن نده بر رد بهای خاطر خاطر این مقصد را با منشکره نوقعات بالا ز نخلاد م جهت

ز انبساط خاطر بهانه جو را این حسرت بستعه بخشید بموردده چشم براه زیارت تعلیقجات رفیعه

و پیوسته بترصد صدور رقیمجات منیعه بهر زمان التهاب آتش مهاجرت در کانون دل فروزنده بانه

می‌کشد از ورود بستعه و مشموم رایحات سحاب عده بیمن امتثال اوامر الامتثال الطاف بی‌نهایت

هر وقت لشکر هموم بی‌نگشت اشتغال بسیار ... قیاره بحجش خیال جمال بیمن امتثال از اقتدم

مبلغ ... است عادر ارحم لا نعمه و ... اکرام بنده ... ص ... ار انبساط عطوف منظار مجد فخر

گاه گاه بامید تعلیقجات بهجت آیات ... زوال بنمای بجمع خدمت ... نشات ... افق عبار

فتانند خدمت که در امر او شناخته یاد آلامکه ... گوی ... نزول بوده ... دیده ... غبار خاک

در حاصل بود مرقف عرض خدمت ... عالی میرساند که ... بعد از آنکه ... صدر اعظم

حضرت ... در ... مجلس ... می‌رسند ... سوم ... از فیض ...

درین عادت عالی ... بزرگان ... رسیده ... خاطر ... ایوان

غنچه ای ... فروش ... بهار ... بهارستان ...

بهره دارد ... جمال ... بیمن امتثال آنچه ... در رنگ آنچه ... ربت ... گذرد مرقوم کرم

حکایت کرم الا که ... عرض ... آستان آسمان

بندگان ... نواب ... نواب ... عالی میرساند که ...

مقتضی ... محبت ... عرض مرام

بنده که ... بخاطر ... عالی ...

عزت و اقبال ... العظام ... حضرت ... عادت

جلیل

جانب قضای ... عریضه محبت ... که ... شوکت ... اعلی ...

نمود که چون ... مطالب ... ایران ... هر وقت ... جانب ... رحمت ... ب ... اعلا

... کرده صورت ... بندگان ... ایشان ... رقم ... ت

شوکه ... الطاف ... مطالب ... صورت ... الیه ... کمال

عریضه ... نظر ... فیض ... کمترین بندگان ... کرده ... جناب جلال

مآب ... صدر اعظم ... مرقف عرض بندگان ... عالی میرساند ... بندگان

کمترین ... مقاصد ... الهی ... علامه ... ثبت

... مقصد علیا ... الطاف ... کمال

در کار ... جناب ... عریضه ... که ... ایران

... فارس عرض ... جلیل صادر

گردیده که ... فارس ... الفاظ

... آفت ... جهان ...

... معدلت ... خاطر ... رحمت ... فارس را

... حضرت ... فارس ... عدل

... سر ... اعظم ... جهان مملکت ... فارس نظام

... که ... بندگان کمترین ...

احضار ... گاه ... که ... درین

بگذرد فرق بسی اوج سموات داین نعمت عظمی خاص در دعا دولت ابد اتصال اشتغال دائم چون عرض برات
مزبوره از لوازم بود باقدام این جسارت نمودیم دیگر صاحب جیش زاده مرحوم مغفور نظام الدوله نوشته اند
سر والمراجب سامان ریشه بزرگوار تجلیات عنایات و عنایات عالیه استعلاج مختصر مرحمت عرض شرافت
یافتگان در اشتغال قرب حضور محبت و بهتر حضرت سما سعادت نعال حکم روز جمیع صفات ملکوت صفات
نظیر پس طینت فلاطون حذاقت جالینوس شهرت زندگی بخش نواب عرب ال بر دو رکان فرش جواد شد
زمان حیات اکثر کالبد و ذبیره کان بستر سوزنده مردان طبیب در بهشت منزل پیش طبیب ادمان چاره ان طبیب
دولت عظمی جناب تمیز کات مستطاب شهاب الدین الدوله العلیه العالیه رسانیده که از آنجائیکه حکیم علی
الاطلاق معالج امراض نفس و آفاق از فرط حکمت بالغه والا بالا امر کلیه جسم کز آن نشانیده و وجود مسعود را سرمایه فواید
و منافع کردانیده که از عهده نامه و در رضای نظام عادات با حکمت اصلح نظام امراض پیش از انده تعلیل علاج
فرزند عطیان و در دل دو بسته را عرض بی نواب عالیه معجون فرما و در پس دارای فضائل طب عزیزکان الراوی
الطاف عسکران پس فرح فلج گرفته خاطر اند دو کس را معجون الراحه دارج و التفات نمایند بیکان کارنه نوع کرامت
و حیات ان قبله مهر ادام بیش ان مسرور دارین انشاء از گفت تفریح وکیل شد رنده برورده بها طبیع نظیر تزوید او هادی
جهانبان زیب طب دوریش باشد شراب شریف برادم بیدریغ ضابط شکسته لان بنگاری عالم یا انشاء ظل عموم که خوانای سپهر
حسن سلوک و رفتار دولت عالیه تا قیام روز و سلطان ما بیشتر جهاندار حکمت را دفع باد و امر بزرگ افتاده است
همه روز و فا العرق جاری رشته ولیاقت و حقیقت آتش سکاره از شرب نواله شفاعت آنکه بر آفاق منظفر و صیام الصیغ
محبت کشانی در ورود مسیر عموم او مستدل سایه سعود طلب پیشه بر ان آن رسیتا یا بیت پیشتاران را اسکندر منظفر صفوان نگاهی
خزانه زر نقش زینت نفوذ حضرت انزود راستگیان رنگ ترتیب قبض دل بسته آن با شنیده طلاقت حرمان و اوضاع و در نغمه

در نایش آن سر رشک خون الم را بجهه سرور و لطف نامه دو نامه ضعف بعد چون عاری الکافه کامل نجم وفیره
عنایات و عنایات مستمر و نوازش رسی و دست دروست آن مرهم زخم هر جهت دیدگان زخم مرهم
منادی برادری اکنون به تمام رسم آن آید مرهم و شتر مرهم آزادی چاره ی هر چند پیش از انجمن در حیات شما عنه
فیض آن خاص و فیض سپهر نامه ها نشسته در صیانه عنایات از انگشتر مرحمت بناه بر هم کمترین شده طرز شت و مرهم
سعادت لزوم نواب عالی نموده همه در قصه بر زعفران محبت و جمال دیار ماندگان رحمت اصل ماندگار یاران
مدارک بخش ساسان پیش ساسانان بر تغییر گردد و هر گاه پناه و پاس آستان خانه دو خیر نقطه مانده عنایات
امید دارد پناه و مدرگاه عالمیان زیب را آورده از همین جان خوش چون سر انگشت خاطر عاطر و فیض شیدایی
رنگ و الی بستر ریش و دعاوی و هموار طبیع حذاقت پیشه بعلاج مزاج بیماران فرستند و در باشان است
بسته خاطر ما که از وجود حیات و عنایات دیدار این جمیع ریش ان فرقه در بند ورای اختلال
دو ضایع کرد اختلال فقیران نظیر دریا بیش نشستگان در دید سرگردانی کمترین فرماید و ساختن در حساب کمتر از کمتر
بسته درمانده که ان گشت بنده از نواب جمال و ما تمیز میرزا شفیع صدر اعظم از دیدار عرض سر بیکان و نواب عالی
مربیانه جمال الکافه رفتار رسیده چند مقیم عرایض دوران در و در قاریشین شهر و تشریف مهر اوج اوست
پرورده چه عجم تو ضعیف الطاف دولت عالیه تحقیق تحفه ورای اوان شما دست ان که دولت عالیه سعادت
و اقبال بنظام امر و بجهه دو نظر التفات انده دوران نیست که پیشتر رعایا و خزانه ارزانی و اسدی صواب نیاطهار و فیره
و صفا در حکمت و رس با اقدام با نفع اسب دیگر دوران قرار داده و قضیه الزام و فرح فرض مرزند که بالا در این
و بنا به عواله بدهاری نفع ارکان بعد در سر بنیاد اساس و دیگر بضیع مختلف فرانکی که حکم از صنعت کلیه مختار است
کافه دولت سند کان عالیه که بالاضافه و صنعت همه دعا و انسانیت که اختلاف دوران و در کوه و نواب عالی که مخفیه راجرات

مطلب آنست نمود و دو امید با خیال خلاف آن محال منود و چه نام کنند و در بندگان عالی آنام است که وجه دیگر به تا
دعیه صادقه را انضاف فرمود بشکرانه دولت روز افزون فرمایند که در جب صحن نام بیک روحی فداه که خواهر
در جناب عزیزی مرحوم نظام الدوله کمترین بنده محجوب دیرتر موقف عرض تماشانیان بهارستان فیض
سعادت کبری رو است مستطاب عالی که نکهت بخش دماغ امید باشد این گلدسته بند فرق
نیاز آن است میرساند شکوه کار فرما روحانی شده ایم در قربانی آن روز بوده ایم صورت حسابی ارادت راتب
غلام قدیم پر مرآت ضمیر منیر که جام جهان نمای حقایق و عکس پذیر صور دقایق است چنانچه مطلع وجوه نما
خواهد بود که قبلی از روزگارانی فیض طفیل عالی است فارس از روی عقیدت اخلاص بیکران جناب التجا
مدرکه بندگان چند در حلقه بندگی در کوشش نهاده چاکری پرورش کرده سالک طریق خدمتگذاری و بعد از
آنکه پرتو قدوم سعادت لزوم روزی بخش دیده این مرز و بوم گردیده ترتیب مراسم پذیرایی شسته قدوم رکاب
مستطاب را تسلیم حرم محترم فرزندی مرتب کرده و بعد از آنکه از ورود الاهان آستان مرحمت بنیان نصرت
انصراف مصاحبی وجهت نموده الا الآن خرابه را از آتش سوز خفای روزگار در ورقه برآورده به مشقت دعاگویی موجود
نادیده این دولت سعادت نشان که مبانی خفا آیات از زمستان کوکب اقبال بر خواهان روشن است
ایام آن نظم جانبخش وقت نواب عالی با حجه و فرنیج سبحان الله بعد عمر اسیر کرده فرزندگان مدا
حوادث را جای نشاره و دل البسته بسال زده گان ایام هجران را ادرانیه به اندازه بخشید چه شکر خدا
و وزه دولت کارساز شد که امروز هشتم ربیع الثانی من شب از جناب میرزا صادق خان برادر مرحوم نظام الدوله جمعی از
جان فرزندی بنده یک سلسله حلقه در کوشش گوهر شناس عقد عقیدت بساط آرایی به کتاب محبت سالک
مجلس مبارک نواب عالی را انتظام بخش رشته بنیان روزگاری چها دفعه خفا است شد و حفظ وزه پرورده آن سرشنج

ولی

گردون امید در ساحه موقف عرض صرافان جواهر زواهر قرب حضرت طبع الدوری برسانند که داغ
از مارستان کنند طالع غریب پدر از روز نظم و ناتمام این نصب محض که دیدن عهد محبت چنان که در این
رخ دو مسود جانانیان از روم و ترکمان فرنگ و هند و هندوستان گریزگاه درگاه سپهر اشتباه دولت
و دشمن از عهد روزبک و ترک و تاجیک ملجاء و پناه و از الطاف محکم عموم خم زده گان و قاطبه جهانیان
فقیر در ملاحظه مراحم نواب عالی آنچنانش کمترین بنده استراحت پناهی این تحت راهه الغیب دور
امیدوارت نیکی دوستان دل بچه میسرو که پیشش پیش برتوانم نمود نه دلبری که پیش دل تو انم
داده چون ابتلای بلیه کمری روزی نظم فرمایانی سخن که باعث بانده پیشی چون نواب عالی را خواهی تحریر این
سرزمین فرستاده بهانه برای دستگیری از بار افتادگان خواهید چه از جناب عزیزی مرحوم نظام الدوله شنیده
بر موقف عرض و اتقان حضور سعادت گستر عالی رسانید که از خاطر فاطر دوران اکی اطراف و مرفه
فیض حضرت طبع الدور چیست ان سر گرم شوق است که جاودانش خامه در طی وادی بیانش از دل بر اشتیاق
نهایت در فضای نادر معاد سعادت عدم احد امکان مجنون منبع این توفیق نصیب نگردیده و آن وقت
از عقبات لطایات معاودت و مراد مهم ملاقات وارد ورا رسانیده اصفهان گردیده از ضعف طالع از
تسلیم عتبه ادراک حضور محروم چون بخت برگشته دعا فرمایی در بسی او نوسیده و جمله تمامی آزادی معاودت و
ورود پیشتر از کرده از آنجا که تقاضای عقیدت فطری و اراده نفس الامری از لوازم شمرده که نگارش
این عریضه خود را بالاتر از خاطر عاطر ساز و بدین وسیله به عرض مراسم محبت و از خداوند دوام دعا به
رضای عالم آرا است و در تحت قبه منزه عنبر که از روی صدق نیست دست حاجت بلند داشته بجای عمر
دولت و در افزایی مرتبه و جاه و منزلت نواب عالی را از درگاه چشم اجابت مسئلت با قید عنایت

از باره نجوه پانی رست آزرگنده اجابت گنگره بوش امانت کارکنان دعا آمده خبر مقرر گردیده بود که
قلعه مبارکه که بوشیده نکوئی بمحنت اشرف اکه موسس همت بلند بخار برجهنده نواب علیا باذن آن گردیده
محافظه نامه گشته آن امر عرض رسانده اگرچه بیده و هم را آن صورت نیست که آن حصن حصین که بهترین عمارت
روی زمین است چنانچه باید تواند دید و چشم خیال را آن قوت نه که بارتفاع آن حصار متین که نمونه از سماء ذات
البروج است تواند رسید بنهایت حسب الامر چون طایر نگاه بال هر کنگره اش تواند پرید و ما پانگه
هیچ بنده آنچه مقدور بود دیده و بعرض اشرف رسانده در دیده هر چه بنظر با تمام و در الفاظ از ضعف با تمام رسیده باو صفت
ان چشم و ادراک را بدین انجام میدهد که قلعه ذات البروج در مقابل شرف آن آفاق شرف شده
جهان در وقع بمحنت اشرف است و با نگاهش صاحب نمونه ان از الموت است العنکبوت صنعت
زاجرف در صنعتش مهین کس که موسس همت بلند نواب علیا طرح ساز آن رنجه در نقش تصویر نگاشته که عمارت
رانی ار چند آب که در عمارت همت آنچه نه صدوث حوادث دوران ایمن و همت انداز
جنوی و سوانح دوران خسته ایمن شده در عهد ایمن و امان تماشا کرده در شهر سرت خطر نقش از این قلعه
در شهر بهشت جاودانه خانه خورشیدش ساخته دو قرب صاحب خانه منزل داده ام پوشیده بسته الا
قلعه و تر دیدن بجز دوام عمر و دولت شهرت چون اسد صدق دا مصدق است یقین که بدین بمحصول خواهد بود مرحوم
نظام الدوله در شته ابد و رعب عرض بندگان ذی شان علیا میرسانند که در این اوان که دوران شمس الفتها
نواز جوان افیض حضور سعادت و سفر شعله افسر کاؤون خاطر و افلاکان بی بود فیروان بنگاه حوادث
زمان فرصت ضیعت شمرده بر ساعت تشنیع محی پیکر رفتن بنگاه سبب طلب میگردد و در آن وقت کشتی
اخبار از جمیع عمارت جنت دوره استماع ملحوق دو کوره بمرضی شکو نشسته در ارواح مبارک افتتاح

دو حر کس بنام اکسر احوال ادنی بلو اشیدتعالی که صادق مخمر تهدین خبر چنان با رها فرو در حضور قبله داوام گردیده
در زحمه انف بی زوال استغناب با ذا لنظاره پذیرد و از زوال اضطراب ارکان صغر طرفاز به چنان بر آل دارنده
بکیه جمیعه قرار گیرد با چار است تضرع در درگاه اله لبنه کرده شبانه روز مسئلت عطف ذات ذی صفات
خلفیه اعظم گنجینه ملکوت بند گرامی اقبال والا اند در صوامع لا هوت چهار شه خبر ساعت بمه آفاق و انسان است
هیچ صاحب خصم تو در دوره مباد و امید که زمین این جهت مفروغ جمیع کارکنان بارگاه احدیت جمیع
المنظر از دعا حجه بمقام جهاند در دعا بندگان عالیه اذعوانه در ذات حضرت تعلیمی مادام برده دوران
الغصران با پر شهاد و رحمه نقطه رحمن ذی جناب عزت ذی مرحوم نظام الدوله اشنه مرعب عرض داشتن حضور
سعادت سته بندگان و لشکر کشت پیشان علیا میرسانند که هر چند این ذره مقصود محمود در عظمه دوال نمیانه
در سلک بندگان محسوب در مقام عرض و حب برآید بهنایت دور نیکه در روی فرخ ارب تا الطبع
طالب اطفان و حر یه وجود در امید عالم بالا است با بهدیه قائم خورد و در سر بیوگران ذات علیه با خاص حیات
برعرض محبت و اخلاص دیرینه و بمعنی ردیم را به اسبه در این خسته که شاید در ازواج ماسی خاطر فیض نظام بحظاظ بهره از
در جانب سعادت قرب تصعر در ایوان فرخ شاخت اعود و رکرده دست بسته مجاز از لطائف عیوبی الحوارز
وز هر دو گاه و کامی رسید و سکر و مو با صمیم ابتغیحات رفیعه بر الگفا و والا دسه تقطیعه ابد بی در صبح صباح
لا بغیه فرخ نسب طه و مال هر فرانه که در ظهر و حلقه تقدیم آن سر خورد و قدم رسانیده و ابر الطاف ملاحظت فزا ظهور رسانند
مرحوم مجد الدوله ذیب ذوالقرب و عرض اشرف مرعب عرض بندگان ذیشان علیا میرسانند که بالبحر در اوکس توره یا من
الفقه بحید است فزاید که بخانم ترین آنچه بود گر چه نظام هر چه سرور خاطره ز دولت شهر و باده ادراک فیض حضور
کیشر و صحن گردیده و بهنایت از بکامیکه صمیما کشت بسلکه بدو زرگه شاه کیفیت حب حقیقت هر نور به دوران اعراض

ت و عالم قدس را نشأت آیت موهبت عشق ازلی تر و تازه و از سنوح مهر و وفای نفس الامری ابلاغ گرفته اند

همواره عطایای پادشاه سالک طریق بندگی را خصوص سلسله جنبان محبوبیت اختصاص می‌پاشند مجب و دلال

همواره را اسبابی لطافت؛ مرحمت جانی که شرح مسرت آن نجم منوره انداز مرقت که مشام ارواح از گلبن

خبر مسرت اثر آن روح معطر و مستشام را که نه الا هدیه ریح یوسف معنوی و معمار مجلس انبساط و هم رایحه

بصیرت دیده امید روشن و نهران خاطر گلشن کرده با جهان جهان محبت و انفعال قلبی با نیاز و رحم

فرمایش الفاظ و ضمنت لطف گردیده مرحوم ازگفتار معاذ معرفت که جشم از نظارت آن پوشیده

بعرض قسمت بر جون تحریر عرض اشتیاق الملوک منظور بنحو برداید لطافت و دوام دولت نمود از جانب عزیز

در خور الطاف اعلا قیصر پادشاهی بستم رسیده فریاد بر که نامی دارد و نیشانی نه دولت و بیانی نه رابطه سکنی

و ذات الهه نه دنیا را نفسی نیشنا سا که گویم گستم نبیادم که گستم و گستم مجب نه چند کس نشان از امیر و حی

گفت می؛ مگر کسی سراغ از من نگیرد دم خانه ؛ بانیه نامه و پاینده سازد کند که بریزد ه بدور جهان مطیع درویش

نوازد عالی را دست از مرحمت با جهان جهان امید و ای بر حقیقت عرض منایا بان عالم سپهبد و تماشای

تجلیات روز صنایع نظاره کیان جمال باشد بقرب حضور دیار ما خاقان زمان نظام معارف

برسانند که روزگار است بنظم بقیات جهان است که عالم خاقان ایشان سر شد خوش بر تحریر حاصل

رحمت سر زمین سلطانی درباره را همی سر زمین نهاده و از گذشت و این است مکرر کند که خوب نهاده و چون بود

به نحو در نظر محبت در سال کمال الملک دوره که ان از خیرات صحبت گشت دارد نیاز قایل دبیر گردانه نقش گنجینه

به قوم رحمت بنیاد دولت ما درون دارد که یقیناً بی نظیر بوده از حسن شیرین گوشه قناعت کرده و نهایت از

آستانه بیمن زمان می رسند به گنجینه عراق و صاحب حسن جمال لاعلاج لجه معنی محتاج و اقامت بار امداد می

ال

بنی بضبط سرکار دیوان مقرر بعضی بر اسلوب الملفه رشید رسالت قبل از این مکاتب بعرض امنای دولت

روز افزون و پیشنهاد رسیده از فرط عدالت بیکران فرمان واجب الاذعان از کرم سلطنت عرصه در

یافت که در سه فرزند محروسه محروسه واقعه در ملوک فلان از ضبط خراج به تصرف ضعیف داده و بندگان سکنه

شان از قید فرمان فرمانبری نحکم جهان مطاع را بر مقتضای معقول در قسمت حشم شرف صدور یافته بیست

هفت سال مصرف بعد از آن مرحوم قیضان بحکمی عادت کرده و بمقتضای روش و سلطان چشم از حق

پوشیده بضبط عمل و حال در انحال این فریاد رسی دارد قضا در خیلی سکان عدد به رعایت پادشاهی راست بر بی نمود

الی الآن کالعبد علی منوره وارد و فرقت معاد و بحمد الله عشیره العشیره دهقان مشیت ازلیه از برکات قدوم سعادت

لزوم نواب عالی از جانب تصدر این صحرای ابهای روزگار جهان بر کیان بی کلمه دیده و بمساحت این مملکت

با سکنه ساختن ضرور تر گردانیده و بماها بر این غرور بی نظیر ای کیمیا اصلاح معاینه از سر سلسلی این سر زمین خرابه

برگزیده تا بحث آن شود کار بساط ان زمان؛ لهذا از فقر بندهم که سرکه خواسته ام که در برابر بخشش بی صفایی است

دیده و رسیدند آن بخشش بر حقیقه بعرض رسانید و در رجات درید که هم خیریت نواب علیه تدارک بخشش

سامان آن پیشینه زدن کار گردیده و که مضمون محض جان فکر تکاپو و احیا الملتمس حضرت با اصرار تجلی یک نگاه ما

شرف صحرای فزاینده مجب نام مشکور که نامه نادی؛ برگزیده تا به سلامتی دوری رتقا؛ کمترین بندگان ارادی خلیفه خواه

مزدوری گر انچه نواب عالی لطف بر در ولت زنده تحت نمایند از جانب قدسی مرحوم نظام الملک شده بمعنی حضور

وعای دولت بمنزل تماینه سلسلت عجایب و حضرت گردید نشین شبستان گمنامی عجائب این بیرون آشنای عار

آسایش چند و عافیت قرینه نمایند بر مکارم عرض با نیکان نشستن عدالت نشان بندگان بیشتر عالیمقامان بوا

مسطورات عطایای عالی رسانده که از انجا که نیز نجمه قضا داشتن قبل از عزم گوش بیشتر بخارا از جهان بسته

در بیانش حسرت شفای سری تواند نمود رسید و سوز چشمی زمانه نخدیدی دیده این بطالع تیره روز کار را خوش کند کاتب

سحاب باغش ابر سحاب تواند نمود بیکسی من کسی و نفس یادم فراموشی **بیت** نه سروری نه پیش

سری توانم شود ✤ نه دلبری که به پیش وی توانم داد ✤ از روشنی به دو رامید آرزو کارم بسته و او چهار سو کرب

بند در کمینم نشسته عمری بود تا تمایش کند و اکنون از شمات و شمار و خجالت پوستان دوران حیل

پنهان **شعر** زنده روح در جای مانده ✤ مباد که کسی را که زنده مشکل ✤ همه را از جناب حکیم علی الاطلاق کار از هر

حکمت البته از جناب عالی باز نمود روزی بخشیده و وجود موجود را انفتاح قبض و بسط امر عالم کردانیده و هما

برای دستگیری افتادگان و غریبی درمانده کان است اگر ولی افتاده را احیا فرمایند از احیا نفس

کما احیا الناس جمیعا از دو جهان به بهتر خواهند بود اگر غرض جنبات عالیات از خاطر فقیر

تصمیم داشت نهایت الاذب که به امید فقیر آستان بوانب عالی است و از آنجا بافضل فقیر را آورده

بیت دیگر تو ز آن جام نمانده باشد ✤ گر تو در آن رشت کز قبله چنین است ✤ چنانچه چون فقیر را که نظام امر

فقیر را از روی دست همت لازم دانند فرمایند سر قدم ساخته سر جناب حضور ورود آنچه صلاح حال این شکسته

بال دانسته مقرر فرمایند در امر فقیر را بحضور خواهد داشت **بیت** اگر بتابی که پسندی و اگر خواهی ✤ بهر چه حکم

کنی فذلک فرمانت ✤ باقی ایام دولت عالی لازال باد و رب العباد **مرحوم میرزا ابو طالب در جواب این فقیر نوشته آین** با هم مستقیم

یکی باید موجود شود ✤ تا که شود مشتری را چه دهد در بها ✤ منشی دقیقه سنج که در مجمع سخن نهند افتاده که حروف

نشین کرسی نشین پوشانید نقطه تحت الباد بچه را استاد مرقع او پس رقاع رقعه رفع رفیع شکسته

کار خط عبارت شکسته نفس محبوبیت منعقق تعلیق علاقه تعلق رسید بنده زبان سلیس از ذوق و اشتیاق منسخ

نسخ نسخ ایتاع اسماع مخالفت نفاق کنند بنده الکاتب بعث شده مشتاق العبد الواثق

که

نخل کیس الشفی و البرای المنطق المخلص الصفی و الداعی بالحج و الخلق ابو القاسم الآثم الخطی الافضال رقم

حسن نیت در دفتر خلوص عقیدت ثبت و درج میزان کل جمع اوقات مفرده حیات در جزو من

دانک تسلیم و تکلف بضبط صرف در حساب و درجه بیوتات ارباب المال حاسب و قبل از این محاسبه

تحریر آورده که پیش مراد را بگوش شاره امید فرین فایز به حشور رضا طاعات تحت مراد ارباب بکی

بنا زبرده در خزف عرض ما فیضی آورد که ان قضا با یک ناقه قرب حضور ساطع المقدر بخاصا ساکنان ارباب

محاسبات حسیر مرتبت ساده دست تر محیر ساده که هر چند این ملکشت داوری کیسانی دیده خوبه بازآ

خون ایشان من بواسطه بیشکشی نور البته دنیا را حرص نشناسا که بگوییم کیستیم ندانم چه کسیم و چیستیم

نهایت تکلم **ح** می شناسیم چه بری گوهر سنگ ✤ عمر ایست و در حجت الاحوان مخصوص ترتیب

داخته ولایت سوی ضمن روح الله دیده رقیب ناطقه صاحب بصیرت در راه بهوا تا ورای این است که کم

شام الله راز است جان بخش الذی لاصدر و یحیی حبیب است شمام و الهام و لقد مکنا یوسف فی الارض

لث رتبه به خاطر محبوبیت جام کردید باشیا عت نجات خود را به سلک خریداران تو نیست

دراید که بنقاب شر نفیسه کالای نارواو جوهر دولت خود را اسب و اطهارا جلوه و کرمی از الله بیک باره نایم

بیت به نسبت اینکه نه بهادرت طلسم لوح و قلم راچه شکوه که آفتاب جهانتاب علامر از رساندن آن

کوهر مراد و نشد که کردید به تعیین بنده کسر خط ارادت بخشیدند **بیت** سرم نیست توام گرم بلطف و منفردش

و چه بنده کم است مبارک فراغ ✤ حزن اطالت و در ظرف ادب بود در آیده حسارت نمود و

فاضلیت عالی رعایت اخلاص کیش یا مجدد لازال باد **جواب الف در جواب عرض اظهار نظام الدوله فرزند** منشی دقیقه سنج که

مجلس نشینه سخن سنگید که مرقع اوس رقعه رفیع رقیت شکسته خط خط شکسته دل محبوبیت متعلق

تعلیق تعلیق مرسله بنده را سلسلهٔ تحقیق منسلخ نسخ نسیخ ترسیخ کهنه ثلث مثلث تخلیط تحکم و کری
در منشور نثر تحکم و منظوم سلک گوهر منظوم عرض عبودیت میکرد و بر تحسین خلق کریم پیوسته در طرب دل
عبودیت تصمیم و جسن نگارش عشق تحقیق و تحریر بلطف عمیم در عهد قدیم حقیقت این شمر را دلیل
تحقیق و سخن که در خلق کریم است در توقع بر روز بیک دو رشته و عمومی که در فیض است جرعه رقت
بر جمهور رسیدن میکند و روزنه بگاه بجهت عجب که گفت و زن بنده که طوق شوق خدمت گران بنده چه
شکفت که خنده بر تخته [illegible] طلب نگری حضوری بطلب کشید چه منم که حلقه بگوش
شوم بطره تو و منم که بنده و خوش بسی هیچ نگردید شد و بخشش عجز به بر زده بیک فقیر که در عهد و کرم مرشد
رسم هنر بخشش دل بر هم کرده بستد حالت که در جهت پیوند ربع بر جب برود به تمام معهود و جلوه و گرم
شهر کرده که بقیه عمر صرف طلب عمر دولت شد و فیض طلب قرض بعوض ثمر محمد عمر دولت هم قرض
خواه سخت بکلام نیست رقعه الف بر عهد الفیا ارسال شد که گرد دولت شکر کرده و بر بسیار
دست لطف چون و چه کنه تستم و بدین بنگی که دست نقد دهی زر نیز بعضی که بد ترض و تسلی که نه بیشتر از قدم
حریف زنم رسید نیکو خود و خیز صحف مجمل شعفی دیده که هم فرق ساز دل و سوش قرض هم بر بط عرض شمس طلب
عرض رسید رحمت پر بند هیئت که خوش دولت که فیض فضل مستقیم تحقیق بگیر بر داخته بگرم مرض
کرده و درتبه اولی که حضرت عزت کشیده بشکر بر ضرورت دو دست بگیر عجز و غم حالا شکر کفت رب غفور
ربه اول عهده این عهد رانده کرم قرض در دو دین بحکم شریف قرض بخشش عرض طلب معهود که کرم عرض رسیده
و عهده کرمیه متعهد گردیده نظر کرت مشغله نگاه تکاملی و مستلزم کردید که همه دست گرفته به زمرد و خزن
چه کم میشود بگاه خوشه گردنه دهستی بر ده بر بسته سرزمین عمر دولت بعطره زین فیض بخشنده و باشت از منه

در حیرت غیرت سر بسر در سرطلب بوده و بنده دیده و رقعه الف برهم بر ارمغان فرستند بر روده بشر
سرزمین عبودیت خشک برگ جمع عبودیت رشحه کرامت حضرت ربیع زنده گلشن و بهشت
نسیم انتظار و رحمت گشت خون ... ورد ریسمند غیرت بخشش روضه جنت نعیم نموده مرصف عرض
تنفر خیر ذات مخبر حضور تهمت بستر حضرت گردون منزلت فلک رفعت نور در جوهر جعل طبیعی
طبیعت سپهر رفعت حریر شده فلک معدلت گستری دهنده ضمیر سپهر رحمت ذره پروری حضرت
بخشش جهان بروت ... کلاش مملکت و یعنی نهنده فزر خنده گی که کاش فرو رسی که انتظار نمیخورد
ایام بخش شد و طلب لطف شیوه و رخ جوهر و خنجر بهشت دو دو عهد و دی که رسته رستخیز را در بده و قطعی
نشیمن مسند زری زرد و فی بخشش کشور سر دیی تبلیغ میکنند که در جهت فقیر در دولت در کاش ضمیر خنک
خنجر گلشن پر رنگ و بر دمیده در سرزمین آل بر سید اعجاز و ل جمه و شده و کرشن بنده هویت
کمش و خبر رسیدن شهر محروم و بطیب و حریف عالم گمترین بنده و هر که بضبط مقرر در طریق عرض
قضر توقیع و رفع تشفی در فسم معدلت شیم و عهد صداقه سلطنت و در و عهدی و سیاه جلیله حضرت سپهر
منزلت و ستور مملکت و تعلیقه رفیعه و رسید بعلیه حضرت عرضه در عریضه عالی گمترین مقرر دالفه عرض
مقرون بعرض بعضی نشسته بر ناحیت سست گمترین بنده ضعیف علت گرشت حکم بشرف کرده
نحو رقعه نصب ... مقرر کرده مجدد و حضرت فلک رفعت دستور مملکت نظر رسد و بدی ربیع حظ و سیده
محمد رفعت سپهر رفعت مرقوم فرمودند که شرط منظر نظر فیض منتظر میکرده و حزن قصر چه معشر سپهر
رسید ممسک بندی نعمت حضرت گشته ملتمس و بندهٔ خلقی که محض قربت در نسخه ندی حضرت
معهود و حقیقی بزره پرور معدلت رو فضه ضمیر قمر گستری مجدد و تعلیقه رفیعه عرضه در عریضه مقرر کرده و در رهم

نزول بدستور خاکگیرین به تصرف حضیر مدینه که نظم و نسق [illegible] هر صرف

طلب عمر دولت حضرت [illegible] مطلبی فرض بود عرض نمود [illegible] لحظه بلحظه

ابنای محبوبیت دهند که غبار [illegible] افتاده که در رشته جواهر الطاف بیضا اتصاف علیاء [illegible]

افزوده رسیده [illegible] ضمیر منیر عرضه میدارد که چون مدتی [illegible] مسعود که این

طایر بی آشیانه وگرفتار دوام الآلام زمانه [illegible] نه دور گردون [illegible] آشنا و بیگانه [illegible] غریب

محنتخانه و در طی این [illegible] دوستان [illegible] جهان [illegible]

گردیده [illegible] معروض عرض [illegible] از آنجائی که [illegible] این ذره ضعیف در

گرفتن دامن جلال سلیمان تمثال این بلند اقبال کوتاه دست است [illegible] طلب [illegible]

خاطر [illegible] گردیده چه گفته اند بیت سلطانی [illegible] ودر دل [illegible] نیست

درویشم و دست من و سلطان زنم اما چون [illegible] نظر [illegible]

با فقرا [illegible] لازم [illegible]

برآید [illegible] حکم [illegible] بیان مطلق العنان [illegible] خامه را

در عریضه نامه رخصت جولان داده معروض [illegible] میدارد که چون [illegible]

[illegible] آسایش گزین [illegible] حصول مطالب هم آغوش [illegible]

[illegible] اشفاق [illegible] خاطر [illegible] سحاب مکارم

این [illegible] اوراق [illegible] گلستان [illegible] الطاف [illegible]

سراچه [illegible] این [illegible] الدوام [illegible] روشن

دلخواه

دستور گلستان خاطر فاتر را از قطرات سحاب الطاف [illegible] داشته چون مفتاح اختیار این فقیر از کف

اقتدار عالی [illegible] الاتصال [illegible] حال [illegible]

این بیت را گوش جان [illegible] بیت [illegible]

لاله زار [illegible] بود که [illegible] الطاف عالیه [illegible] حال کمترین [illegible]

بیغایت [illegible] فقیر [illegible] هر قدر [illegible] گوش [illegible]

نشنیده [illegible] خاطر فقیر بصورت [illegible] بیت زلف [illegible]

ناقابل بود اما [illegible] استعداد [illegible] شعر [illegible]

[illegible]

این ذره ضعیف را در خور جلال سلیمانی [illegible]

[illegible] شعر [illegible]

[illegible] عنایات بیغایات

[illegible] حال [illegible] احوال مطالب [illegible] خود را [illegible]

[illegible] کمترین

[illegible] افتتاح الابواب [illegible] خود [illegible]

[illegible] کمترین [illegible] اقبال [illegible]

[illegible] احوال [illegible] خواهد گردید [illegible] الطاف

عالیه [illegible] خورشید [illegible]

این بهار بستر شهر از سبزه البراج استقبال خاصی خواهد یافت نظر طالع ناسازگار و کینه دیرین چرخ غدار

نام این گمنام را از صفحه خاطر عاطر محو فرموده از گلستان اشتغال این فقیه آفاق جز [illegible] برسر شام

اندازه رسیده و ازین ربع الطاف سکران نفیر زده و از حرمان ناموسی چه عیب مگر دیده عرصه زرنگ بر این قصر

تنگ و شیشه صبر برسنگ آمده گستاخانه بعرض مطلب [illegible] عرضه میدارد

حکم شد که جهان برافروزد و محفلشان [illegible] باشد بعد در محفل افروزی خاطر ملکوت بقتضای صباح دعای [illegible]

را بسبقت گیرد پس از صفحه ما اندرین صلوع لاهوت از فروغ شمع الیقین [illegible] که از اقتباس قبس

اقتباس [illegible] معرض [illegible] حقایق پر که شمس المعارف معارف ایقان را شرح و بیان و شرح

شمه گشته [illegible] چنانکه [illegible] که هرچند این خورشید [illegible] از انواع

انوار و ادراک فیض حضور [illegible] تفصیلی گردیده و این [illegible] علوم اختصاص از مطلع السعدین [illegible]

شرف صحبت مستلزم السعادت [illegible] نهایت از [illegible]

مکارم اخلاق [illegible] از اشراق [illegible] آن [illegible]

در [illegible] عالم [illegible] است [illegible] بکمال [illegible] آشنا [illegible]

[illegible] عام [illegible] افتتاح ابواب [illegible] آمد [illegible] چنانچه [illegible] که

[illegible] آقا محمد صادق [illegible] نواب [illegible]

نظام الدوله العلیه العالیه بسفارت [illegible] حضور [illegible] اقتضا فرمود که [illegible]

این رساله تصنیف این مقاله [illegible] مطلب [illegible]

[illegible] آن [illegible] آن [illegible]

در [illegible] ارکان عالم [illegible] عالم کون [illegible] لطف آن شبیه ارکان کعبه [illegible]

[illegible] معموره خاک [illegible] رفایت آن [illegible] احسان [illegible] علو [illegible]

عمارات عالیه در عالم [illegible] شده و افراشته و در [illegible] طراز [illegible]

[illegible] بخش [illegible] است [illegible] آن همه اساس رفیعه که در [illegible] جهان [illegible]

جای خوش [illegible] جاهای [illegible] ساخته اند چه هند و چه [illegible] همه [illegible]

[illegible] اگر در [illegible] طرح [illegible] خانه [illegible] ساخته [illegible]

آنچه [illegible] مدرسه و مسجد [illegible] که [illegible] الذکر [illegible]

کیفیت آن [illegible] حضرت [illegible] که در ایام محرم [illegible] تکیه [illegible]

[illegible] جناب [illegible] آن [illegible]

[illegible] جناب [illegible] آب [illegible]

[illegible] جناب [illegible] السعادت [illegible] ثواب عظیم

[illegible] ولایت [illegible] اقتضا [illegible] حاجات [illegible]

مسجد و مدرسه [illegible] که [illegible] نام [illegible]

الذین [illegible] فی سبیل الله [illegible] مثل

[illegible] طراز [illegible] آن [illegible] که [illegible]

[illegible] ادب است [illegible]

[illegible] آشنا [illegible]

نهایات لا ایته احکام مدرز محمد باشند از جناب فضائل پناه ارادت دستگاه داعی دولت ابد مدت معروض رای منیر

میدارد که هرچند خیال جناب عدیم المثال در باره دیده باطن خیال مجسم است و بعد تصور تواند نمود

نهایت گلستان جنت طراز شیراز را که آن محمل [illegible] بهار دولت افروز در نظر تماشائیان جمع قطعه

و ساحت بهشت اساس فارس را به جهت دستور بحکم [illegible] ابیات مصرع هر جا که روند نقش تو ج

انجانت و وا مضمون بیت شبانه روزی مصروف دعای مزید دولت جلیلت و ادراک نعمت خدمت سعادت

زبان عالیات امید که بهال این شمار از فیض رشحات سحاب الطاف ابو به تمهید بار ور و مرتضی باد و از جناب

افتخار کرامت [illegible] داعی دولت اخلاص پیشگان بعد از اتیان بساس دعا و اقتضای ارکان مدح و ثنا

در شیوه منبر زبان را به خصوص رسمیه سیکنان تب الصفای عقیدت اختصاص است بقیه ارکان را

تمهید مینماید که در این اینجا بنگاه [illegible] مهمت بنده در مناظر قصر مقصر تعقد حال اوایش با خاطر غم تمکین

و معمار خاطر از جمیع جهات بر بنیه دولت که احوال فقرا گشاید گاشانه [illegible] سیده رکن اینجا بناب

ارکان فضایات ذات عالی در بدر خانه فقرا و مساکین نشانه جنات تجری من تحتها الانهار معمور و آباد

و خراب آباد و لایجاز طرب نمنه ارم ذات العماد الذی لم یخلق مثلها فی البلاد در این تکیه و در این باقی

خانه خویشتن در بیت المعمر خیال منزل ما دایر ساخته اند تهذیب بنیه خانه گسترانه حلقه کعب الاحبار

میگردد که در باب و در هر جنب و خیال که از در علم عدم خانه چراغ طلب بر آستانه بدبان ما مانند

بنات النعش پریشان سرگردان و دلیل عرض دعا و مدد از فرط فقر نزدیک بعید و حافظ فقیران معمور

گردید که خانه تجربه نیست بیاید نماید دور از آنکه ایشان بعزای الیه تقرب گرفته شد فقرا و در این باب بگانی [illegible]

ایشان قادر کرده را عرق کتاب خانه تجربه نیست جمع رسید و دعای دولت علیا را محرر گردانید و یک میخانه زند

دادن

دادن جناب بنده فضائل پناه عرفان دستگاه اخوی ارادت شعار محرم کعبه و عارف اسرار الکتاب طائف حرم رضا و راز

روضه صدق و صفا بعد از ادای مناسک آداب که سالکان مرده سیه که هکعان صوامع از آن گیرند

واجب و بس از وقوف عرفات محبت و مکاوات منازل الوهیت که در عرفان مشاعر اخلاص

رکن اعظم و مسرا و در [illegible] هر جنب آن انگشت خامه را به تحریرات عرض نما متحرک و قدم قلم را به تقصیر

وادی اظهار شوق حضور در مسالک شوط مسلک ساخته زمزم ساعر عرق بیان از ناصیه گلک شکسته زبان آن

صفوی فرشته که معانی بیان مالک اوج عنایات و بدیع منازل مکرمت و لطافت نقش نقطه قرینه النقاش

مضمون و نتیجه انشعه جناب بنوان که قرینه انه القی الی الکتاب کریم و نشانه انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن

الرحیم و دیوان ادوار مبارک و زمان میمون شب داودی و سر افرازی و اعتقاد عقیدت مشرق و انشاء شگفت

منشیان عطارد نشان عز اصدار و شرف ابلاغ یافته بوده و در یاد سعادت سایه افکن تارک مفاخرت

و انتشار گیتی فرق مباهات گردیده بیت وه که از خود فلک گشت مراد مطلوب بعد از نیم کلک از

تخت زیبا افضای آن عرضه بندگی محرم جمیع بداد و [illegible] جناب زاده واضح و مقرر بندگی داده [illegible] خط

غبار افتاد که نقطه تحت لب اول و دوب دخلا کبار نوبش قرار در فقرا احوال شده از میان جناب بنوان عقیدت

دفتر کتاب ازلیت و در عرض خیال و ابشار صاحب سطهار قبله الفقرا و ملجا الضعفا بیت

انکه حاصل چه آرم بزبان نقش از شوق در کلکو بچهره نعیران [illegible] زنده اوراق لطف در زده

نوازی و در ان طراز نده و شکور کرت و ملاطفت طراز رونامه نقش سرلوح صحیفه بیان اخلاص گردیش

نقش جمال عدیم المثالش را به استقلال کتاب دیده و دل عقیدت اینست است و دیباچه طراز

کتاب دانش و کمال و عنوان طراز صحیفه محبت و افضال سرانه سند اوراق الفت انکه دایم دیده و بنده

پیش صفحهٔ صور و معانی در حسب الرفیع و اجب المنیع من البر و الفضل و الکرم و من الجود و المجد و المراحم
قبلهٔ ارباب دعا که ابر صفا در چشم جهان فخر زمین و زمان می‌رساند و در هر گوشه انگشت خاطر
فاتر اخلاص مظاهر افزاده و در شکر این توقیع استعلام حال فرخنده فال علاقه اشاره و در ازگوش
دلگشا و فرده در هر گوشه و کنار مشخص بود که از خشونت باز منفرد و فرد و رشته من و کلک این مطلب منظر رسیده
تا از ورود اللاستغنای حصول این مطلب ثبت رقم استغنا جلوه کاه ادراک عرفه ملاحظه شود که ناگاه چشمه
رقم عاطف مضمون فرخنده نفحهٔ اقبال بی نمون که در این اوان اتحاف رسیده اخلاص منظور آن که شفقت و عنایه
عطار و خشانه و مرقوم کلک عنبرین شامه و مژده ابلاغ و ابداع یافته بود در ساحت خصوصی راه شرف و عطران آن الطف حقیقه
عنبرین و روح جهان جهانی مسرت شغف گردانید چون از نفحهٔ ریاض عنوانش نور ظهور صحت ذات و بهجت
صفات لامع بود دیده خاطر بانوار روشن نجح و فرح از سواد سطور رشحش عبارات مسرت آیات مژده صحت
وجود مسعود و حافظه ساکر دیده شیبانی عموم از صفحهٔ دل زدوده و خاک نسیم عنبرین شمیم نفحاتش چون نفس
مسیح در دم عیسوی از جیب هر غبار مجهول جهانی و ور گریبان هر کس هر کل آزادی فرنید انصاف بزرگوار میرزا
هر چه فرمودند بعرض عذر زمان و بیشان علایا مرسانند که در هنگامی که جمعیت خاطر فاتر از دست انداز
فتن و حکام نبود و جلوهٔ شاه چون طرهٔ مشکین مرتبان خطا و ارمن مشرق و پریشان فر اوان افسوس محل امنیت
اساس در عرصهٔ ممالک جهان حقایق حالات فرخنده و آیات آن بسیار آبی معارک فرد و اری حسن
بیان چشم عشق در راه شوق گران از هر طرف و پایان و سرگردان و بهر سپاهی سیاه چشم اکنون که گرد
لشکر تنگ شکر از نقطه رقیقهٔ عالی دقیقهٔ انیقهٔ متعالیه هر کلمه اش بر علوی بود که از دوده هر حرف تیر آری
سیاه بر روشش افکنده و به وصف شکر عموم روده آورد که وفق اتحفه هر لفظش عبارت کرده او را

[illegible]

کشید و تیغ سیه تاب از نیام کشیده میدان صفحه را خالی دیده و از منزل سواران بر مرکب صدور
سوار و با فخار این اخلاص شعار رخ از صفحه ربا فتنه بود و از سپاهان غم جلوه نمای عرصهٔ وجود دیده اگر
فرمان دل‌ها نیک سپه تیکک دیدگان میدان شهود گردید بیت چو خوش آنکه سپاه شاه نماید
بر لشکر غم مظفر آید * چون بلندی لوای رضا خوشش سر اوج ظهور استقرار سلطان صحت در کشور وجود
ذی جود عالی از نوشت و جرد لشکر غم و اندوه از صفحهٔ دل براند حشد ابواب خوش نشاط در خانهٔ خاطر
اخلاص مظاهر بر تنسیق ساخت از روی خلوص نیت بدعای ذات مجمع الصفات آن فارس
فرس عز و علا که خلاصه مطلب و بدعات پرداخت امید که چندانکه سرابرده و درون قباب افلاک
بر روی بسیط ارض غبرا بر پا چندانکه انجم اختر در میدان سپهر جلوه نماد شهسوار زرین شمام
در میدان سپهر گرم جولان و شیر رنگ شکین لگام از منزل زر و عرصهٔ آسمان الف غبار بر حسن رضا
خرام عمر و زندگانی زر زمام مرکب دولت و کامرانی در کف آمال و سر پنجهٔ اقبال آن فرمانروای
کشور ابهت و اجلال بوده در بساط عزت و تمکین متمکن باشند رقیمه عالیه که جواب بعضی از اوراق
مرحوم میرزا ابو الحسن مرحوم میرزا بود نوشته شده بندگان پناها امیدگاها شعر ای ز ره بنده و دستم ز تو لطف و
کرم کفر در آیین تو * ای شه آسمان جاه کار دلی شعله مشعله دل آزاری ستمگر و الا دل نیکم تا خورد وش
چشم فتنه انگیز تا در کش چه روی داد که از آئینه ضمیر منیر خطور تیرش نمودی نمایند و بهر واقع
شد که در گلستان خاطر عاطر خطور نیافت این التفاتی نمی‌آید آوخ * با خداوندگاران راف دم کش سرزنده
پرور مهربان نیست * ای ز رای و قصیده در دل شعر هر نگاری خورده حرکتی می‌شود * میوه وه زه بی‌سایگی می‌شود * گر شجر من
لطف بر شود * سایه دار آنش همه گم نشود * ای باغبان بستان جود و جهان نوال که مرا دیر ز شیبه بر ترتیب بر

آید چه محبت که مروت کرده باکی؟ اگر داری نصیب جان ما کو؟ تا عرصه هجران برای کنایه زنان چو
دل سپاهان تنگ و گلشن حاجت به آب در رنگ بود بی اصلاح به رنجه و دوران خار زار بجهت شدم
دهر ارزنده نیافتم و چند که اخلاص خار زخم خسان برنج تطاول کسان برکشیده خارخار جوری
خاری بپای دلم نخلید شعر گلشن جست بجز دو دل افروز تا دم همت بر او نگماشتم اکنون که از
قدم دایم ز اوج دم درویشان گلشن خیالات مختصر و نهال حاجت بار آور گردید گلچینان نگهبان دسته
دسته بر سر می‌زنند و مرغ حسرت شعر امید خدا چکیم بود و بسند که تو چشم بهر اوساط بودم و
خدمت تو کردیم شعر نداشتم که در پایان صحبت چنین با من [illegible] گذاران و اکنون که از بهار وجود
این بود اخران [illegible] رسیده و [illegible] خاطر [illegible] ساعت از نسیم [illegible] دم سردی نخجان
سرد به سبب افسرده است دیگر از [illegible] صاحبان خدمت [illegible] ذلت که [illegible] گرانبار شد
التماس آنکه چشم از کمترین پوشیده و مرخص فرمایند که در [illegible] نموده بدعای دولت [illegible]
قیام نماید شعر ولا در کوی او قدری بر دو حرف که اینجا قدر و مقداری ندارد صاحب اختیارند ایضا مرحوم میرزا
وی نوشته اند [illegible] ولیکن این [illegible] پسند که [illegible] کف زنان
خنده اند اگر در کار [illegible] ستم [illegible] آشنا
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] ذلت [illegible] شعر
که [illegible] باشد [illegible] بلند بالا [illegible]
این [illegible] که [illegible] بسیار لطف [illegible]

جز از

۸۹

کمترین را مامور [illegible] فرموده اند اگرچه با این [illegible] آن [illegible] حیات [illegible] ندارد
نهایت اگر در مقام [illegible] خاطر [illegible] مجهول [illegible] نشود [illegible]
[illegible] کم [illegible] مرگ رضا [illegible] فرمایند صاحب [illegible]
بندگان [illegible] که [illegible] بندگان [illegible]
[illegible] دولت [illegible] عزت [illegible]
مظهر [illegible] کمال [illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شعر [illegible]
چون [illegible] خدمت [illegible]
از [illegible] محبت [illegible]
و [illegible] لطف [illegible]
[illegible]
دلگک اقبال [illegible] زوال [illegible]
[illegible] دولت [illegible] اضطراب [illegible]
خاتمه [illegible] که [illegible] الی فتح القرآن [illegible] لازم [illegible] است

چنانچه مشهود دیده شیخ گردیده که در زمرهٔ غیبت از او روایت غرّت ابطال و مدارج مناصب دولت ان

اینه کاه از فروغ فضل نور بهار طبیع درّه پرور نسبت باین بنده اظهر در گلکشتن مینو زمانه نیز فرصت کرده رسم

نسبت دایم نکته **رباعی** اورده که زمانه ناتوان ساخت مرا * در بستر ناتوانی انداخت مرا * از ضعف

چنان شده کم که بر بالینم * صد بار اجل آمد و نشناخت مرا * مدتی بحال الکه بدو رفته نا مجری سیلا

رصاحب فرانش بستر رنج دفعا د منزوی رفته ام زین که تا زنده ام شرمنده ام **رباعی** بحال الکه از نیش

ستم بود * باعث اظهر با من امده کار ندارد * میکند تا خبر در کار ما اجل * تا بر آرد رفته از جانم دمار * اکنون هم در بستر علیل

دل برگ نهاده هنگام دستگیری است که در نظر افتاده **رباعی** چو وقت آمد پرچم باد در آمد * گل امیدم

در گلبن بر آمد * خلاف زور سپه علم پشت باز * که هر خاشاک ادا و جا باز * مجمل اکر ضعف طالع ازحت

اسباب عرض الذین ضعف سمو هم مرض سوء ظن چه بندگان عالی را در باره کمترین ازین ممنوده انچه عرض نماید جمیع بر کذب

دخلاف خواهد بود نهایت چون لازم اسلام است و هر کس بگفته بذات مجهول الیمین وغایه در آنکه

اسلام خارج رنج هرکه باد در نهایه مسلک در مسلک بر رنج خواهد بود اگر در اسلام کمترین لشکنجه اش بندگان عالی کرده

رضاء صاحب اسلام ووزیر طیبه سید الانام علیه الصلوة و السلام همتا شده قبول خواهند فرمود والله بالله که اجرا

در لطف فواید دیدم * اظهر از بیا لطیفت لطف دیدم — امیر سبب اسیر کشش کنها بسوز

پسند اگر بخبر نسب باشد مکمل * مرحبا دادیا دادند وبر درد لب رخم با سوز جگر خستگان از مرهم لطف

نهادی **شعر** مرحمی شرح بر رسم گرفتار * که هر بی که رفتار ملازمی * پس از فرجه و دانا کوم و دوز در عرصه خدمت قدم

فرسوده ام امروز سزاوار قبیله بجوم **شعر** خود لطیفه رباه در بندم * حاجت قیدو بند در زندان نیست * هنگام

چه در سبب چه بود که بعد از طی مراحل شفقت و نمودن عرصه خدمت بتکوینه انعام و عطف مرحمت فرماینده

برنده خود گذشت ولیکن **شعر** نیش هزار بنده دل حق کند از من * کر کلف زخود نخن باز نشنید * بر رنج

سلوک فرمایند مجارزه **ایضا رقعه مرحوم بزرگ** بادولتی **شعر** لطف علیم تو تشریف آمده * در خدمت کرم از

بر فرق کرم افسر * زهی از سر اقبال که جامه عمر در جاکری جاک و لباس زندگی در بندگی امدرش از بهتاک

باشد اندام ما از جامه جانفشانی مناسبت عالی رفوز الفاظ بیافت در اوقات استماع زهر سکال کان

جان تجمیع از جهات عظمی بخجه کمترین در نظر دارند و همینی بر قضیه بر شتاب در کار کردار از جهت ما چنگ کشته

شو که با دولتی قسمتهای مجمع دایره از واسطه بر منتج کردیده چنانچه از قسمت اهتمام ان امتناع دریدم خلاف نقد

در کرک در جهت مهامی لهذا الحافظ قاصر رسیده که چنانچه پیش از وقت زنجیرها نه بر جهت سید کان عالی

در ولایت قدیم این عمو تبیغ بر جمیع رقعه حضور کسوت ترتیب این کار بر عهده صاحب شخص مجمع کرده

اگر نقد عطف نسب بی را اوج بر دوم شد بر میر الجن زیرا که ان باعث منت و عار است و این بر جهت میباهات

و افتخار دیگر اینکه کسانی که در رشته کار جوالیقات شیخ کمترین را همین سرفت از سر کنش افسری که از اول کار

بر سر زند محض بر زرش ملاذ به جهت نزد که نقد رسید اشاعه خدمت جاکری کمترین را با نعام شامل شده از جناب

ایضا رقعه مرحوم بزرگ عمری است که در ریاض دولت آن گلدسته گلستان سعادت با شعفان جمعی در زمین

خدمت ان محبی اهالی نهاد دولت دهقان و مزد الی دست قضا کمترین را شکسته در انشیر دیگر

نشسته کنابر نقد حال بنده در جنان تصمیم حال از نظر **مصرع** بسمع بر رسید سیری دانشم حال الشرح بر زبان *

بنده در انشا قضیا انگاشته سهل است که از خوشی کمترین را ناتوانی بنده باشد * **چه** اگر صدیق کمترین سعادت

چه خبر که اندرون شمایلات بر کمال خوش است * اینه هر نیز علت جهت مرتبه دستی بر قطعی مراکن نسبت بنده

جز صاحب شعار بنده در جهت قطع امید کرده اگر چه نظر باینکه خدمات مرجوعه کمترین بجهات عدیده

انتظام و انضباط بی‌اندازه در عرض است و مطالب بداشت نهایت کمترین [illegible] واحده والواحده [illegible]

منها الا الواحده خدمات سرکار بسیار و کثرت مشاغل بی‌شمار است مهر آن که آدمی [illegible] حوادث

روزگار بسته سالم نیست اگر دیگر در مرض [illegible] از معاملات مجملی در خدمت سرکار معوق و معطل و کمترین محل [illegible]

نسبت با من ضعیف معهذا می‌آید بنا [illegible] دعا دارد که از فرش تا عرش آنچه را فرمایند با این بنده

کمترین را عرض [illegible] رفقه تحفه [illegible] جمال و جبین ذات شریف اشتغال نماید و ما اعدای را با بداد

و بعد بنی کمترین معاش فرمایند که در این حضرت همام سرکار را روح جمالی محمدی خواجه چون در ظرافت [illegible]

لازم دید جسارت به عرض [illegible] دیگر [illegible] [illegible] به کار آمده [illegible] آرزو داشتم

سرمایه عمر و خلاصه جوانی [illegible] درگاهت صرف کردم اکنون که در آستانت [illegible] شکست و زمانه

دست توانائیم بست از نظر انداختی ما را یک باره چنین [illegible] که در دولت و هنگام [illegible]

[illegible] [illegible] رهزن دولت زده [illegible] را یکباره فراموش

کرده‌اید شعر بوده‌ام آن روز من [illegible] که [illegible] نبود [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] آشیان کردم هنوز [illegible] خیابان [illegible] [illegible] بعد از آنکه

[illegible] فیض قدم [illegible] [illegible] ثمان

[illegible] آب [illegible] بیت هر کرا زین باغ [illegible] [illegible] کردم

خاطر که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] خویش را

[illegible] هر چند [illegible] حکایت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در چشم [illegible] [illegible] بیت و آل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] صورت

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible]

آن [illegible] بیت [illegible] [illegible] که [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible]

[illegible] بیت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] روح [illegible]

شد که [illegible] [illegible] حمام [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] حمام [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حمام

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

آتش او سیاه از دهن تخیل بسیار تر بود کار آن گذاشت چه رنج تجربه بر سیخ زنند ❊ جای زلف شب
بر خرا اندازند ❊ جوان چنین او کرا به کجا است صفحه رخت کشیده لباس طراز را کجا شباب زیبا تر دیده از
پریشانی پای بستان طره خود و روی خوش شد چه با استاد منی عرصه ده ما جرا انها دهند از الحان شکر با ریشخند گفته
خطاب با استاد نمود که در لباس گذشتم انصاف ده که زنی با ضرورت حالی صحابی شدم منزوان آن
در قوت او استاد و در این حال دوری تو انصاف باد و انصاف عالم اکنم با شیء و زن که بنده خدمت
شمار احتیاط نمودم این احوال بودم املاک ابا با احتیاط در اسم در دولت شاه فرخ ختم عام لوم بخیه
شدم سوختم بدانچه کجا از سر کار اقتضا نماید شمار زند انصاف بر حرم ... اقبال دور ایام ❊ طالع
تیره روزگارم ❊ سیل خرچنگ غدر شده ❊ اگر بر در و دیوار حرص شد ❊ چاره بستند در الیش ❊ کجا
حاکش کجاش ❊ آن کس بنخجیر کس ندارد ❊ رابطه عرض سبکبالان ❊ که او لا کجا دهد
الرایی که علم قدیش قدر و صدرت علم بزرگ این نهاد و جا و جبر داده و در این خانه کان الله لم یکن معه
شنیده کرا اصفر و سعدوم را عکس بر وجود معلوم را بر بنیاد و بر صدق اکبر کرده در هیکل خبر داد که آن
و بر ستاینده این مجموعه رسید در صفحه که به خلاص معانی ذات شریف گشاده و در کتابخانه نصیحت
بر انگشت حسن نیت صحیفه کامدد و دولت قلم دولت به دوش این معانی غرور ترقی مستکان عالم را
رونق شمارد و بر آنکه در سیکده حیات جوان عمر خاک است و شهباز آن زرنگ گشته و در رم او در با
نفرزادت ساخته لمعات عالی ساخته و فغفر تخشیده و در حضرت معلم و من لم یشکر ... لم یشکر الله
امروز چیزی را داد و در حقیقت خود را عالم فتح در رسالت ختم و خود را عاجز کردم ❊ و در این کتاب گشته و در هم
شطرنج روزگار زیر سنه را غلط بالید جاده و در طریق اقتدار فرزین را در صدد کج روی فرزندان

بلبل

شهاب غم رنج فتنه که بجوان اسب جهد و جهد ضعف کار ز آن آن بار گران بی یا بید شمار قوت سیرت
سیر تواند داشت ❊ نه داشت آنکه با گردن ستبرم ❊ نه بار گران دوران گردنم ❊ بار طبع را دارد
بحکم قوت شبانه روزی از طبع خاطر انگشت طبع طعام غصه داده و درگاه رنج ارتجاع و درد یک سال درد سینه
رنج باب دیده آتش او بجوش آورده که رنج احتیال غصه دیده و پریشان خاطر محبت بسیده بر او درده
جانی بخشیده و از درد جاره غم الم در آن باشیده رنج پایان سال از غم کباب را نها و خوش حسرت
ادرم از گشته باری شعر نخوردم هیچ خبر ادهم ❊ گفتم هیچ کار را نقض انصاف ذات ... صفات سابق
نیز غم بجز اندوه و الم که از عرض التفات بسیار رسوم مزاج عدم لطف سرکار ... گرفتار داد
التهاب نار جمایی رفته همه حال است عرض رسانید که بیشتر غم منتهم فتاده و نام غربت زدست داده بخش
رهبر نهایار یاور دوستی تا زوال آنکشیده همه زنگ طلب لطف اجمال بنگران فرودش اشاد که فانی و حکم الفاظ
دره‌های چاران نشریف خستگی کاهل است مشهر از الله تقدیر الطفی سرکار بجا در کار خود حیران و ما چاره و از دستگیر درد آن
مرض با عوض در کار محتاج شربت و دیدار و وعده باری کار امید است و هان نا شواید لطفی بر هم آتش
بنده گمان غم را فزون شد فریاد شعر با همه جور و امانت کین است ❊ بیکم خط بخت نیز است ❊ دیگر مکه نقطه
زرنگ مشتری شعوال ان بنده فرمود حضرت ... واضح دفتر بنده که در چیست خط فرا از آنکه مساوی ده و گرنه کجی
دماغ و دیده جان تحفه لطف تحت الابا خاک زیر سال در دفتر ورد بار ... ده فرد و دفتر و بجریده کار صحیفه
تحریر فتنه کتاب اوت مصنف ذو عطا است ❊ حضرت آن کس بنخجیر کس ندارد ❊ رابطه عرض سبکبال
و در تحریر طالع اوج جام و سا... هر روزگار غدر را کام جان افسرده‌ام که زبان یا حال ... از غرض حقیقت
حال است لهذا ... که همه بر فصح زبان تا غزل ... آسمان بستان نخچیر در ... نامه

پروردن معنی خامهٔ سحرطراز رقم سحرپرداز از نغمه سرا گویا بعرض مه حاضر و زبان قلم زبانه بعوض آن عارف رموز
نکته دانی میرساند که نمیدانم چه واقع شده که از نشأه صهبای خوبی جانان مخمور شده اند که از هجر فغان حیران گشته
در طی گمنامی یاد می آورند در حسب حال خود سخن مختصری بر سبیل ذکر آورده اند که از این کرده بیان خون آشامی
سخن طراز سکه زانند بیت چنان از یاد احباب مستی که خود با خود همین جمعیت پرستی نه دوری بکار لطف
سرانجام نه دل انگار دارم گله بی نهایت از تو کدام بیسر و دری گلهٔ شکایت از تو گاهی گلستان خاطر را
از نفحات سحاب التفات رشک فزای بهارستان جنان و گاهی سرابوستان ضمیر اخلاص سمیر از نسیم سموم
بی پرسش بدتر خزان سرد یاس بیش افسرده تر از برگ ریخته در فصل خزان با آنکه جهان با همه خالی مخزن
عطا فیض بدریا با آنکه باید ابواب جود و سخا مفتاح آن که از برکت همه مبارزه بار و در بیع که جهان
لطف بچشم عطا می کارد و لیکن برخی شود و از خورشید سخاوت بسا حت مرزه مینا بدانا بر روی کنایه
نمی افکند بهشت بحالت اوقات بحجاب در نظر مینماید و لیکن از نظر صاحب بینایان پرده می پوشد شعر
دل از یار دور و از ما نهان کرد خدا را که این باز نتوان کرد تا غیبان بنده که بنده است از نگهدارده بود معمار رفعت
بنیاد معنا و الطاف مدارک می شود چون ارکان اخلاص را محکم دیده تشنه لب التفات همه کرده اند اگرچه
قامت قابلیت هرکس بیح قدر و رتبه مرانه منصف اقبال است چه گفته اند بیت بر قد هر کس که زبانه قامت ناساز
بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست بنده در باب خلاصه خوش لک
خواجه را بنده پروری مکوت القصه صاحب پروری بندگان کمتر دارند و اگر خواجه بنده پروری دارند نظری کاش کوه بی جنود
روزی انگه در زم ما ارزه دارد که اگر می کشد مرا بکشد یا در این بهتر که دارد عمری است که کم بجهت
همه دم ... ام درین ... اسیب ... منم ... مرا به ... منم و طریق مرادی ... بکل شما

میویم که آن شعر از بوستان لطف عالی کمال مرادی خواهم چیده در تنگنای حرمان خواهم کشید بیت
صد امید از تو داشتم در دل وه که از صد یکی نشد حاصل در این گاه دراز شرف قرار کرد با بسی در جه
ممکن دارند که بسر انگشت رحمت گره از کار دربستهٔ ما بگشایند شعر گر کام دل ما ندهی تو دانی
دولت چه ورنه تو از تعلقات مصرع در کوی تو بر بستیم از نیش ما تا در آنجا از هجوم اعتبار ازو ش ما
مرحله پیمای وادی ناکامی رفته ام در فنای غرضی رنگ شسته بی رنگ شسته خاری که خوش قفس صبا دلت
و ما بسته صحرا که از هم وردن از صغیر و فرمالات بیت از قید اسیری قفس ناکس نیست
نالیدنش از تقاضای صبا دلت از نغمه صغیر بی زبانه بعوض آن عارف رنگ نکته دانی بسرانند شعر
نفرت از آنکه بشه دون ما نالیش از بستم و دگر کو ... ظرف بر بستم ... گاه پس اگر چه
پر طفلی پیس نا بسا آمد طومار خدمت تو اگر از کند کسی اگرچه نظر بست بر پرده کمانه چون بخطا
به چشم حقارت نگرد و این کهنه لباسان را به هیچ نشمرده مانا هنوز فقیر از آن شناخته اند و پای چرای
بیکرانی معنی در حقایق مرده اند بحر ظهور و بحر بطون رفته ام نهم در فن نکره جمع نکرین اکرم و ارواح
پس ... بهمه از منعم باغ بهشت فرو در سکرم به دیده بصیرت بگشا ... بشیشه
ریش ای کسوت ... فرا فرد الضاف ... که با نجم قدم و ... در ... بوستان ...
چگونه آب ... یا جنس بهر رسیده و ... دولت ... از ... دهقان کدام سبب حاصل کرده شعر
تا که درد دو ... از ... بنان ... الا اگر چه ... گلش ... رفت
دیده تماشا ... ... چون ... تن و زبان ... نده ... کنیش ... کلش
نیاز ... ادبیت ... رسیم ... رب ... قیام ... نفس ... شعر طلال

جدال تو چنین ... که ... آفتاب ... حضرت مرحوم ... کار ... التفات ... امید

... آن شاخص التفات ... که ... که ... کار برای

... نیست ... آن ... زنگ ... که ... هنگام ... بندگی

... که ... نهاده شعر در ... حضرت ... حق [illegible]

... [illegible] ... درد ... الا

... رسانیده ... [illegible] ... هر کس ... اعتصام ... دولت ... فرقهٔ

... روز ... برای ... دیده ... نهاد ... هر چند ... افتاده

... لطفی ... گفت ... چیست چه ... نه ... کار افتاده ... کس ...

... نیست ... [illegible] ... سلام

حضرت مرحوم ... افتاده ... درد ... ز ... طبیب ... تیمار

دل خسته ... درد ... چون ... بیش ... کار ... رسم ... درد

درمان ... آن ... حال ... نیست ... کفش ... صاحب ... چه

... کم دل ... دارم ... این ... دل ... که ... آن ... نظر

خاطر که ... جهان ... حال ... جلوه ... که

چه ... گشته که ... حرکت ... نظر ... چه [illegible]

... طریق ... نیست ... نام ... [illegible]

سر ... جان ... حضرت مرحوم ... امید ... صدارت ... که [illegible]

سرکار ... حضرت ... که ... آیات ... که ... کار ... چه

... الطاف ... سامان ... کار ... پیمان گردد که ... عام ... انجمن

چه گر ... دوران ... که ... که ... در ... ما ... در

... در ... بار ... شکر ... اتمام ... لطایف ...

گردد ... اعجاز ... لطایف ... ملفوف ... [illegible]

... در ... جانب ... حال ... انجمن ... تعارف ...

... لطف ... چه ... بهار ... [illegible] ... دوران

... حضرت مرحوم ... چه ... انفعال ... که ... آب

... جناب ... زبان ... اللسان ... الطاف الالهی ...

معروض ... عالی ... حضرت ... آن ... که ... حیات

... محتاج ... دوران ... عالم عام

... محتاج ... اوراق ... الکاس

... لطف آن ... عام ... که ... صوری ... اشتیاق

... عالی ... نظر ... عزیز ... حضرت ...

... اخلاص ... اختصاص ... فراق ... اشتیاق ...

... خاک ... خیال ... نقش ... جلوه ... صفحه

دل ... شعله ... آتش ... عدم ... وجود ... که ... [illegible]

که اراده دوستان مشتاق را به زبان فصیح البیان چنان معجز معرف آید درین صورت که مصداق اعذار

درباره مخاطب صادق است لابد به افتتاح کلام بسلام و به قطعه سخن که خارج از طریقه ادب

و ادب است اشهب خامه را عنان جولان نداده [illegible] آن از الفاظ [illegible] بیان منعطف

ساخته گوید شاهد این مقصد بلکه [illegible] مطلب زیور گلستان مخاطب از نکات کتاب این معنی [illegible]

میباید رباعی گر قصه نداریم وصالت در دست ❊ در دیده بتصویر خیالت پیوست ❊ ور ظاهر از وصال

جسمانی نیست ❊ صد شکر در اتصال روحانی است ❊ [illegible] اظهار مطلب اصلی مقصد که اظهار

دوستی را خصوص دوستان مشتاق [illegible] اگر [illegible] مطلب [illegible] آتش خیز باز

دفتر مقصد را [illegible] که چون [illegible] القاب [illegible]

[illegible] اطلاع [illegible] درباره این [illegible]

[illegible] استماع [illegible] آن [illegible] ایمان [illegible] استمام [illegible] آن

[illegible] خوش [illegible] اتفاق [illegible] عرض

[illegible] کرده که نظر الطاف خاص که درباره [illegible] خاص [illegible] است [illegible]

[illegible] اقتباس [illegible] لهذا القاب [illegible]

آن مراسله [illegible] نوشته اند [illegible] عالی [illegible] رساند که [illegible]

[illegible] رقیمه آفتاب طلیعه که [illegible] اعلام [illegible]

حیات [illegible] خاطر [illegible]

[illegible] نوشته اند [illegible] عالی [illegible] رساند که [illegible]

[illegible] خاطر [illegible] اعلام [illegible] حال [illegible]

[illegible] محبت [illegible] مشتاق [illegible] خیال [illegible] عدیم المثال [illegible]

[illegible] عبارات [illegible] است [illegible] اوقات [illegible]

مطلع [illegible] محبت [illegible] تهذیب [illegible]

[illegible] شرایع الملوک

[illegible] که [illegible] مخالصت [illegible] خلاصه [illegible]

[illegible] زبان [illegible] رساند که [illegible]

[illegible] عرض عالی [illegible] رساند که [illegible] مشتاق [illegible]

[illegible] رقیمه [illegible] اشتیاق [illegible] اوان [illegible]

[illegible] کرامت [illegible] رسیده [illegible] نهان [illegible]

[illegible] شرف [illegible] انداز [illegible]

[illegible] کرده [illegible] رسیده [illegible] شد [illegible] محتاج

[illegible] نوشته اند [illegible] عالی [illegible] رساند که [illegible] الطاف [illegible]

[illegible] استفسار [illegible] حقایق احوال [illegible] الاحتمال [illegible]

[illegible] محرقه [illegible] کمال [illegible] عموم [illegible] اطول است

[illegible] انداز [illegible] هجوم [illegible] چنان است [illegible] صحیفه [illegible]

[illegible] بیت [illegible] رسید [illegible]

کفایت لطف عالی است و برایت مدارک تحصیل سالان میان لغات فصاحت فر او رسالت بر دو باب
خوان نگار از دوستان دهنده بعرض مقدس عالی میرساند که از انجا که گوشه نشینان را انه هر مرض
پرستیده خاطر فاتر در مقام استحکام بنیان محبت فطری و تعمیر بنای مودت نفس الامری موافق مقتضیات
رابطه ارادت مستلزم آن است که تقریبات خجسته سلسله جنبان انتظام اسباب الفت گردیده
ابواب از دیار مقابله بتحریر و ترسیم مکاتبات خیام بی بهره از حقایق حالات خجسته آیات الطلوع
پرستیده قرین استحضار و اطلاع باشد نگار از دوستان دهنده بعرض مقدس عالی میرساند که از انجا که
طریقه اصلاح پرستیده خاطر فاتر در مقام اجتبا و مداومت بر اقامه استعلام حقایق احوال فرخنده
مآل در مدرسه تفکر شمع الیقین بکاشفات مصابیح المنیر صحبت روحانی در حجره بال افروخته مشغول
مطالعه شمع خاطر جمال عدیم المثال را مرهون بکتاب المبین تقریبات خجسته عروة الوثقی و سبب مستحسنه
ممکن است که اگر ادوات بحث آن از مطلع شرح حاشیه قدیم محبت فطریه بعلاوه در سلسله تحریر
رسائل تهذیب قواعد مقالات تلبیه نماید درانحالا که جمعی معروضه تماشای گلشن بلاد رو نهضت عالی
عازم و طرف کعبه حضرت الحرم برده احکام شرایع دولت متخص گردیده که در رابطه مخالصت جدیده شکار
مقدمه المدارج اعتقاد و بیان شرحی در منابع آینده میرسد و در ربط و در ان زبان ادراک اظهار
نماید نگار از دوستان عشق دهنده شوق الیک شوق صبح الی الصفا و میل الیک میل المریض الی الشفا
بعرض مقدس عالی میرساند که مجمع الفواید مطلعش دوستان مختصر الفاظ مکرمت و احسان
و در تمهید قواعد محبت تالیف در ترشید مبانی الفت تصنیف و مصروف عالیحضرت
و تقریر نعال عز ابلاغ داده باشد و در سعد ساعات که سعادت گرفته عبارات ادای می‌نمود

ادای

96 ادای نجش داده نشانی نشینان مدرس انتظار گردیده رساله صورت قبول عزیمی
محبت معنوی را متحقق گردانیده چون برابر استعمال مضامین نقش ارباب عبارات انجا مع
استعارات نظام شیرازه کتاب محکم الایات محبت گشته در صفحات بیان می‌نمود
علوم ارباب اطلاع مختلف نمود نگار از محبان دهنده اند شرف عرض مقدس عالی میرساند
در حین درکار است که از کتاب اخبار حقایق احوال در خصال استکشاف نقش در این اوان سامی است
نشانی که تحقیقات عالی مشتمل بر ورود مسعود دار السلطنه اصفهان مهر نجش خاطر ضمیر شریف ابوات
گردید نظر منتظران توقع چشم راه بود که نظر کمال الطاف انه خاطر عاطر باد نظر خواهد بود با بهمه
دارد ها از اوج سامی مشاهد آن یا سر گوش فهم گردید در مقام این مسئله مرقوم سر تفکر بار آن نجم گشاده و خبر نجم
علی صاحب نگین مرد درانحالا که رابع خورده نشین مدرس عرفت مطالعه شمس العارف نظر سیادت قدسیه
می‌بود ازلازم آداب ارادت قسمی شمرده بتالیف این کتاب بود و بعد از بخش نفر اقامه خود را گرد
خاطر عاطر ساخت که تکلف ضمن پرستیده بتالیف تحقیقات رقعه مقابله جعفر الطاف رسان و
با جامع عنایات مرتب نجش خاطر خلوص نشانان باشند با فرزند اجازت و انفصال ارادت (red:) نگار از
دوستان دهنده بعرض مقدس عالی میرساند که تحفه قرینه عالی رسیده چون ارجعیه که طرف نظر نفیس حقیقی
معلوم می‌گردید که عهد آشکار گشته از این یاد و دو در شریف تحفی رسیده نه بزرگ علم الیم ربکم خاطر فرو ریخت
داشته مسرت در ذوق شنیدن باز مرالم المجیب مرقوم فرموده بودند که اکمالاه اکثر ذات شریف رسیده و چون
مستظهار را تحفه آبی مرکار موار ارباب حضرت جل بتمیز آیه کرده شد و قلیب از آن اوجاف سپاس
مرتسم بیمثال گردید جهت آن منفر گرده و صفه قافله بهم مرادت و هر گاه است خط یا الصادقات دوران اشاء

فخر ارکان آن مرحوم فرموده بودند که در زمان عالی ابواب تعقیب جات کرده و نزد جناب کمترین را
تحریر و تبلیغ جات تصدیق روی داده حاش لله که کذب اظهار بهتان خط از محض شایبه نقصان کمال الهی
گاهی در محل مرحله وفا و آب آتش روی نوشته چه مرا توجه شکن گفته و دیر سرم که با فرزند جات
همین خطاب رهبر جناب [illegible] بعرض عالی رسانید که فرح بخش خاطر اقدس [illegible]
افروز قلب صداقت پیوند بنده رقیمه رفیعه عالیه رشیقه انیقه متعالیه که در این اوان سعادت نشان از فرط التفات
عز افتخار در ارسال پذیرفته بود در ساعت والاشرف اوقات عز ورود یافت [illegible] روح
مشام من از لطف فرمایش که عطر صحت ذات شریف نفحه نسیم شمیم ادراک نمیکرد غنچه های
مسرت و انبساط از گلشن خاطر فاتر من شکفت راه رفت که حالی دیده المخالص برضایت جناب
حضرت سامی بوده با ارسال این عریضه مبارکت نموده در طی آن عرض نماید که طریقه انیقه الطاف
مقتضی آنست که همواره مخلص را با ارسال رقیمه جات در جامع حضرت قرین مسرت و انبساط فرمایند که
در انجام آن انشاء الله سعی خواهد داشت [illegible] بعرض میرساند که نسخه مجموعه
نظر در کشور التفات و تأخیر [illegible] مؤلفات که در این [illegible] تسلیم و [illegible] عازم و بار انجام [illegible] کرده
بود در [illegible] که خاطر [illegible] سعی و رای کاردان [illegible] حال فرخنده
فال [illegible] بر راه شما [illegible] الصفات المحروم
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ساعات

ساعات والاشرف اوقات که سعادت کرامت انتساب سعادت ازان [illegible] شرف [illegible] فرمودند که
اگر بنده در [illegible] دیده [illegible] نجات [illegible] که در ظلمات [illegible]
خطوط [illegible] قرار گرفته عین الحیوة خوانند [illegible] چه [illegible] آب حیوان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
چه [illegible]
[illegible]
[illegible]
در باب بعضی مطالب که باید بعرض [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

شجره در مراحل جستجوی بسی از اسباب در کفایت که وسیله ارتباط مغازن کتابت و دیگر
جاری نمود و غواص خاطر از فحص مظاهر میداره و در دریای تماشا شناور است که بدست آرد سطری از گنجن
ارباب طریقت و جلوه لالی اعتقاد خصیصه می پردازد و در انوالی که عبارت از لیه المخالصه را بوی تماشای
بستانسرای حضور در سر و محرم طوف کعبه خدمت سعادت منظور می بود و بوسیله حرف تمنا تقاضا نمود که
هر یک سر پنجه پرستیدان صحیفه الاخلاص سلسله جنبان رافت اختصاص گردیده اوراق سبک نقطعش
نواد ضمان زلال حضور سرشت پنهان است و بعد از صورت رتبت تحقیقی در باب قیمت
صحبت حضوری جلوه نمای مرآت مکاشفات رونمای جام جهان نمای است ضمیر منیر است ۞ اظهار اشتیاق
خود را بکار چه حاجت است ۞ ای حضرت آداب ربوبیات که عادت و پرستیدن مجری است و شیوه پرستی طلبان
عالم معنی است به نوازش و حقیقت حال انچه پس از من مروت است آنرا مجلس ساختن ۞ میزان ادراک خود
پرسیدن ۞ چون در چمن عرفیت لطایف فسان روزی در انجمن حضور فیض گهر بهر کان سکه ز
شان گنج بستان گوهر صدف جهانداری و صدف گوهر تاجداری در درج خلقت دودمانه وجوهر تیغ
جهان آرای و فرمانفرمایی که گوهر شناسان سخن را دامن مقال لآلی هرگونه نظر مشحون و مالامال بود رشته
سررشته نظم صحبت گوهرات کشیده به عرض نظاره کنیان ارباب طاهر صدر والا رسید که در انجمن خواهر
پیاله ارادت المتس یاقوت لعل در مزاج بسیار مناسب تحسین آن تشبیه در ورود فیض تماشا مستقل مراتب
مرور را تقریر و در باب خاطر خاطر والاالمس در مقرر گردید که مخص مغان اظهار نماید که چنانچه سلسله
مناسب که قائم داشته باشد تجربه سرکار والا اشباع و همراه قلب جهت آن از مخزن احسان بینوایان حوالد
البته مخص مبلغ خواهند فرمود و حسن اخلاص اخذ مت گذاری خود را در پیشگاه خاطر دریا مقاطر والا ظاهر خواهد فرمود

بنابر

ارباب پریشان فغان که سبقت در عرضه مصوبه فغان به او نشسته بود البته مزاج شیرازه قبول
گردیده خواهد بود و لطف خود را در تحریض جلوه نمای آئینه ظهور خواهند فرمود زیرا که مدار زمان بر اراده گیتی
و در صدف اخوت گوهر یگانه بسیار حیف است که جوهر برادری را غبار کلفت آلاینده در سلک
محبت خطری طریق التفات را بجا بیاید ۞ بیت ۞ آن شاخ سربلند و درخت بار کار ۞ مشکین نسیم خوش
که انجم بیگانگی است ۞ مترقب از مکارم اخلاق آن شیرازه بند اوراق لطف و رونق انجمن
یگانگی و ملک آداب سرشت رهبر و هادی بار و رفلاح لعالیه ارکان شته او و لطف طرازی
فرمایند که از لوازم انجمن می در تقدیم آن ظهور خواهد رسانید ۞ کتابت عزیزی و سفینه بعرض می رسانند
ور آگه عهد لیب خاطر فیض شده ما تشنیان شاخ سنبل زلال کثیر الاشتغال بی بار باشد حمدالله ثم
حمد الله از مجری جویبار توجهات که گلشن عطوف دمخان و فیض تقاطر رشحات سحاب لطف این
آب و رنگ بهارستان کرامت و احسان چمن سرای خاطر فاتر سیراب و سرای بوستان صبح اخلاص
سیراب شده است ۞ رباعی ۞ کمرت شناسم زمین در بستان تو ۞ که دیده در بکشایم باین و آن تو
تقصیر کرم در ره تو خاک آب حیات ۞ زنگ شده ام بسکه سرگران تو ۞ حقا که بهارستان وجود
بی بود از حضور صحبت بحران چنان پژمرده که بمستیاری قوت نامه تازگی نمود و گلزار جنان از شمالا
هجران سخنان خزان بفه که شکوفه رز رو دهان بی بیسم ازاز گلو ۞ بیت ۞ زبان خامه ندارد سر بیان
فراق ۞ وگرنه شرح دهم با تو داستان فراق ۞ اگر چه چهره ترشان ناس صحبت ابدا صبح جی
گلشن المجلس بر دارند که سررشت صهبای لعل معنی مینا مستغرق دو بینچه قطع
نقاب حجاب در پیش چهره حقیقت کشیده ۞ رسید جائی که بهتر انزاز ۞ به عرض می رسانند که زمره در صدرا

ز الف نظری دلربای والای نفس الامری نامه نامی در جمله کریمه ای که عبارات آثار شادات
فضائلش شهد عهد محبت خانمانه را در پرده های نازک اظهار نموده ادراک مرتبه دریافت سعادت
قرین بزم یگانگی را رنگین و مذاق مشتاق را شیرین ساخت چاشنی عذوبتش در ذوق محبت نازل
منزله صبح صادق و سواد سطورش در علاج سودای عیون احبا کحل موافق نقطش نفی موت را مجنون و
هر حرفش آداب پروری را شرح و بیان حسن ادای عبارتش برادعای محاسن اتحاد دلیل واضح و در تکلمین
کلماتش رواج دلنوازی فاتح اگرچه صهبای کهن سنگده را چه جرعه نوشش باده الست محبت ازلیه
سرشت عشق برکیست انهار ازل بسته ظرف جو بیا ازل ... حقیقی محتاج اظهار و ضرورد
واسطه نگارند بود نهایت مفاوضه شریفه مفتاح ابواب آشنائی از عالم فوق مشابه بود که ابواب
محبت را در هر باب بر چهره تقاضای خاطر منتظران گشوده و سراج ابتهاج که ظلمتکده دوری را افروخته صدق و صفا
روشن نمود حمد لله ثم حمد لله که نسیم نفحه ذوق احبا از گریبان سرو بستان عاشقانه به مشابه
مغناطیس کتاب مجدد کشید و طالب را مطلوب و مطلوب را طالب رسانید **بیت** اداره عشق
مرحله قرب و بعد نیست **بیت** می بینمت عیان و دعا می فرستمت **بیت** همراه که مشهور اشعار بندگان دیرین
خانه صفا نگاه در راه محبت سرکار بندگان ذی شوکت شان صاحب احترام بازرسش نگاشته باید شهد و
باده که آنچه مرقوم فرموده بودند بیت از هر زاده که آنرا بسیار مجال از نقص و قصور از طول
نوشته است از دوستان دستور دعا از دوستان **شعر** محبت قسمی از مرتبت **بیت** عنوان از دعای خیر و عبد **بیت** آنچه
از محاسن اخلاق آن سرکار نامه اوراق لطف و ذوق از آن نسبه و اوراده و ورود کتاب مقرون سمع اقدس صحیفه
گردیده خاطر بهانه جو را مضمون مجامد اطوار آن نور دیده مرور گردانید به مراره خیال حال عدیم المثال

در کار

در کار عشقبازی و پالوده از معنوی و حقیقی مستغنی از صورت و مجاز است **شعر** گو تا نرسد به شمار ورده چها
در قوت مقابلی هست **بیت** امید که حضرت بعد صوری و ممنوعه والقلب الی القلب سبیل است قرب جسمانی که مشابه
بالصبح الی النفس است مبدل و ادراک صحبت فیض مسرت علاج اکمال محبت باد و مرقوم از خصال
فرسیه آنکه بوستان شده مرضیه امر عزیز ملحوظ بالعلیه خامه و کلک الواب مسرت چهره امکان
باز و حضرات اتفاقیه انگاشته چگونگی ملاحظه طراز و قرینه که قوای عشق مندرس در اقدام آن عزیز ورود
از جانب میرزا محمد مرحوم نظام الملک معروض میرساند که **شعر** قاصد برسید و از آن حضرت علی القرار **بیت** دوستان
مجرد صفا **بیت** و در سیر دقیق از اوقات که طایر خاطر نازد در اوج معارج اشعار به تعاشق حال فرخنده بال است
در ظهران والشهب ضمیر در میدان استقدام احوال نیکو مآل سرگرم جولان می بود رقعه کریمه مشکین شمیمه
عالی که در انفه ولا از فرط التفات نگارش نه رنگ بهجت آیات و غراییم و شرف ارسال
پذیرفته بود و سرمایه دیده بصیرت بینا از درگاه نیز خاطر خصوص مجری گردید چنانکه ریاض فیض مسرت از وحید
طراز پدید و سمعوان آنچه آنکی نوید اعزاز و معالی است فرخنده و خیال مسرت و در دل منت غلامان
او ألهاب آتش هجران چنانچه شاید است چون ملامت هجران کشیده که کان بسوخته باید که حضرت محبت معه
مهر و محبت که شاید حضرات انفوس از عارض دلدار شده تابت مرتفع و الوداد و ادراک فیض حضور
ساعت دیده منتظران ساطع و لامع باد **مرسله و ز جهت مشیر الفقرا** معروض میرساند که خاطر مشتاق
منظر هر عالی مطالعه کتاب است تصاره استیعاب احوال محاسن خصوصیت منزل باز تنگ است که والملک المتعال
بعد از عرض حضرت و انصراف از فیض حضور مجالس **شعر** وارد منقضیه و بنجم هجران و رنگ رالا و از جمعیت بعدا است
در خاطر لطف آن صحیفه آلان در دوستی که با صورت وقوع منادی بنده که حضرت صورت

صنایع قرب طالب هر دو از شرق آتش عشق بایست سخن را طالع گردانیده خط کامل را از ادراک این مقامات محروم
این مجمع محبت دارد که عاشق مقصد را در این مقصود غرض ذوق را طالع قرار گرداند و در پیش تقاضای آن می‌نماید
در مقام وصل معشوق از ابواب اظهار الطاف که تبها آورده حرف که حاصل معرفت به علم و خبر مقدم
السلام عالی بود به عاشقان دو عالم حرف آن اخلاص مندرج تزاید که از منبع سخن ظاهر شده تعلق کمال آن داند
علوم حقایق حال مستفیدان انجمن انتظار را مستغنی و در شرح حقیقت ذات و صفات و در جمع حضرت او مقامات
نبود و مستور ظهور باشند **اتحاد عشق محبت محبوب است** بوصف برسانند که بدین در کار آن است در این حال مطلق
تربیت کنندگان عشق بی سر از نشئه اخبار حقایق حال حجت شده حال شیرین گردیده و لذت شناسان کیفیت
سر آن از اخلاص را در مشاهده صفات جلال جمال حسن است آن و منع او را در آن نشئه و مستان
اهل حال را از مطلب را در دینی مقام حال محبت گردان خیال از هر جا و در مراحل لطف ذات باب
و طالب به منزل تقرب آن جمال نظر لطف که در ظهور قیامت بدیع او صحبت مفتون وصال جلال است
و راز آن به معنی او قرب وصال از راه بی تعلقی و دماغ خیال تقدیر مقامات ترکیب تمنا که برای وضع جمال حال است
بی ارباب ذوق او را و سر دو عالم از او را ادراک حسن معرفت آن است تا حال بعنی حقایق قلوب است که
در کار فیض مرات عرفانیت **تو چنین** کی کار در رحم زنانه که در ذکر آن مردم **:** و کار او هر دو جهان کند که در آن کتاب **:**
در حضور خاطر را از نشئه و دماغ اخلاص را کیفیت لطف را سر گرم بدو درین مقام عروج از آفتاب طلوع آن
قایم مقام صبح قرب و اتصال گردد مرحوم آنکه با مقام این نشئه از سر کار عبادت بخشش از منزل انتظار عشق
شعار را به هر روز خود را به تربیت الطاف نشئه مثل در آن است جمال از آن حقیقت آن همه احوال معارف و صفات از اطلاع ما
سر است بالذات انسانی مستور ظهور باشند **الطاف از تأثیر مقام حضرت ذات است** بوصف برسانند که بعد از آن نشئه و شیرینی هر خاطر

از حقایق جهت شمار به سبب آن حقایق اعتماد از گفتار صحیفه اظهار می‌کرد و در هر کار از دیده بینش مرتبت و طریقه
دیده به رفت حقایق حال این صورت صدق قول از مقام استقلال باشند اگر جلوه آن اعلان حکمت
از عرض صحبت دارد مقصد در از فرط مراسم حضرت که گفتن فطرت حیات بستهٔ در عالم غیر خیال
اند وجود در از روی باید در حق مشغول از آن کار است از جمله کمالات به اندازه از تجلی آن
انجمن آرای این کار قاعده را از سینه است گفتار نشئه این صحیفه را دور از عالم اظهار اعتبار دارد همراه همین مقصد
صورت معارف صفات سرّ است آیات جمع ترانت لا التفات حیات فواید وقتی تجلی آن تقدیم
آن جمعی دارد **از جنب ذاتی درون ذات شان** بوصف برسانند که آن دو حضرت تجلی و از اینکه باید آن شهید
دانسته در عرضه اوراق او را که شمع رازشان برها بیرون رفع که صحبای عشق بنمایم غرور و دیدن آن مسعود
آن انجمن آرای محفل عیش در درد کام مدام گشته و نیز از تو قاتل است ساقی وقت حق است آن عارف
دریا دریا اشک شوق گریم از این حلقه از حرف قدس که دیده دانش تمام است از حقوق آن از جمیع ارکان
جاری به لحظه که قطره است منبع شخص از فیض حرمت دریاست حالات را از نظر باید بنا شد **حب** دیده را
فایده آن است که الفرصه **:** دوره غنیمت دیده فایده چشیده را **:** اگر کاهی زمیگزیران خبر معارف را
در این کتاب اطلاق حقایق حال وصال بداند و همه داران فرش مهاجرت را از بیدار آن انجمن
حضرت نشئه شناسی به هر صورت دو چندان هرزه الحمد شکن تبحر کند تجلی که در خاطر عاشق آن دارش
به همراه آن تمام حضرت را به تقاضای عرصه احوال گرفتاران رندان محرومی از مقام است اما در آن معنی تکلیف ایشان
هم رخت خاطر خنده کنان است **چیست** زمیر زمین دور دور هر دو نشئه را است **:** چگونه بشد ب هم
حاضران بزم **:** از حجب مدارک به همه نور تو **:** و مرحمت عادات نحو انجمن شمس تمام **الطاف دو دست**

عزیز الوجود نوشته اند عرض میرساند که صحیفه کامل دولت و نهج البلاغه مؤلف فصاحات نفیس مفاوضه
شریفه که ورود مولانا از مراسم التفات نگارش به رنگ بهجت منوال و مسرت ابتهاج در ارسال مرقومه بوده
در حالتی که درج خطیر بالمطالعه کشف الغمه صحبت [illegible] زنگ زدای [illegible] ثقات [illegible] قیام و اقدام
داشت فیض نصیحت [illegible] صحبت آن شریف [illegible] خاطر [illegible] شکفت [illegible]
کاتب [illegible] نوشته اند عرض میرساند که صحیفه مونس از لطایف معانی و گلبن سخن [illegible] نگارنگ
طرایف معانیه که ورود مولانا [illegible] طراوت نگارش [illegible] جان [illegible]
بود [illegible] چون [illegible] عبارات [illegible] گلزار استبصار [illegible] الفاظ [illegible]
سرا و بستان استبصار گردید [illegible] مفاوضه شریفه [illegible] لطیفه [illegible] الفاظش
پرده [illegible] ناموس [illegible] معانی [illegible] مستغنی [illegible] کتاب
ماهیت [illegible] فصاحت [illegible] حقیقت [illegible]
بر حالتی که [illegible] چشمه خضر در ظلمات [illegible]
سفینه [illegible]
العالی [illegible] وصول این [illegible]
نسیم [illegible]
شمیم [illegible]
[illegible]
محبت [illegible]

اعتضاد

اعتضاد نتواند رسید نهایت یافت آن [illegible] اگر وصول [illegible] کثرت مجاهدات
رگ [illegible] التماس [illegible] انفاس [illegible]
[illegible] ظلمات [illegible] نتواند رسید [illegible] اتصال [illegible]
بمقابله [illegible] مفاوضات [illegible] ارباب التفات بوده که [illegible]
تقدیم آن [illegible] نوشته بود [illegible] ماه [illegible]
تا [illegible] عرض میرساند که [illegible] اشتیاق [illegible]
[illegible] مفاوضه [illegible] اشراق [illegible] مشتاقان [illegible] محبت را
لذت [illegible] آمد [illegible] لفظش [illegible] احلاوت [illegible] الحق
و [illegible] ادراک [illegible] نگارش [illegible]
[illegible] لطیفه [illegible] قطعه [illegible]
الطاف [illegible] انحاف [illegible] بود [illegible] انعم الله [illegible]
امید [illegible] خضر [illegible]
[illegible] اقبال [illegible]
از اتصال [illegible] مفاوضات [illegible]
قرین [illegible] نوشته اند عرض میرساند که [illegible]
[illegible]
[illegible] الطاف [illegible]

فرخنده آیات خورشید آسا و آمال از افق سعادت و اقبال طالع و پرتو انوار ظهور التفات می رحمت
امید ساطع و لامع گردید تقویه خاطر و توفیر شفقت تام از جانب آن عالی نسبت مخصوص اخلاص فرجام دال بر تیسیر
درجات شکر با الطاف بی غایت عاطفت آن مخدوم والا مقام استدلال و در [illegible] سعادت [illegible] نکرده و تمجید
نمودیم تام که از فرط اشفاق و اکرام محض و انعام و [illegible] فرموده بودند رسید صبح طلوع کرد و [illegible] شرف [illegible]
اگر چه [illegible] حضرت [illegible] [illegible] نکرده بحا [illegible] حقوق مرود حفظ
شریف [illegible] [illegible] انوار [illegible] و شعور [illegible] حال گل [illegible] بعد و بشارات چون
ستاره [illegible] روشن بود امید که چند انگه اوراق ثابت بهم [illegible] حضرت او و کار در اطراف آسمان می دار
ابد کوکب [illegible] در فلک بقا ثابت [illegible] [illegible] ذات [illegible] [illegible] [illegible] سیار باد
مرزهای [illegible] بعرض میرساند که [illegible] [illegible] [illegible] وحدت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
که در [illegible] [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
چون بنا کرده بود در [illegible] که [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] بود و صلاح
سخن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] **بیت** [illegible] [illegible] [illegible]
افسکند [illegible] [illegible] ستاره [illegible] کدورت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
نامه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] وصال [illegible] [illegible]
فراق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
عالی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عالم [illegible]
روز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] امید [illegible] [illegible] [illegible]

صورت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حصول [illegible] [illegible] [illegible] آیینه [illegible] [illegible] [illegible] جمال
[illegible] اخلاص [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اختصاص [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
که در باب [illegible] [illegible] فرموده بودند که [illegible] [illegible] حقیقت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
رسیده [illegible] سعادت [illegible] کرده اند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] خوش
[illegible] طریق [illegible] [illegible] تحقیق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که
در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] نوشته اند که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عرض
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
که [illegible] [illegible] [illegible] خاطر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سعادت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خاطر [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عرض میرساند که [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
دوست [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] فرموده بودند **بیت** نام من رفت است روزی بر لب جانان بسهو ٭ اهل دل را بوی جان می آید از نامم هنوز ٭

خاطر فاتر را چنین نور رسنده و دل عقیدت منزل را نخبت نمود که پیش ازین نقش قابلیت این عزت
نبود و چنین قسمت که ازین بر دو مجلس عدم صرف را بالکلیه نسیا منسیا انگاشته تا بتسلیع رسالت
بنده نشسته بانده القدر بر بخور با یکدیگر شاهی القدس را خط اطلاق بسر کشیده شعر گرچه با دم نمی نسیح فراز شد
در هوا با نور یا او نور از آن کار راست ❁ حقا که تا در و حقه نامیانه شده و بر دو حقه ور کار وصال بسته باشد ❁
گیر را محبت جانان به ذوق ❁ که یک خیر بسوز و خانش از شوق ❁ اکنون خاطر فاتر را با تشمال معارف
چشیده امید که زمان مهاجرت چون ایام بر رحلت انقضا پذیرد و ادراک لقای بهجت افزا فراز
اکمال پذیرد و وصول ... و ... اتفاق ... تکلف ... مساعدت کامکاری
... التفات ... الطاف ... القاب ... الفقرا
نگاشته ... اظهار ... که ... آن ...
... با ... اخلاص ... عرض ... که اگرچه ... طلب
نظامی ... آتش ... دل ...
اگر خواهد اظهار ... آتش شکایت در کانون سینه ملتهب ... دل ... گران
... خراب گردیده ... که ... اظهار
... صورتگاه حضرت ... گلستان ... بستر ... جمن
سرای محبت ... گشت ... نشت
بیت ... ❁ ... ❁ ... کار
در ... اظهار ... که ... گرد

مهر اقتدار

مهر اقتدار در سرکار رواج بست تا زمان ناهموار بی‌شیطانی از عوارض نقب زده و ادعای نفس پرستان که
با گشت زر دولت تا زمان از سر بسر دربان شاهد پنهانند سره‌های خالص از گشت زار بد در چهره مینمایند
و اکرا العیاذ بالله برق ... رخ ... شعله در گرد و آتش ... فتنه و فساد و خواهند ... در قصر
مخلص ... در ... حق ... اشباح و ... در ... انطباع ... شده اند ... گاه
دنیا که ... حضرت است تخم ... پاشیده ... ندانم کدام تقصیر ... شکسته ...
دریچه ... چشم از حساب ... شده ... زمان ... بیت
قسمت برق ... گشته ام ... چنین ... خاطر ... گوش
کین ... که ... ❁ ... اینجا ... نوشته اند ...
که ... ❁ ... ❁ ... رقعه ...
... که ... از کتاب ... نقطش ... عبارت ...
... نقطه ... چشم ... ترا ...
لطف و ... خوش ...
در ... بیت ... آمده
آورده ❁ ... ❁ ... ذات
... خاطر ... حضرت
... گلستان ... حرارت ... طلعت ... عزم
... که ... صورت ... جای

احتمال زوال اختصاص یابد بخشش ممنوح شده که فقیر در مرهم تعلقات مدارک پذیرد **بیت** جدا از سر بر زخم

چاره دوری؛ فقیر زخم جدایی که چاره نتوان کرد؛ **مصراع** شکسته‌ای که حکایت [illegible] کار دیگر بر جای

چرخ ستم کرد و از شعار فرخنده بودند **شعر** نه در روش حیرت بجا **شعر** علاقه نابوده آتشش کار دیده؛ با اتقدر الهی

چه تدبیر و با قضای الهی چه چاره؛ بسکه در قوم وحشت بودند که از نعم و مکاران نجات بر از حیات و قصاید نماید

به چنین لشکر **شعر** آن که در ادراک حوادث غدار سمات **شعر** چشم انجام ندارد بنیاد هستی چند؛ چون دوام قسمت

حالی در این مقام اختصاص مشتهی بود مدیح کلمه عبارت **شعر** [illegible] خبر **شعر** لوح می‌رساند که [illegible]

خاطر خسته و شکسته اندر دل نشسته نقش زنجیر که بعد در این طرف از شیراز در قوم و در محل [illegible]

بودند و در [illegible] فرحت در این تقدیر است که مرهم [illegible] خانه [illegible] دل از آتش خاطر [illegible]

صید آن آتش و [illegible] گشتش [illegible] که [illegible] ارباب توقع است اگر قدم [illegible]

آب حسرت جواب داده بعد از [illegible] ماه است نهایت چون جواب [illegible] مرام [illegible]

مجمل [illegible] مختلف [illegible] مطلع [illegible] که [illegible] از [illegible] مخصوص [illegible] ای جان گی

جان کی [illegible] شمع [illegible] کرشش [illegible] علاجات مرهم و [illegible] زیرا که [illegible]

کنایات الطاف‌اش [illegible] مرهم [illegible] گشته [illegible] تقی جل **بیت** دل خسته [illegible]

تمنی است **شعر** [illegible] **به عزیزی نوشته اند** لوح می‌رساند که در [illegible]

خاطر عاطر [illegible] مخالف هم مرغ آل عشق ایران [illegible] کشور [illegible] نمونه کشور سلطان

بوده رواج [illegible] ملک الشعرات و مخلصان [illegible] کشور [illegible] اخلاص [illegible]

عادت [illegible] معنای از [illegible] مخلصان نگاشته خامه [illegible] و [illegible] داده

ساحت وصول اشرف و منظر آن مخدوم عظمی را قرین نهایت مسرت و شعف فرموده چون بعد از اظهار

مراسم الطاف [illegible] عالم صحت در ملک وجود مسعود حال [illegible] خامه اظهار شده بود

زبان [illegible] عالم ملک [illegible] خلاصه [illegible] در [illegible] اختصاص [illegible] اخلاص [illegible]

[illegible] مستلزم المسرت منعطف بود [illegible] نگارش این [illegible] و [illegible] والا در [illegible]

ساحت از آنجا که [illegible] و [illegible] در کشف حقایق [illegible] قاطع [illegible] در [illegible]

مقام [illegible] حقایق احوال کیفیت حال را محتاج تقریر ندانست [illegible] که [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] ارباب [illegible] مسرت را [illegible] مشروح [illegible] **الضا به وزیر نوشته اند**

[illegible] مخلص [illegible] خدمت اختصاص [illegible] می‌رساند که [illegible] ملتفت

[illegible] طایف و [illegible] که [illegible] خاطر [illegible] جانب [illegible]

[illegible] المنافع [illegible] فصاحت رقم [illegible] کتابت [illegible] بود حیات

[illegible] خطاب [illegible] [illegible] عاطر [illegible]

[illegible] محض صداقت [illegible] گشته [illegible] حقیقت [illegible] مطلوب [illegible]

[illegible] گردیده **از جانب میرزا [illegible] به [illegible] نوشته** لوح می‌رساند که [illegible] خاطر [illegible]

[illegible] کشور [illegible] سیاح [illegible] سیاح است که [illegible] استانی

در [illegible] اظهار [illegible] صداقت [illegible] طریق محبت

[illegible] که [illegible] عاطر [illegible] محبت [illegible] خیال [illegible]

محبان [illegible] مسرت [illegible] **بیت** [illegible] که کم

عمر دولتت بر نوبت در نظم • باری شکایت [illegible] میرزا [illegible] رضا نامچه اداری [illegible] صد شکر [illegible]
درانه و چون از فرط اشتغال خاطر تنزل [illegible] بسیار [illegible] از فضال [illegible]
اگر در مقام شکرگذاری تقصیری واقع شود بعفو معذور دارند [illegible]
و محبت بود و نامچه حالی نمود صحیفه [illegible] ارسال کرده [illegible]
دعا [illegible] چشم از عبارات آن [illegible] از کثرت اخلاص [illegible] قلمی گشته عرضه [illegible]
عرض می رساند که [illegible]
چنان [illegible] رقیمه التفات [illegible] که از [illegible]
در [illegible]
تهنیت بخش خاطر [illegible]
معارج [illegible] اخلاص [illegible]
در همه [illegible] التفات [illegible]
ان [illegible] ایضا [illegible] عرض می رساند که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

الحمد

دستان [illegible] • اولا [illegible] جناب [illegible] ایشان
از [illegible] سبز [illegible] • و [illegible]
کار [illegible] مصرع [illegible] • زیرا که جناب
عالم [illegible]
[illegible] مصرع [illegible] • اگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جوابی که [illegible] عرض می رساند که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شعر [illegible] •
[illegible] بیت [illegible]
[illegible] • [illegible]

بزم راتب که همواره عمر عزیز را صرف گنجینۀ گوهرگران بهای سخن [illegible] منها فیه میرفت و صواب [illegible]
گذار و مجاز روزنه [illegible] را دست آویز [illegible] مجلس محبوبی داشتند [illegible] که نظر [illegible]
در ستاره [illegible] صبا و از گذشت شاخهای آب [illegible] مجلس را از خاطر شریف فراموش
ساخته [illegible] بود که باید عریضه را [illegible] روانه [illegible] القاسم فقیر [illegible]
در اوقات [illegible] کرده که [illegible] قسم [illegible] کانون محبت را التهاب
بخشش [illegible] کرده اما مصداق **شعر** [illegible] بیش [illegible] شمع * [illegible] دست
در [illegible] * شب خامه را در صحنه نامه [illegible] رخصت جولان [illegible] **[illegible]** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] * [illegible] * [illegible]
[illegible]
[illegible] **شعر** [illegible] * [illegible] *

[illegible] * [illegible] آن کرم * [illegible] * [illegible]
[illegible] جوان [illegible] از لطف
[illegible] التفات [illegible] استشمام [illegible]
[illegible] **[illegible]** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مستلزم المسرت [illegible]
[illegible] **[illegible]**
عرض [illegible] که * هر که [illegible] * [illegible] * [illegible]
گلستان [illegible] * [illegible] * [illegible] بوستان * [illegible]
[illegible] * [illegible] * [illegible] * [illegible]
[illegible]
[illegible] **شعر** [illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]
[illegible] **ع** [illegible] * [illegible]
[illegible]

حوادث زمان [illegible] زنگ غصه دگر [illegible] خاطر [illegible] کرم همه خوش بود [illegible]

چه جای [illegible] که بکشف [illegible] با مخلصان [illegible] شعر [illegible] خورسند اگر [illegible] شرح اگر

نام بر آید بر زبانت فرزندی [illegible] اند عرض می رساند که هر چند گلگشت [illegible] کامی [illegible]

[illegible] خاطر آشنا [illegible] قلوب [illegible] اما چون

رسم اخلاص [illegible] علاقه قرابت مقتضی دوستی [illegible] لازم [illegible] نام

گمنام خود [illegible] صورت حقیقت [illegible] به واسطه [illegible] دل [illegible]

خاطر [illegible] عبارت ساخت [illegible] عرض می رساند که هر چند [illegible] بهارستان

[illegible]

[illegible] لطف [illegible] خاطر [illegible]

[illegible] چشم [illegible] نظر [illegible]

[illegible] خاطر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] محبت [illegible]

[illegible] لطف [illegible] چشم [illegible] باشند [illegible]

[illegible] فراق [illegible] عرض می رساند

[illegible] شرح [illegible]

[illegible] عبارت [illegible] نامه [illegible] کاغذ [illegible] انگشت [illegible]

[illegible] زبان [illegible] شرح حال مشتاقان [illegible] گفتن [illegible]

نامه [illegible] کار [illegible] است [illegible] نفس [illegible]

[illegible] دل [illegible] قطره [illegible] دریا [illegible]

[illegible] ایام [illegible] دیده [illegible] خاطر [illegible]

کار خاطر [illegible] شعر [illegible] دل [illegible]

[illegible] عرض می رساند که [illegible]

[illegible]

[illegible] کلفت [illegible]

[illegible] چشم [illegible]

[illegible] شرح [illegible] افسوس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کلفت [illegible]

[illegible] چشم [illegible]

فلک سعادت و افسوس هزار افسوس از آن بدر منیر آسمان فضیلت اگرچه جراحات این گونه مصائب
هیچ مرهم مدارک پذیر نمی تواند بود و تلخی زهر این نوائب را شهد هیچ صلاحیت شیرین نمی تواند نمود نهایت قضیه را
چه تدبیر چه که مانع مقدور از قضا رست هیچ دافع نیست مگر آنکه اعتصام به حبل الله و صبر که کلید مصیبت را باید و نظیر
نمود نشسته و تحمل مخاطر با انسانی خرق من لم یرض بقضائی و لم یصبر علی بلائی فلیطلب ربا سوائی
من اراضی و سمائی نوشته آمده که جناب حقی مغفور مرحوم مغفور از درج مغفرت و رحمت بیرون آب فرماید و نخواهد از
عمر شریف ایشان تمضی گردیده و در کنار شرفه جاودان ما را بماندگان فرستاده و آله ایشان باقی بود که
پیوسته مرام اهل انقضا جناب ایشان را که فسانی جراحات قرب احباب بعد از نتایج شجاعت رجوع از
التقات الطاف بخش التهاب و اهالی دل گرفتگان باشند که ارواح و نفسان کساعی بقاع ایشان را مرهم و نمایند که تسلی
بخش خاطر خسته و مدارک فرخ شکست سکیا بیک شکسته الطاف بخش توابع و مسکن التهاب هم و الم فی نطاق و نیز
محبت و مضمون معالجه موبت سکون که سواد خط ایشان شکسته دلان را منازل تسلی مجموع و بیاض عن عرض ایشان
دیده و بعاد مهیر و دگان ایلیک خسته بود و دوا و انیکه از جهان ز رانه ما بدار سر زنوی غم ارزانه ایشان هم نظر خوح خداوند
مرضه سبیح فراز هم بود و نعمت ارزانی نمود و تصمیمی کاری به مصاحب ایشان رنگ غم و غبار الم از آینه خاطر زنده و هر آینگی
مجروح این ستمدیده از وقوع قضیه هائله صبر شکستیائی و از این معالجه با نظر یقین تازه و ظاهر اظهار شده و به
رنگ خونخوار فلک هیچ جا نیز دل مجروح نزده که از آنکه شکیبائی الیتام به این تواند نمود و دستیاری رنامه ای فرسخ دهد
رنج ان ستیزه مصیبت تیجه که به صبر نمی شکست کم خاطر است به بقا بود تواند نمود
بیت
از آن فضیلت هم آرام که در قسمه
از غمهم
مکلا بیاد که در صحن چمن هیچ بستان نیست
نهایت ازانجا که وجود هر موجودات متقضیا لازم
الانعدام و نسیان ذات قاطبه ممکنات طرفا دو کر نا بر باید از اس و انهدام است بهتر قدر که هر که
بالا

و اهالی توکل بر شیوه و رضیت شعر چون از آنه ورت شهباز وصل به گنبد وادی ما هم این ترجم مطرف حجت
منقضی از گلستان و عمرانه ها سال مسکن ایفوا خاطر موت آیات بود وصل داریات اتفاقیه را اظهار تحقیق
قربت ما نگریم از دوستان الهی چه سیح گردون را گوی باد الهی جود ما بیش سرنگون باد نهال جان از در حیات
خوش که او تند شبه مرحومات و دیده آورده ذات کائنات به آیه صبا جان حیات جاودان از حکم حیات
و دین رنجور تنجیر غم و خار ورق دوش و دو الم را خبر این خبر جانکاه که او را تقدیم نصیحت به جاوید مرحوم بپاس آیین
استماع کرد و دین هم جان ضعیف که در کالبد شکسته باقی بود و چندانی را چون طالع را گرفتار گیسودان
آغاز و در این قفس بر دوز و عالم و در چشم جهان بین تیره و تار و بهوش از سر و صبر از دل به فراز و فرود دریا
دریا سر شک شوق گری از چشمه نهاده و خون فشان را بی رنگ گسیختن موج خون از طلسم چشم در حیات
جیب و دامان ساحل ساری وطن گوهره آماده که از وقوع این قضیه جانسوز و استماع این سانحه غم اندوز گریبان
جان را چاک است و دامن را چاک پاک و فراق خاک بیت گر تو فنی شرح سوز نهان این غم ملال زم
لفظها یک یک سینه تیغ چه آرزده گرم آن که جانی چان آن دارد و بیخ عارض تا به شعر شرح شرح هجوم نعت
که نهر موجودات لازم الانعدام و نسیان ذات قاطبه کونات به زوال انتهاک و انهدام لاست شعر به
عهدی عمر من گرنگ لحظه ثبت نه نسخ به آسمان بیاره و قوچه گرد و سبک و رنجش به در خصوصیات مکرم که ان الذین
اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون با بین صبر از دل به جهت هر حجت باسزای مصائب
برام شکیبائی الیتام و ان صواب و ثواب است آیه که جناب حق مرحوم تقیه عمر او را از احسان لطف جاودان
وصال رضوان فراید اصبر حق جلیل و صبر جمیل کرامت فرماید مرحومه قریب شکل غیر نافذ به قرابت داده
حسین رودی شاد چند آنکه خطیب فصیح البیان از دوستان رعنا بر شاخسار ریاحین بوستان بر ظلب

لباس و نقیب سر از سراپرده فضای ربیع از رتبت ارادت از نسیم نوبهار صحن باغ و صفحه راغ را بلوح
نفحات و لطف از آراسته غیرت روضه رضوان و رشک فضای فردوس جنان ساخته نظر عنادل دیار
در جلوه سبز شاخسار نقاب برستار به تحیه قدوم بهار نوای خروش بخروش درانداخته شعور ترنم مشاهده
همواره غبار برده ملاحظت دولت دارانه حشمت افزا و اینفر وجود فایض الجود ذات شخص اکمل ارکان
جهانبانی بوده نوای فرخ افزای مجدد است همایون مسرت افزای خاطر خاص و عام جهان و جهانیان مالک رقاب
العباد و بعد زرداوی سر این مراسم دولت و تهنیه خواندن حضرت ذکاوت مهر دودمانی جهانبانی غیرت عنا و میامن که مراسم
مرسول که از جانب غیرت خوب ان نوح اعظم چه کامکار مظهره ناصیه سرکشت او اقتدار کشاته عنایه صدر اقت
مدارش عزار ملک مد رقمه بوده در زمانی خوب اوامر غریب نقاب حجاب از چهره شاهد مقصود گشوده چون
محرمی را به سعادت وجود ترک اتود بکمال فرح و نشاط رنهایت خوبی از بساط صحبت قصیده
اشعار مقید در باب خطبه والا نام نامی و اسم مبارک گرامی آن حضرت فرزند سلیمان حشمت ظل اللهی جهانداری
اتحاد کار نشان عطار نشان شریعت حقایق و اجمال شریعه که در تعیه در مملکت فارس همیشه
رسم این اعزاز بوده باشند چنانکه اشاره رفته لازم است و الاعظم تمام اهل ملک بلدیات عنبیه در باب خطبه
مکرر را متقاضیا و خلیفای خوانیت کرده که من بعد در فارس منبر خطبه مکرر داد که در حقیقت شاه را لولاک حکم
کرامت بها وارد و بعد از ادا و طرائف خمسه و اوقات از منبر زینت گوش آویزه سمع هوش اولی الالباب
این نغمه دلفروز و این حکم عطر را افزون را در فارس منبر گوش لفظ خاص و عام ساخته که از حضور امعان خوانده داشت
از جانب و قصیده به تسمیع مبر ز ابراهیم نوشته اند چنانکه نهال قامت انتخابی را داده و لیکن تعلق عنایت
حضرت فرید کار در انجمن گلزار از صباح بهار با ثبات تمکین توبه دار نشکرده از صبوره گزاف اولو الابصار
باد دلی

در دودمانش صبح درد از فیض فضای جهانداری استار بتقطیع و لباس زرتار در مرصع پیرایه گرانبهای انوار مجلا
به لباس شب نشد و رونق دلبرانه ارت همواره سراپای وجود مسعود آن برادر والاتبار معظم بخلع سربلندی
دائمی را نظر انظار از حجب ... حضور و بعد از آن قدر آنکه آتش برادر وش ان مربع ... طبق مطبق
قامت آرایی عایشه کرده و مرادی شب شمه که به لقا و تو آشفته والخطاب رخصه بوده در وقت
درگاه رخصه و استعمال اتمام باشد ارسال کرده کارگزاران را بیابانیات آن اشاره و حیات و سعادت
برشته و ختم از عبادات رقم قلمها آن نوشته و همه روز از سیکرگی نگارش کتابت دلدار لشکری
اعلام جهان تجارت زینت بخش قامت مرتع بوستانی گسترده مجلس بوده جهات افاضه والا علام
چه ابراز شیراز ه انجام شعر الف از جانب فرستاده اند بتسمیع مبر ز ابراهیم حبذا آنکه کلکش ... اسیر نگاهی نگارنگ
ماه و مهر از آراسته است همواره نهال آنها دولت و اقبال از سحاب سحاب فیض حضرت متعال بر سر و بر بان
در گلشن اعصاف گلهای دولت و اقبال رنگ فرح بهارستان جهان تا و بعد از شرح شوق لقا مرتوم
ارای محبت اقتضا مید ارد که چون حسب الامر فرمان جاوید و شاهنشاهی امروز مقرر کرده بود که فنجر ملازمان
فارس مدعه دربار معدلت مدار در حکم حکمرانی رکاب نصرت شهاب بوده که بر لوحه ضمیر ... دوم
تثبیت داده باشند در تاریخ زیارت فرمان جاویدان تاکنون هر روز در حکم لشکر فرطه در کرده و رسید
احصای دارد که این مملکت را ملزم دانسته صدارت نماید که کتابت جدیده بخاطر رسیده بنابراین عرض اضافه
امید شد را در حکم لشکر ظفر اثر مرتب شفا و که در صورت که آن برادر والا گهر در رکاب فیروزی شهاب
والا ملازمان فارس بوده باشد عرض بصحت منسوب است به تعیین و تکریم هیچ احتیاج به حرف از جانب
کرم مقصد و در رواج خواهد بود بنا علیه باید این امر از رحمت خود مستفید امور و در مقصد جمیع امور باشند والامرقد الله عظمته

بسر برده ارسال مکاتبات چهره‌گشای تحقیق حالات بوده تا به ورود اسلام الصادر از جناب فرمانفرما
به جمیع بزرگان دولت چنانکه در نیک چرخ اخضر وجود خسرو مهر انور رخشنده در مصطبه خلافت یکتا بدیع ثبات
همواره مجلی فر سلطنت وجود مسعود اعلیحضرت والا گهر بیگلربیگی فرمانروایت اشرف قباب امم و دولت
دلگشای حضرت بخش سرور مهر چهر جناب بالعبدالوهاب ورود الحجیج برات و قطعه مجلس برافرازنده نحجه نسایی
دوام اظهار میکرد که چون ملک آل نجبه الجلیل خلاف از جمله چاکران درگاه و سلطنت ره نهایت تحریر و اشفاق
درباره او منظور نظر و ملاحظه ناراحت ظهور قاعدت زنبارستکی مشارالیه در نظر است که او را در سلک
عمدبان منسلک سازیم لهذا او را در خدمت آن براده و مرادر بگذارش این مراسله توجه شد که آن
خورشید اعتزت مشرب نجیبه مشارالیه معین مرده فرمان جهانمطاع پادشاهی تحفه اوصاد در برده حمی
منقضی اسلام مرحمت بمعاودت نماید و در این باب بکمال مرحمت درباره او مبذول او را در شمول الطاف
شمسی باتحاد مراسم حفظی بر آنند و همه روزه او بیاز بمندرا مترد و وفاقت مراسم محبت و ابتهاج قرین ثبات
در انتهاج امور و قضیه را با تهارز و کلات اظهار نمایند بخدام امور دولت عزیز در جام و سازمان الامال
صبهای مراسم بایاری العباد [red: جواب نامه از جانب ساکنان بیگلربیگی شده] چنانکه در هوضه همیشه قلمک معالم
بنات النعش صغری و کبری در تعقیبه علیه عالم بالا در فن احیا و علویه و التقه زینا السماء الدنیا باشیم بزرگوار گسترده گردون
در برنشده و در آن حامل والقضیه جز مثال ختام برحسب اقبال از قرع فضا در نگرانکشیسای بگشوده فیها
مصباح منور روشن ومحفه محفوظه عالم کون جا از نگرش ابیات و نخیه بالغه در چابکی در فوت و وفاق
محفل نشیمن نجوم مجید و اتفاق میکرد که چون در این اوان تحکم کل نفس ذائقة الموت حرمت پناه بدان
و در چاکران خاص و قدیمی خدمتان سرکار بوده و فرمودش در دولت الله استغفار حضرت ابدالدولت با تمام کرسیه

رهگذر سبه زندگی او در خرج گردیده در اینکه اعلای حقوق خدمات او را در لوازم بودن منش بمرحوم مرزا و دولت
عتبات عالیات وحرف و بهر باب تمکین جنازه او منظور آن بگذارش این مراسله مرسله بینال و منش
اظهار گردید [red: جواب بجنابان در دولت اعتبار شاه آن مرحوم] همواره تا امکان فیض عمر جهان آرا از اوج عالم بالا در فضای
ارض و غبرا اشعه طراز نور بخش نیسا باشد ... و در جنبه بهار عزت و اعتبار در سرابستان حرمت و
اقبال در دار فیض این امر زنده نفس مسیحای بخت بلند و نفحات ذکر جمیل طالع او در جنبه صنوبر سر دو دست ابد
ابعد از جمیع اوائل که بخشش اتحاد و آب باریکی نلک و دولت خیرخواه جنس تعلق دولت پیوسته بگوید آرای صفا اظهار جاری
میکرده که چون نجایت جهت اجلال دستگاه عمده الامراء العظام محمد حسین خان نهاد ورا ازو
ذرات هر تفت و اخلاص کشیدن نسبت باین دولت اقبال پناه و اینکه از قدیم الایام مرحمت و عهد ان
دولت الیه بمهربانی او در جاکران آن دولت بعدالت آیات در دست طول کرای نصحت او و حقوق او
ثابت و راسخ و با کمال امیدواری ملک عزت و در بارگاه عشق شاهنشاهی تصمیم خدمت بر گرامی
منتسبان دولت که بنتیجه عمومی خوراک زرینه با مردی در لوازم آداب بزرگی ملاطفه که نه بیشتر
روابط اشفاق درباره نجابت مشارالیه که اکثر از شد بدر شرف را نجیب اولاد دولت پناه و فضلای بیشمار شد
مرعی و محفوظ و در هر باب بشمول الطاف خاص شمولی مخصوص داشته که اهتمام حسب اشعار مکتبها در آن
تجابه درلوازمت آگاه و درسر کار کمتری بجانبان ممالک جهان گرد و چون تحصیل نجابت شعار الیه از جمله ممنون حال المنتقین این
دولت و تشیید عمرده الطاف و الطاف بخدمت بوده مقتضی بر اسم جلوه مشارکت نمود که نگارش
این خدمات امید وار که همواره مقابله ارسال نامه‌ها اقامات فاتح ابواب و الفت و صفحات و نصب
مسیر جلالت و امور اتفاقیه را در مرآت اظهار جلوه گر و بندی انعکاس افتد انجام گردد تا مع ایام دولت

اقبال مستدام باد و از جانب قرة العین خلافت و شهریاری خدایگانی که دم مسیحائی نسیم از گلشن روزگار باد بهاری
عظم رمیم شکوفه و ازهار در گلزار است بهاره بهارستان دولت و از باد گلستان حشمت و فرمانروائی
از فیض ابر آزار نسیم عنبرین شمیم صباحی اقبال عزت بخش گلزار ارم و روضه ابهت و اجلال از نفحات
سحاب آمال و آمال سرسبز و خرم باد بعد از نقطه مشام کلک تمنیه نگار خامه عنبرین رقم لطف تنسیق
مشام اظهار میکرده که چون درین اوقات جمعی از تجار مملکت شیراز عرض رسانیده اند که مبلغها از جماعه
رنسیع ... بعزت و اقبال همراه اخلاص و ارادت اکابر جعفر خان ... صاحب طلب ... همایون
و در وجه ... دولت ... مزبور ... الیه مشاراالیه تحقیق ... که ... ان ... امانات
در سرکار ... دارد که ملاحظه ان از تجار شیراز استقراض نموده که بعد از وصول آن را ادا نماید ...
وجه مزبور از ... سرکار معظم الیه عاید ... نماید از ... چون ... بالتبع ... دولت ... خلاص
گشتن ... مشاراالیه ... شغل ... درباره او ... حضور ... الف ... خاطر ... مطالبه گردیده ... را
از شدت مطالبه ممنوع ... ملزوم ... دیگر تا ... که ... مزبور ... نظر ... مرحمت
مرحوم ... الدوله ... مشاراالیه را ... سرکار ... باشد ... اتصال ...
مشاراالیه که ... اسباب طلب ... مرحوم ... مشاراالیه ... جمعی ... این مملکت که
منسوب بآن دولت میباشند گردیده ... بحکم ... گردد از جانب ...
... تحت ... انام ... استشمام ... روح ... غایب
طیبات ... که ... عظیم ... الفت ... دولت و اجلال ...
ابهت و اقبال ... که ... چهارم ... اطلس ... مقدم ...

دام اقبال

دامن ... نسیم ... دم ... گلزار جهان ... جهان ... گلستان ...
دولت و جهانداری ... حشمت ... جواهر ... لالی ...
... آسمان ... اقبال از فیض ... مسیح ... آمال ...
... تعظیم ... تکریم ... خامه ... اظهار ... نامه ...
... جمعی از تجار مملکت ... عرض ...
قیصر ...
... صدف ... حشمت و اقبال ...
... دولت ...
... جعفر خان ...
... مشاراالیه ...
... مملکت ... مشاراالیه ... حضور ...
... حضور ...
... که ...
...
...
...
... دولت ...

و در دولت بهیه مروی فرض و تحتم است با دیدن شمائله از دولت [illegible] اتصال اهساخته که ادای [illegible]
و حقوق جمعی از رعایای این مملکت تیره و صدمی و غمان السیام چنانکه [illegible] کرده و پیشه این
بیازرنده را هم آن روش شود و نتایج خصایات الفت آیات نمود که سینه کا نباتات در بستان آمده در
جریان باشد تا بمسند آرای بزم دولت و اقبال و صدرنشین اریکه عظمت و اجلال نشسته [illegible]
[illegible] اند چنانکه [illegible] مهر و مملکت سپهر با سلطان [illegible] ان
افهم وجود و شهنشاه کشورستان و [illegible] عرصه شرقین تقدم [illegible] از اعلی علیین و افلاک مشحون هم
[illegible] سپهر اخضر جاری [illegible] سفاین انجم [illegible] سبعه چرخ [illegible] سیاحت دولت
در عرصه [illegible] انور [illegible] صدق و صفا عزت افزای خورشید عالم آرا [illegible]
مسیح صفات از فیض [illegible] لطف [illegible] شرطه عنایات سلطانی ارشد [illegible] طوفان
طمطام حوادث بر کنار و از ظلمات [illegible] در خط [illegible] رب الارباب [illegible]
بسیاری خواص عنایات سبحانی [illegible] آل [illegible]
لا یستوفی اقبال [illegible] فیض [illegible] مسرت افزا [illegible] احباب
ساطع [illegible] النون والصاد [illegible] تصحیح [illegible] طراز
[illegible] متاع [illegible] برآمده [illegible] اظهار
گشوده [illegible] حافظ [illegible] اخبار مسرت آثار [illegible]
سعادت [illegible] سرمایه الفت [illegible] مکتوب [illegible]
ادب [illegible] اسلوب که [illegible] محبت [illegible] قسم [illegible] حسرت

ابلاغ [illegible] ساعات که [illegible] و [illegible] گردیده چون
از [illegible] مسرت قرین [illegible] عبارات بهجت [illegible] استشمام عطر محبت مزاج
کثیر الابتهاج میگردید [illegible] خاطر [illegible] گریبان ضمیر [illegible] معطر گردید [illegible]
[illegible] مرور [illegible] آل [illegible] دولت اقبال [illegible]
[illegible] دولت و اقبال [illegible]
اکمال محبت و الفت [illegible] الاعظم المسیحیه [illegible] فیض [illegible] لطف [illegible]
و [illegible] شرطه عنایات [illegible] طوفان طمطام حوادث بر کنار و از ظلمات [illegible]
در خط [illegible] حضرت رب الارباب [illegible] لطف [illegible]
مرادات و [illegible] کشور [illegible] الفت [illegible]
[illegible] گردد که متاع [illegible] گرانبهای [illegible] محبت [illegible]
محبت [illegible] اظهار [illegible] سرمایه الفت [illegible] گردیده [illegible] مکتوب [illegible] اسلوب
[illegible] مسرت [illegible] مبارکه [illegible] خامه الفت [illegible] زبان [illegible]
ابلاغ [illegible] ایام [illegible] دولت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] عظمت [illegible] قضا
[illegible] سلطنت سلیمان حشمت انوشیروان معدلت [illegible]
[illegible] جهان [illegible] عالم محیط [illegible] الاعظم السلطان
الاکرم [illegible] ملاحظه [illegible] تا [illegible] حسرت [illegible] مضمون [illegible]

عرض عاکفان سده سنیه سلطانی و متقبلان عتبه علیه خسروانی رسانیده و حکم محکم همایون ارباب کیفیت

امر بر حرکت و توقف آن حضرت با شجار رنگارنگ فسیح جایگاه معتبر کشانیده اجری حضر فنجان نو بنفشه قدم کوه

بیکار در ارکان ابکر زر نوشته اند رنگارنگ فسیح جایگاه دولت و اقبال بنیاد مفاخرت و مناعت کشته شاه

شهامت قبال اقبال بسلامت عالم السیح زنده الافاخم عیسویه همراه کاوش آمده و آمال از اسرار ادوام

مسیحای غراقبال نضرت بخش بهارستان سبز انجمن و دوده دولت و اقبال از فیض نفحات سحاب

عنایات ابر زوده همتا رنگ فرامی حریم حسن مختصر بعیده مرام مرام مسرت ارجام و سنو مرام الیه

صهبای مرام بالعبه از قطره زمزم معلوله غالیه بحر پی شکسن رقم فلوسای شام اظهار میکرده که حین ارتباح

حرکت انجا بحث کار الآن از حقیقت محبت بستی زنده و ادرار کاوش حقایق احوال همیشه منوال

نبی اطلاع بشه ادراک رسیده که عهد اسبه معاج معاج خزینت الفضب صلوات الکمام صبا مدلج

ادراک سعادت رفته حامی بود مقتضیات محبت قلبی مستلزم نگارش این مجمله الود گردیده چنانکه

شام نوای یا بشمام دوام ارتباح نکارش احوال بباشد انکه اولا لملک المتعال حدیقه حیات از تقاطر زلال

الطاف حضرت ذو الجلال سرسبز و خرم و کلالی مناع خاطر خاطر خواهان مسرت فرح مدار بکچار در المجالب

ونشسته اند ترقیمه مکاتبات مسرت علامات معاد و طی و ارد بر شوق لغایت بهجت انتما گردید شهب سبک

سیر قلم دراز قدم عروج معاج ستایش اوج و ادراق سبعه افلاک بر انگیزش خوردن از حوزه اظهار شش

افزود حسرت بر ادراق بر الفت میگذارد که هرچند از صنف صادق دوستان براق دماغ ادراک

درک ... و عبیر خلیفه استشمام عنبرانی حمن آرای برنهد و افتخیت که بالمره اشتباه را قلم بر برکشیده و بیرش حالیه

منبا به نهایت از ... خاطر رفته همراه جهانی سبزی ارده اسباب الت و زهر تحیات حسنه سیاست عنیفانی

بکفه

تحمد به مجهد و معاوله کرده و ابنه و از توقت که از منع مرحله فرزدان آب مان مهیج نکارش در ضمن فحواه الحاد یا و آورد

زمضمار زبان و خامه اظهار میکرده و النصاب در دورستان یخ بند ترقیمه مکاتبات مسرت علامات

معاد در حاشیه بغدادی شرح محبت در عقد نگار صحیفه محبت میکرده که رساله برساله که در فوائد الفت تالیف

و در فنون مضامین تصنیف نظر جدید در سیاقی سعید افادت بخش حوزه وصول دارد طالعه زینت القریب منحصر

در میان مقاله عاقبت مزاج شریف اعادی بود و استفاده علوم رجال محبت لاالاخص بانت ولا ولا ازان

سمت گردید چنین اشارات و عبارتش از مقتضیات حقایق احوال بستعار بی نمونه مجملا ببسته و الکرها لملک

التعال اجزاه کلیات در پرداز انتظام منتظم ورونق شبانی بنواخوان کمدران بی نمونه مسمی دراز لقایش الغفران

از جناب انکه دراوان مباعدت مجاری اجابت قرین ان محبت ائین با همراهی و همراه با اسبال سبایب صرف

دل ... نکارش حقایق حالات شریف مفصل با قرین مسرت دل کامی شانزده گا در دوستان فرستاده مفصل لحقی

معاد در شرح مرام معاد را در مکاتبه دعقالو که چه چشمه عنبری که کاوش انتیاب ضابطه سواطع حق نظم زمرد را

شگفته حسن ان معه فرخنده و زمانه که بهارستان الفت صفری معنوی حق عشق و اتق به حیران آشفته

و آمیانه رنگ حدیقه خاطر با آب در رنگ نسیم عنبرین نسیم محبت دار اهتزاز او اوات حضرت صحیت

روئی بار شود بر قرب تجدید آتش صهبای محبت و در میخانه ضمار بر درجوش حریفان الفت اورده حقیقت سم

ست مرحله نکارش سلسله محبت بخیر از دست رست صحیح یاد بالارق روزگار این بالا با ارکان از ضمیر و فاد لحو

گلهای استکمال نام را جمال حسن این سید که شیخ در رگ تفکر از کجی توان شناخت و چمار افسرده که مانیه ان

صهباکش ان بها به پیمانه را بخروش شده که محروم توان برد حسرت انبه استیلام آتش که ضیا بخش محبت

بنیاد ان آباد و اجداد دیرگار رمضان از شیخ و ملک حدائق جهان ناسخ گردیده کجا در است نفحات درازه سایه

جلیله عالیه نسبت بدودمان دوستان ثابت بود که چون رضای خاطر شهریاران کیش نسبت بانیه و بنیا

مانده و رضامندی خاطر یقین و نهایت هیئت یکی غایت پرداز رضاجویان خلوص و اخلاص صداقت

کیشان در کمال زیب و ارایش و تصدیق الطاف سبحانه مرآت ضمیر منیر و روشن صفا رنمایش و اکرام قضیه

در شناسائی خرد را باب وجه عنایت استغنا و در وقفه را نیز لازم نهاده که عرض نماید که در مدت عالی

تا بجهه صد در مقام بندگی الفت محبت که در محبت افتاده در زمان الفت بوده و قصه مهربانی هر نشان ثابت که بود

چون در این اوان قمری در حسن مقام این تقریب گرفتاری شد فرو ماندن ترغیب شهریار را علاج و هر به دور

تر محتاج و نظر بافتتاح ابواب قرب معنوی و اراده اتحاد صوری که در فطرت و منظور طبیعت او بود

تمنی چند مشکوری سرکار و هر بابی بهانه و بسی که این تقریب مراتب خاص خصوصیت را برازنده چند شکر از اعتبار

و افتخار توانند فت می بود و وسیله بهتر از حصول صلت و در بعد دوستی اراده منزلت نشینه بهیمن خصوص

لحاظ جناب قدسی القاب عزت و سعادت قباب حاجی حسن را القصد بیع داده و در آمده مدت است سعادت و از فرط

گستاخی با خاطر جمع با که از الطاف قدیم و اشفاق جمیم دارد جسارت بعرض مطلب داشته بجهت این مقصد

و در دیده امیدوار دارد که با کمال اتفاق مبارک قبول شرف و نهایت شایستگی باشند این عریضه و قیمت

و در خاطر رات جناب شامل مرام قرین حاکم حاکم افتخار رسانا باشد ترحم کرده درخشش آید از در ذره امیدواری

بلکه در سلک بندگان محرب فرمایند اولی ساعی از خدمت شناسی ارزانی کرده و دست روز بعد امید صدق

کیشان نگذارند که عنایت ارتقا را بزرنسیله سرشته گشته محتجب سابقه منتظم و مبانی انهدام اثنیه خصوصیت سابقه

مستحکم و فرق افتخار رفعت کیشان را با جابت این مسئلت با وج آسمان رسانند بر بسته بر ارادت

رشته اند محب ما تعین بعد از ابدا و دعوات وافیات و اتحاف تحف تسلیمات برکوه بیمون واتحاد

[illegible]

جمله صحیفه مراوات و نهایات متقابله و مفاوضه شرافه مسرت طراز بهمانه نهجت افزا که در ضمن آن از فرط

نیکی و کرم با انفاس شریفانه شکن جنابه در فرد و تملک در سلک عنبرین شمامه و عیاد و آوردن محبان تمت ابلغ

یافته بود و در اسعد زمان از نفحه اوان عرصه صیحه رحمت ورود عاقبت برائح شریف نفحات مسرت

در کاش خلطانی مدینه بیش عرایضه الاخلاصی و در جواب اقدم قضایا تحسیم بندگان محب بیشان علی الدوام

قدر بیه بود در محلی مرغوب منظر نورشید رسیده چون بفضای این بر نهایت شوق عذران محبت کره نیز

بهار و هر جای بود از طرف مراحم شکران حدیث حقیقت مهر طلعت از جایجایه جهان جمله ارایش قامت

قامت عذاران عنایت و عطر آمیز معطر ساعت بسیار والاکه در امر سرکار از فکر خویشان

صعد در یافته زهره گردیده و محب ارتباطات نموده بالی در جهان چند از هر جنی نماید که عمیم استقبال صفت

آفتاب طلعت آمده بهایت احترام نمایانه و در ورشید عجیب نجمی برابه بر و ورش نقش باز نده هر جب

سر بر فقره این عاریان نمود برسم کرا ارادت نستان نوشته ارادت و داعی بعد از انتقال شکر صحیفه مودت ارادات

در منقار راه محبت و عنایات میگردد که از اینجا شکر شام خاطر بجهنی لطف هر زمینه باستشمام اورایح

فوایح کلبهای باستعلام تریال فرخنده بال ممتنعی و بصبا و شمال بعیضه صبر وتری تنگی و در کثرت اشتیاق

از طرف او نیش احوال خیر آل بجهه و هباشی در انبوه لاله عایل خجسته الوداد عازم ضرب و عبدت فیض

بنیاد و بقضای مراسم الفت نقشهائی از نخبه و تحریر و رسیدن از امامه الموت ساحه مبانی ارتیاح گرداد

و در سطاوت آن زمان رد گاگ اظهار میگردد و لکان محمد حسن خان تبریزی شده اند محض اشتیاق را به تجلی در دوفاق

حقایق که او فرسط که دوست منظر صحبت خامه ادا داری تفاوت کلمات هر ارادت بستان علم از فقه عاد ظهور

لطیفهای آن او کری حقیقه چگونه حرف ظهور و بان لب سبته شفیق نه کدام زبان تر تیب نموده کلمه ای بیان نهایت

و در هر کار و کردار ای خبر آسمان جفاکاری روا می‌کند تا زمین دلهای ارادت‌ورزان پریشیده که تا نهال حکمت
بحکم قضا بر بسته و در شجره هست مقتضای ترتیب دهقان فلک سربلند گردیده سر زیر پا و پا بر سر نشناخته
سر خود و پای حباب را در کف از آنچه بجای آنکه بشکرانه این نعمت در بستان امر کشف رسانند
رضا بقضا داده کان را از پای در افکنده گشته‌اند بیت دارد و یا هلال فلک با هزاران چشم ه برشته بر مدار
ست . دره هلال ه عجب دهند بر از عجب که با این همه دانسته‌اند که در آن ولایت بحضرت ... فضیلت
صحبت بحری شعار و تبرش آثار کرده تا رضا با آنچه شرط وعده در کرده‌اند ه با آنچه از اتلاف مهر و محبت حفظ
الیف بوستان از رعایت حق یاری با مراقبت گذرد بمضمون الذین ... در ده ... و در ملامت
کاسه را بر سر آن عزیز شکسته و پیاله دل آزادی شکسته از سهام جانگذار دعای الله که در سهام اللیل ...
چرخ بی بری گذشته بر هدف مراد کارگر می‌آید غفلت ... خورد را بدف تیر ... ساخته نظم که آه
فقیری بشبی زمین بازده ه هزار ... نو از خاقان را بیندازد ه ... بحضرت ... از جمله اهل صلاح
و تقوی بوده باید بمضمون ان اکرمکم عند الله اتقیکم مستجاب الدعوه ... بحق ... نظر ظاهر بینان
عالم مجاز ... باشد رعایت ... اگرچه اظهار ... بنظر خرد ... آن
منظور نیست زیرا که گفته‌اند مصرع ... پاسبان صبح ... کرد ظالمان ... در حصار ...
جز انهدام ... از حصن ... نخواهد بود بیت عزیز ... چنین ...
بر فاسقین باشند چنین ه ... اگر دیده ... نظاره ... روزگار ...
چرخ ... در حضرت ... بدان ... خود را
در حصن دعای فقرا گشته ... بهمان ... جهت ... غافل

بر در رفعت و دل آزاری فقرا دست انداز است جور و جفا باشند نظم با به کرم ... باز رحقاب ه با همه ...
از کار ... ه ... محضر ترجیح ... که شما را ... کمال ... بخود رضا ... ساخته که ...
... کرده ... طریقه ... آزاری ... بسته با شما ... سلوک
بسلوک ... از ... حضرت ... خاطر ... غفلت در جهان ...
کم از مجان نوشته اند رفیق ... ه ... ه ... قلم که
در ... بوستان ... در بیابان در دستان ... است ...
از ... که کم است زیرا که ... که خاطر ... صحبت
بر آن ... از ... صحبت شریف ... دل ...
... کرده ... کات ... و ...
اکنون ... که ... عمر ... کرده ... ازدی
... است ... کنگره ... ه ...
تا ... بجز ... انداز بیت ... امید ...
... که در هجران است ه ... شریف که ...
بر ... است ... که ...
... سرکار ... که ... بتقدیم رسانند بعرض رسانده اند ...
شریف ... لطیف ... لطافت ... که ...
در ... معاملات ... السماء ... الاعظم ... نعیم ... ادای

احباب گذشته قلم آداب برقوم خامه عطارد آب فزون بوده در حالت [illegible] از [illegible] خمسه از جهات

سته جویای مجلس حال حسرت مآل می‌بود در صحرای دیده ظاهر خاطر از قصور آن جهت بناچار باندازه مجاری گردید

چون از گلستان صفای خلعت [illegible] بصحبت دوستان برصفات انبساط می‌رسید و از نسیم شئون

نکهتهای بهار [illegible] دست غنچه دهان گلریز باده بشکر زبان ساخته عندلیب زبان از نغمه طرازی زمزمه‌ای

الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن گردانید حضار و بقربت [illegible] که هر کلمه‌اش گلاب می‌بود و در قواعد مراسم محبت

مؤلف دهر فرموده [illegible] در رسوم علوم صورت مصنف [illegible] و سطر [illegible] که [illegible] انتصار [illegible]

از جنبش دیده اشعار رایج دلگشا و عبارتش که نمونه کاس کان مزاجها کافورا بود خاطر را [illegible]

و سرور بخود [illegible] نسیم عنبر شمیم الفاظش که مشابه بروح ریحان از جنت نعیم بود مشام جان را جیب گریبان جهان را

معطر گردانید کیفیت [illegible] نسیم از حکایت فراق و غصه [illegible] اشتیاق که از [illegible] ایام هجران گریبان

دامانند عندلیب هزار دستان بسوم [illegible] از کلیات شدت آلام مفارقت و صعوبت آلام مهاجرت را

شرح نموده‌ام [illegible] ان الموت صعب علی الناس مفارقة الاحباب والله [illegible] الاقوی [illegible] ستمام

مهرورزی میان [illegible] گرم [illegible] مسکن کلام [illegible] از منزل [illegible] است [illegible] نگارنده

در کف آمال سرپنجه اقبال از آن جهت [illegible] از معارج حق الیقین [illegible] معرفت رب العالمین مقصد [illegible] معاملات

[illegible] ساند [illegible] اقبال [illegible] طلوع [illegible] فراق که نمونه

[illegible] صباح [illegible] که [illegible] صبح [illegible] بدل [illegible]

شرح تجرید [illegible] محبت صورت [illegible] الفت [illegible] مرفوع [illegible] تحقیق [illegible] از جناب

عزیزی که از [illegible] نوشته‌اند [illegible] سالک [illegible] اشتیاق [illegible] دیگر [illegible]

گرانمایه حسن ادب بر ساحت اظهار مطلب می‌پردازد که روان بخش قوالب قلوب دل مرده‌گان حیات

[illegible] افسرده‌گان [illegible] مشک شمامه معجز ختامه که از نفحات الفاظش [illegible] عظیم

رحیم خاطر [illegible] بخش [illegible] روایح [illegible] معانیش [illegible] مشام [illegible] جان

[illegible] که [illegible] دست [illegible] که [illegible] از نظر روح [illegible] دیده

[illegible] بخش [illegible] گردید [illegible] چو این [illegible] که [illegible] روایت

[illegible] جهان [illegible] روایت [illegible] چون [illegible] بخش [illegible] صفت [illegible]

[illegible] عباراتش [illegible] ذات [illegible] مشکده اشتیاق

سرگرم [illegible] در باب [illegible] کتاب [illegible]

اظهار گردیده بود [illegible] در باب انعام [illegible] در کار [illegible] اهتمام [illegible]

[illegible] انجام و انعام [illegible] الفت [illegible] که [illegible] واران

[illegible] الکتاب نصف الملاقات [illegible] اخلاق [illegible] آیات

[illegible] بخش [illegible] صداقت [illegible] که [illegible]

انجام [illegible] از جناب [illegible] محمد حسین خان [illegible] العظام [illegible] الکرام

محمد حسین خان [illegible] اقبال [illegible] آثار [illegible] ادراک

حصول [illegible] البال [illegible] و [illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible] بخش [illegible] العظیم

فصاحت [illegible] بلاغت [illegible] انش

خود انجمن سر ایلچی را که بهزار دستان در بیان مهر و صداقت بی پرده سرایی و مساعی به سعادت مقرون شور افکن
انجمن وصف و دراز نوازی بستان مزاج ایلچی انبساطی باندازه چه جای ... است [illegible] خاطر رفت محبت ایلچی
[illegible] دراز نوازی وقت که [illegible] بر قرم این [illegible] شرح [illegible] گشته همراه او ثبت حقایق
حالات و جهات ... [illegible] اعلام [illegible] و انجام وانمود جانب ... [illegible] نگاشته
ایلچی در ضمن [illegible] [illegible] آنچه [illegible] الاعظم [illegible] و فرمان
همراه او بر [illegible] [illegible] رفت [illegible] مقاصد [illegible] مشرف میشد
[illegible] ایلچی بجمع [illegible] دولت [illegible] محمد [illegible] ذات الاعظم [illegible] بهادر [illegible]
[illegible] [illegible] ایلچی را در مقام توصیف بیان [illegible] ایلچی [illegible] آشتی این انجمن
[illegible] ترتیب [illegible] [illegible] محبت [illegible] کرده [illegible]
احوال ایلچی را در [illegible] [illegible] شرف [illegible]
جنس [illegible] [illegible] عرض [illegible] نظر [illegible] [illegible] این انجمن [illegible]
[illegible] [illegible] ایلچی در مقام [illegible] [illegible] الطاف [illegible]
شرف [illegible] محبت [illegible] [illegible] کمال [illegible] اقبال [illegible] حقایق احوال
و جهات [illegible] [illegible] اعلام [illegible] که [illegible] انجام خواهد جانب [illegible] نگاشته
[illegible] [illegible] [illegible] افتتاح [illegible] محبت [illegible] صفحه [illegible] کرده
[illegible] [illegible] [illegible] کرمان [illegible] عالم [illegible] خاطر
محبت [illegible] [illegible] [illegible] الصدر [illegible] جانب آن [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فتح [illegible] الباب
[illegible] [illegible] [illegible] اکنون [illegible] اکنون قدم [illegible] [illegible]
الصدر جانب [illegible] نگاشته ایلچی [illegible] همواره [illegible] ادراک [illegible]
در ساحت [illegible] قدم [illegible] منزل مقصود [illegible] اقبال [illegible] [illegible]
محبت مضمون [illegible] که در [illegible] وقت نگارش [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مزاج گرامی [illegible] اندازه [illegible] گردید
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مقام [illegible] زبان ادراک
[illegible] [illegible] نگارش [illegible] [illegible] محبت [illegible] [illegible] اظهار [illegible]
در [illegible] [illegible] [illegible] انجام خواهد جانب [illegible] نگاشته ایلچی [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] امید که [illegible] [illegible] [illegible] ابواب عزت
و اقبال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
در [illegible] [illegible] [illegible] نگارش [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] اظهار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] محبت [illegible] [illegible]

از ما ورید استعلامی از حال برادر [illegible] گذارش خواهر مصرع [illegible] با [illegible] اگر [illegible]

نظری برقرار ز احوال [illegible] اشتغال هجران در تمام [illegible] باشند شعر [illegible] که دردم

[illegible] شنیدن [illegible] آخر گاه از هجران [illegible] [illegible] از جمله [illegible]

[illegible] که [illegible] [illegible] انطباعات [illegible]

[illegible] مرادات [illegible] البال [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] العلم [illegible] الصلاة [illegible] که [illegible] دوستان [illegible]

[illegible] [illegible] مستجابات [illegible] مشهور [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شعر [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] الاطلاق [illegible] النفس [illegible]

حکمت [illegible] الطبع [illegible]

[illegible]

عالم [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

علاج [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] علاج [illegible] علاج [illegible]

از مکارم

از مکارم اخلاق [illegible] اتفاق آنکه [illegible] دوستان [illegible]

[illegible] [illegible] خاطرش [illegible] که [illegible] احباب [illegible]

احیاء الناس [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible]

غلیان انفعال [illegible] خاطر [illegible] که [illegible] التهابش نفس [illegible]

نهایت [illegible] کیفیت لطف [illegible] دماغ خاطرش [illegible]

[illegible] عرض [illegible] که [illegible] اوقات صبح [illegible] کار [illegible]

منعقد [illegible] دماغ مجلس [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] غلیان [illegible]

[illegible] [illegible] انفعال [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] الطاف [illegible]

[illegible] [illegible] چشم [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

عجب وصد هزار عجب که نقد تفحص اخلاص مخلص با این همه محک امتحان تحریر نرسیده بود و عجب تر آنکه
کالای گرانبهای [illegible] را به بهای ارزان فروخته محض ارسال مرقومه [illegible] حاجت به حجت نبود والعبد وما
فی یده کان لمولاه بیت اگر چه دوست بچیزی نمی‌خرد ما را [illegible] بعالمی نفروشیم موی از سر دوست [illegible]
چند عدد [illegible] و اتمام حجت [illegible] حجت [illegible]
مخلص را [illegible] که [illegible] عرض میرساند که هر چند [illegible]
خاطر [illegible] صحبت و انفعال [illegible]
[illegible] عبارت نتوان کرد
نهایت [illegible] کتاب [illegible] تعالی [illegible]
کرده بود [illegible] عظام [illegible]
[illegible] جناب [illegible] الشیخ الاعظم [illegible]
الاسلام [illegible] از حقارت آن
[illegible] فرمایند [illegible] عرض میرساند که پیش از این
[illegible]
هر چند مخلص [illegible] ادراک [illegible] سعادت [illegible] خجلت و انفعال
[illegible] ادراک [illegible] سعادت [illegible]
[illegible]
فرمایند [illegible] الطاف [illegible]

۱۱۹

[illegible] عرض میرساند
[illegible] لطف [illegible] اگر چه [illegible]
اکرام [illegible] جناب [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] عرض میرساند که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لطف [illegible]
[illegible] الطاف [illegible]
[illegible] عرض میرساند
[illegible]
[illegible]
[illegible] عالم [illegible]
بیت [illegible]
[illegible]
[illegible]

یاری رنگ در نغمه و الحان بر شمرده رحمه الله خاطرهای افسرده و ربار ارباب جهان شایع بر روی کار سید امور جمهور فاسد
و لعب با حلاج برابر دانسته کمال از دست خلایق بر رواج تربیت کاسبی سره را بر سر دکان
و عارض صفحه را خط و خال نداده در آیینه نگفته عبارت چهره کیانی گلگون نماید اگر مشاهده چون خط این
ورق را خواسته نویسد جز آنکه گوارایش ایشان چند سطری نوشته شد اگرچه حکایات چند تعدد را
یکایک نوشته بود دیگر آنکه صنایع عارض شیرین بی‌نهایت بنا بر اظهار آن اخفا نقش صفحه بر روی چه نشسته
همه در خاطره حقیقت اعلی نماید که از غزال مشکین نشسته بجا نهادنا سر انگشت ذوق گلزار نشسته تحریر
بسوزن قلم کشیده اوراق اعلام گفت ار گزارد وقوع حالت و افتتاح ابواب مکالمات را
شیرازه اظهار بسته ...ه که در جمله الفاظ ضمیر اشهب گفتگو را در جمله اظهار معنی عبور الفاظ اقبال که با هر کیف
و کم قرار تشخیص ...ع و مقدور ذهن خسته در آن کار نبود تا هر مشتقی کیف باید و سوار آن تا که
شود و سه‌تری با صحبه در رها عزیز من بی آنست در هر کس محبت ارادی اعمال اعلان از احوال اخبار کند
دور از هم صحبت جرعه نوشی باده رنج و محنت در بد معارف دستان به هر رنگ شدت هجران
یاران را خود گوارا نماید و چون خامه سرخط بسته که نهاده راه هاری بیک دوری چه باید آخر در وصف محنت
وصال است به مقصود بی جرعه خرابی خسته و منزل حصول شاید خرابی رسید بسیار به بیات که در این
مقوله معقولات که عادت متاع فروشان ... در رسم ... دشتی است مگر از خود بیت [red] نوشته یک
چو گرداب شرط فرو کن که خرابه خود را درویش شنیده روی چو دانند ارجاب عزیزی فرزندی زمین ... عزیز را نور چشما
برادر را تاج سرا ای سرو تاج تارک این سلسله ای زنده در حلقه با غنچه ای چو جوهر اختر وفق
کرم در نجابت سکه روی درم کاه بخشش پیش ز عالم عقبی با وجود وجود تو عالم گیتی لطف ذو الکرم

قیس با کاس کیمیا از جرعه نوشیده بس چون ترا دارم به عالم یار بس آنکه من دارم ندارد
هیچ کس حمد الله ثم حمد الله که بعد از عمری چون این عیب غیبی در لباس امتحان نهاده‌اند جیب حسرت آتش
صبر و شکیبایی را به وجود وجود جناب جزائی بر و بنا شده ... امن یجیب المضطر اذا دعاه از علاج
درد مندان طبیب از غیب و حرا از دوار شفای لاریب فرستاد گفتم سبحان الله بعد العسر الیسر اکنون
در یار کس ... نیکی بیکس داد بیت بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود عیسی دمی خدا بفرستاد و
بر گرفت اما نقش پیشانی سیما ... طبع ... ارتشخیص مرض شخص نزار از عافیت
دور علاج درد دلم کفایت است شعر چندانکه گفتم غم با طبیبان درمان نکردند مسکین غریبان
صلوات سجاد حسن ... اگرچه ذهن دعا و آن نرود به ذاتش از ضعف با لطف فیض ... نشاط
از کیفیت احوال ... حصول نحو و ضرور با اظهار بی‌نهایت از آنکه خود مکرر زبان تمثال اظهار نماید
و ما ... نویسد نکو ... ناتمام خواهند که ما جای تمامید ... کلمات حکمت آیات را شرح شاخه
اظهار آن بر روح بیت [red] تا مرید ارکه خند و هم تا مرید بی‌طعنی که خوش لبی تا مرید گوارک حوا
فرو نشسته و یک ... نیاید ... شب ... حال ... در وقت ... از مخزن احسانش ...
در حال ... اگر که اقبال کان حوزه ... نماید حسن کمال حسن از ان الیک شعر ...
بیدر غم که کو بیکس ار ... دریغ از غفلت دریغ از غفلت آنچه باید عرض نشد دیگر گشاده رقعه
مجلس شهر در مجلس کاه رفیه حالیا با جناب آقا با رفیقه کایت آمیز ... از فرط خرد ... داماد گو
منادی ... گلاب باده بر دار کرده ... صحبت حصول ... رفیق از نیمه ماه ... بیان خامه تحریر ...
اخبار اوی ... ناتمام ... گو ... زبان ... حسن رعنا ... حرارت ... نخل طغیانی

در پیش چمن حزن انقلاب اضطراب احوال و گرگون انبساط انبجان ها و صبح و مرسم انشاد
برده و با عن مزاج استقامت کامی گردید امید به جناب حکیم علی الاطلاق و مصالح انفس و آفاق از
در اشتغال حکمت شاد و شغل عامه و صحبت کامل گرامی است فرماید بقول مرحوم میرزا [illegible] کان از آنجا که
با فقدان خرد و جلال طلبکاری تحریر ثبت و پهلوی صحیفه را به کلوخ اندازی سخنان درشت سیاه کرده بود و هنر
بر مخزن ثبت کلوخ انداز را پاداش سنگ است بر کاربنای [illegible] و شاف خامه را بست علی از
قوانین [illegible] وجب عار را نسبت شکافته که چون وقت مقتضی نبود و بعلت علم فرصت قریبی
غفلت شد که حال فرصت قضا ادا نماید الا بالخصوص مطالبه کنم که از نسخه صحیحه بنیاد و بسر نحو
قلم کسی بشمار خشنی در عادت سیاه و الله یعلم [illegible] به سنت دارد من طلب دارد که مبارک
مشتمل کرده و هنر نه که زنگار از این موقوف که گاهی به آن کهن بندد زنگ دست داد و دستی
صحیفه با درخور محبت و مستندی درست است اگرچه از فرط مستوری خامه ثانی نوشته نبود و اگر
از خامه حرز انگند و دیگران خواهند که تقصیر ندانند زیرا که در خانه را باد یکو شاد تشریف شنیده
ها ما این لطیفه را به تعلیم دلیل صحیفه ثبت بر صفحه مرقوم و مضمون شعر بستان خود مخزن او خوش
آید • بیاران قصه یاران خوشتر آید • در عالم خیال حکایت منوی آن کار در نظر بوده با فقدان و ارگرده
جان بردن زاد و که در اوست عادات جاریه اوست قوم را ضرب المثل و در پیش اثبات
ابهت اظهار تشخص فرموده اند اگرچه بنیاد رعایت مذکور بمضمون کلام الناس علی قدر عقولهم منقد و زند
نهایت تحصیل و دین است هر کس به لباس شریعت ملبس و تعلیم فضیلت معظم کرده در لباس ادب
خوش خدمت را ... گردن دیده به حجت و ماسبب دل پناه آرزو فرادار او زند دل خلاف حساب

رسانیده طریقه شرح مستطاب است بابت جمعه شرعی روی درود و سرکار را بانگشت مکافات
ازدواه منعقد بجای عمامه بر سر کار پیچیده که زمان بعد که زاید از درون تخته نه تقصیرات را امید موت
در باب بسیط پایتخت کاروان ساکن الارض والطول والبسط والعمق تیلنغ و مجموعه حروف که از اجتماع جمعیت
مجمع شرف جمع شمع از ورد مخفی جمیع دیده متحکمین را الهام نوشته شد ترتیب اصنیم نقش از القرع
در سوکه جهنگ ایوانوش را بتیر ادهنگ قلع و قمع و مصحوب بهنگ الجزر والمک الجمل صبا
السیف الفرس الخطه والقدس والریح والترس والبسط والکرسی ارسال کرده بود در ب معنی
و در گرمی بوی بشارت به تمثال دارد باب خراب جمله اللغه العذاب شرایط وجود و چون اگر شرح و از تعرض افتعال
است شده بر و منظار این جنگش به بهبوت هرا از هر سرو در عیان را پیش آلستان گرفته است آنش
سر راسیر تیز و ایها الناس بر جه کرد طاسی در بر صفحه گرایش مرقوم کرده بحد که نام در ظاهر کسب را
اطراق نشسته ترکیب وقار زمان را از خدمت به ملا رکان برادر و مردم را فن حقیقت به معنی ترکیب آن
شعر از غنچه ما الا صافی لفظی که منفی از سرقت کرده باشند ده مکالم و ما اشتباه معنی بدون لفظ در طرح وضع
اقسام کلم نیز از ایشان کسب که بنده در طی بیاض خسک از جمله نام تذکره لنهند بر آید عجب با شهوات در جمله
اللواطات قراران بی ملک الموت و اقعه مستم جان شیر قلم از کلم بیج این جب ای خواجه اگر باحوراد
نکنی • خوصی ردن کار دیگر کنی • چه خوشتر از آن جامع داری شیرینی • تا خانه خود و پرسش کنی
از بی طرب انگیز دو مرد بی خرد • در طبع گیاه کی پرورش خرد • در باد بر نرخ هیچ دو کون منقید • گر خرد ران
سبک رنگ زرد بی خرد • طریقت خواجی و معبد بیافروز • ره این است بر باد تا جهنم • داری است شوق
حضور را در نامه نوشتن که ما از معنی را تا به تحریر و تسطیر برساختن ابهت ما بعد که متعذر و محال است شعر

در آغاز تحریر شوق وصال • نی [illegible] و دل بر که گشتیم لال • تاج سر بوستان [illegible] میرزا [illegible]
کار [illegible] دولت را [illegible] اقلیم [illegible] و صاحب [illegible] کشور [illegible]
و [illegible] اعظم و کبریت احمر [illegible] صاحب [illegible] شنیده‌ام
صحبت • [illegible] • نعمت [illegible] وصلتان خوش • [illegible] آرید [illegible]
آن پادشاه [illegible] غلام [illegible] کند • **مجلس** [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] خوردن [illegible]
[illegible] پاک [illegible] دقتار [illegible] انتظار **مژده**
منظوم کمترین بنده [illegible] • [illegible] سینه‌ام [illegible] • [illegible]
[illegible] • زخم [illegible] فراق • [illegible] اشتیاق • [illegible] زبان • می
برآید [illegible] نام [illegible] • [illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] بیز • است [illegible] المفر • [illegible]
[illegible] • [illegible] • در [illegible] • [illegible]
دل [illegible] • [illegible] پرآذری • [illegible] • شعله‌زن شد
[illegible] قلم • [illegible] سرگذشت • [illegible] دریا [illegible] سرگذشت • [illegible]
[illegible] صبر [illegible] صبر [illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible] • لطف فرما [illegible]
[illegible] • [illegible] • تا [illegible] • [illegible]

حمد بی حد

نامه [illegible] صبح و شام • باد [illegible] والسلام
و ثنای بی حصر [illegible] واقف [illegible] کاشف [illegible] غیب و شهود را [illegible]
[illegible] احدیت ذات بی زوال موقوف [illegible] و [illegible]
واحدیت صفات لایزال [illegible] هو الله الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد
و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا [illegible] فی الازل الازال
و بقائه [illegible] انتقال و زوال [illegible] بدایع جود موقوف است و [illegible]
[illegible] مکشوف [illegible] اعیان امکان را باستعداد [illegible] ثبت
و بدایع [illegible] الوان [illegible] اسباب تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک
ممن تشاء و بعث الانبیاء [illegible] الاوصیاء [illegible]
و [illegible] السماء [illegible] و الارض [illegible] البر الفجاج و البحر
بالامواج و ان من شیء الا یسبح بحمده موقوف [illegible] معارج است از [illegible]
ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب او یرسل رسولا [illegible] انبیاء عظام علیهم السلام [illegible]
الملک العلام [illegible] المصطفی [illegible] کتاب [illegible]
محمد که از ازل تا ابد [illegible] • [illegible] نام [illegible] • لولاک لما خلقت الافلاک [illegible]
[illegible] جمیع [illegible] صلی الله علیه و آله **صح** [illegible]
نوره للممکنات [illegible] الانبیاء [illegible] و کتاب فصلت آیاته [illegible]
[illegible] حقیقت است [illegible] الیوم اکملت لکم دینکم

و بهجت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا از ذات کامل الصفات سلطان الاولیا خاتم
الاولیا و الاتقیا کاشف مقام لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا قائل مقال لی مع الله وقت
لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل برهان الدین حجة الله فی العالمین سر الله الناظر و ید الله الباسطة و اذنه الواعیة
و حکمته البالغة و قدرته الشاملة الکاملة اسد الله الغالب و غالب کل غالب و طالب کل طالب و مطلوب
کل طالب نقطه دایره المطالب و ناد علیا مظهر العجائب تجده عونا لک فی النوائب کل هم و غم
سینجلی بولایتک یا علی یا علی یا علی و اولاد الطیبین الطاهرین که اگر درختان بر اوراق حق نویسند هیچ
کافی رب العالمین بر ایشان تا در کمال سند که چه صفی ایستی که جوهر عقل ایشان اصد عشاق ان
معذور قضاعت و از ایشان فرصت فنا شعر نجوم سماء کلما غاب کوکب ؛ بدا کوکب
بدر الله کواکبه ؛ اضاءت لهم احسابهم و وجوههم ؛ دجی اللیل حتی نظم الجزع ؛ ثاقبه مکرم فرخنده
اللهم ان هولاء ائمتنا و قادتنا و سادتنا هم ترکنا و ذخر ابداننا فبحقهم [illegible] صل و سلم و زد
و بارک علیه و علیهم احشرنا فی زمرتهم و ارزقنا شفاعتهم و لا تفرق بیننا و بینهم ابدا الانفاس و الافنا
الطلقة طالعه و لمعت لامعه خطب فائقه آیات رایقه و در تحفه افراد انواع اجناس موجودات و مجردات
و مادیات را هر یک گوهری نقد صدق عند ملیک مقتدر معانی معلوم [illegible] در ظلی مفهوم فا مانی کنانی
ساکن فرهنگ و دانش را که دیده و تحدیش بمنظر بینش [illegible] بمنارت روزگارش از [illegible]
دست داده و قرین رستگاری جاویدش ان صفی مقام آمد که از بیش و هر [illegible] تکارند مستحکم من لدن
الیم خاندان دل و جان را وقف ستایش خداوند جان و جهان ساز نه و فرخنده پیران کلام حرمش
رنا شید را که بهدیت [illegible] آیه الآخرة [illegible] سعادت جاویدش ان

وصی امام احمد که سرمایه تجارت سرمدی دو درا جوهر جمال موعود دانسته که ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم
و اموالهم بان لهم الجنة [illegible] تکون معبد عبودیت و بندگی را داغ عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء بر
جبین مجد و گذارند و سجده طاعت در افکنده را حجة العبد و ما فی یده کان لمولاه بتسبیح قیام و قعود و سنانه
در منهج بذل و انفاق قدم رجا ده و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه و من یوق شح نفسه
فاولئک هم المفلحون نهند و در مسلک ایثار و شفاق با سپار والذین فی اموالهم حق معلوم للسائل
و المحروم اولئک فی جنات مکرمون گردند تا در معرض اکبر چهره اعمال و افعال نا خسران فما ربحت
تجارتهم و ما کانوا مهتدین نخراشند و در موقف محشر غبار کدورت ذلک هو الخسران المبین بر تارک
عاقبت نپاشند بل مفاز نجاح و باحسنة فله عشر امثالها با انواع خاطره و بال در مناظره عیش و هم فی
الغرفات آمنون منزل گزینند و با تحیات سلام بر سریر سرر موضونة متکئین علیها متقابلین
نشینند بزم عشرت یطوف علیهم ولدان مخلدون باکواب و اباریق و کاس من معین بسپارند و قالوا
الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوأ من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین نوازند
چنانکه در این اوان سعادت قرین شرف ارکان [illegible] فاید توفیق غایات ربانی و مدد کاری
توفیق تاییدات یزدانی جامع حسنات [illegible] معارم [illegible] حسین و دین حدیقه
سعادت و شرافت و جلالت فرخنده [illegible] سیادت نقابت نبالت نقاوت جان ان
عزت و رفعت و شوکت خلاصه دودمان مجد و بجدت دولت و دین السین الرضیین صاحب
الحسنین [illegible] توفیقات رب الاحد المؤیدین بتاییدات الملک
الفرد الصمد الزوج المجید [illegible] ما زال ایام حیاتهم [illegible] مرتقی

علیهما باطلاع و انشاء الیانایسه بهما انشاء الله ابدا بمحض ابتغاء وجه کریم و استجلال و صرف تحصیل رضای

حضرت ایزد متعال خالیا عن شوایب الاغراض الدنیویه محلیا بفواید العواید الاخرویه طالبا لنیل اعلی الدرجات

فی جنت عرضها کعرض السموات راجیا لنیل اجزاء العادات یوم تجد کل نفس ما عملت من

خیر محضرا مریدا من فضل ربه الکریم جوار او و شکورا ادرانکه برو پیروفرشان از زبده واران شعوری بود و شمع

رضوانش فی انجمن افروز بزم حضور صادق الشریعه الغراء الاحمدیه و طبق الطریقه الحقه ملت البیضاء

المحمدیه علیه آلاف التسلیم و التحیه فی حالة یصح علیهما حجه اقاریر الشرعیه العرفیه بالطوع و الاختیار دون الاکراه

و الاجبار و هی تمامی صحیح بود و حبس صریح و تحبیس صحیح مخلد نموده تمامی و جملگی یکباب طاحونه عرصه اعیان

مشتمله ... طرف خانه معینه منتسبه معلومه واقعه در محله فلان ... مع توابع اللواحق

الشرعیه العرفیه من الحیطان و الجدران و الحکام و الغرایم باسر متعلقات و منضمات از ممر و مدخل

و دروب و اشیا که ... ملکی منصرف فیه ایشان خیر مواقف ...

بحیث لا یخرج منها شی ابدا بانضمام اشیا مفصلات ذیل الکتاب ... سید الله

مفصله که زوج معظم ... از خالص مال خود ...

اهل العصمه و الباکین السید العابد العالم الزاهد و الامام ... المساجد

زین المنابر و المساجد ... صاحب المحنه و الکرب و البلاء

المدفون بارض کربلا سبط رسول الثقلین مولانا و مولی الکونین الامام بالحق ابی عبدالله الحسین علیه

الصلوة و السلام ...

ما دام ... حیات ایشان خیر مواقف ... الزوج المعظم المکرم و بعد

و فات ... اولاد و احفاد و ذکور ایشان و اولاد و اولاد ذکور و اولاد و اولاد ذکور ایشان

نسلا بعد نسل و خلفا بعد خلف و عقبا بعد عقب ذکور ... ما دام ...

الی ظهور القائم ... الملک العالم شرط تقدم البطن ... الی ... برای ... الضامن نسلها

خاصه و الا باولاد ذکور اناث و اولاد و اولاد ذکور اناث در هر طبقه از طبقات من نسلها خاصه نیز

بشرط المزبور با وجدان اهلیت و اولویت و با عدم اهلیت و اولویت اولاد ذکور اناث و ...

... انقراض اولاد ذکور و اولاد و اولاد ذکور و ذکور ... در هر طبقه از طبقات محول

... باناث و اولاد و اناث در هر طبقه با وجود ذکور ... اولاد اناث ... المذکور

... با فقد و انقراض و انعدام ... با قرب فالاقرب ... با فقد

و عدم ایشان نیز ... و محول است ... در هر طبقه ...

... حیث عرش درجات ...

... الصالح جاری ... تمامت ...

... الوقف ... الملکیت ...

حوزه ... اطلاق ... سیادت ...

... تولیت متصرف ...

... شروط الوقف ... شروط ضمن العقد الوقف

... طبقه از طبقات ... مرقومات ...

خود ... حق التولیه ... علیه الاف التحیه و الثناء ...

مخصوص داشته ده باقیه هر سال از منافعات را بتقدیم ذوی القربی و الموقوف باجاره شرعیه
داده خود و سایرین در انتفاع خیرات ساکن و متوقف باجرت المثل ده ما به ازاء
معقود عین موقوفات را بعد از وضع تعمیر و ترمیمات ضروریه اعیان موقوفات آنچه فاضل آید
در دهه عاشورا صرف تعزیه جناب سید الشهدا علیه التحیه و الثنا ساخته در مراسم تعزیت داری
لوازم روابط سوگواری حضرت ثالث الائمه وقت را اهتمام تام تمام و جد و جهد ما لا کلام [illegible]
باب [illegible] در کفایه منافع الموقوفه خود داری [illegible] مع [illegible] نوزده [illegible] خیرات [illegible]
بعد [illegible] الی انقراض [illegible] موارد [illegible] موقوفه مزبوره [illegible] ترتیب اجرت المثل
ده ما به [illegible] اجرت المثل [illegible] اجاره [illegible] هر یک [illegible]
و چنانچه [illegible] اجرت [illegible] اطاعت [illegible] اجرت المثل [illegible] مستطیعین [illegible]
مراتب [illegible] رعایت [illegible] کردن [illegible] شرط [illegible] مراعات [illegible]
[illegible] سلوک [illegible] داشتن [illegible] صله رحم [illegible] درگاه خداوند [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] موجود آید [illegible] منافع وقف [illegible] آنچه [illegible] الشرع [illegible]
[illegible] فمن [illegible] اللهم اهدنا الصراط المستقیم صراط
الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه

دیباچه — بسم الله الرحمن الرحیم — نکاح

هو المؤلف بین القلوب الحمد لله الذی احل التزویج والنکاح وحرم الزنا والسفاح والصلوة والسلام
علی حبیبه محمد مبین قواعد الحلال والحرام والمباح وآله الطیبین الطاهرین قدوة اهل الفوز والفلاح
ما تتابع الماء والصباح اما بعد زیبا ترین نو عروسی که مشاطهٔ کلک فکر اندیشه در حجلهٔ خیال
به زیور حسن و جمال آراسته جلوه‌گر مجلس فصاحت نماید حمد و ثنای یکتایی است که سرادقات حریم
عزت و جلالش از چون و چرا فزون و برتر است و الیق ترین عقدی و نفیس ترین نقدی که طبان عرایس
الفاظ و عبارات موزون کامثال اللؤلؤ المکنون حلیه گردن و گوش و پیرایه ساعد و دوش دوشیزگان سرا
پرده بلاغت سازند جواهر سپاس و ستایش پاکیش فرد بی همتایی است که ساحت قدرت لایزالش
از شائبه کفو و انباز معرا است لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد صانعی که از آثار و دلایل ازدواج انا خلقنا
الانسان من نطفة امشاج قامت بی نظیر انسان را به خلعت حسن طلعت آراسته تشریف لقد خلقنا الانسان
فی احسن تقویم پوشانیده منعمی که عرایس نفوس بشری را بر سریر عرضهم علی الملائکه جلوه داده و به خاتم رتبه
قابلیت فاسجدوا لآدم رسانیده الا له الخلق والامر تبارک الله رب العالمین و خجسته ترین نوگلی از گلستان
خوش الحان ملکوت در بزم ثم نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین نواسرایند سرود درود فرخنده وجود
حضرت پیغمبری است که چراغ آسمانی را از نور جان و دل مجلا گردانیده و حسن ذاتش را کسوت صورکم
فاحسن صورکم پوشانیده رباعی احمد که شه سپهر لولاک آمد * جایی است که ز آلایش شرک پاک آمد * یک
حرف ز مجموعه فضیلتش * لولاک لما خلقت الافلاک آمد * و بر آل و اولاد و امثال او که هر یک سرسلسله
امامت و خلافت فرد بیت برج درر آسمان ولایت و کرامت شیر افکن دلاور اوج و بعد راز بسته

آرایان مجمع دانش و بینش و خلاصه انجمن آفرینش ستر نماناد که مجوز این صورت بنیاد که نقاش صنع چون

بقلم بدایع نگار کن فیکون رقم زد صفحه ایجاد فرموده پیکر لطیف هیکل شریف انسانیست که بقای آن بوسیله

توالد و تناسل منوط و وداد دانش بواسطه مناکح و ازدواج مضبوط و مربوط پس باید از بهر ساعات این

اوقات بنا بر امتثال امر وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله

والله واسع علیم و متابعت حدیث صحیح صریح النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی انقیادا بنص صحیح

صریح رکعتان یصلیها متزوج خیر من سبعین رکعة یصلیها الاعزب در فرخنده مجلسی با شمه انوار وجود سادات عظام و علماء المتزوج

کرام و دانشمندان و اعیان و اکابر و اعاظم و اعالی این مکان فلان ولد ارجمند سعادتمند فلان بعقد صحیح ابدی

مطابق قانون شریعت مقدسه نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در آورد علیا جناب طهارت مآب عصمت

نقاب عصمت مجد رحمت عفت اسوة المخدرات زبدة المکرمات کریمه سعیده

من السیدات فلانه بنت فلان بصداق مقرون بمبلغ فلان و مبلغ فلان و المجیء به زوج جواد

و مبلغ فلان زوجت مشار الیه بر ذمه مشار الیها صحیحه مشتمله علی کافة القیود و الشرائط المعتبرة المرعیة مجزیه علی

سائر الارکان و الاصول من رضی الطرفین و موافق الایجاب و القبول و الوکیلین یا کونهما الشرعی من

الزوجین و ثبوت لازمه ان الذی علی الخبیر العالم و صفت الیمین بمقتضای معاقده شرعیه حسب الامر الرحمن

صدقاتهن نحلة ادای مهر و ادای صداق مزبور به وضع و ادا بر ذمه عالیه زوج مشار الیه واجب و لازم و بر علیا

جناب مذکوره بحکم خطاب مستطاب الرجال قوامون علی النساء متابعت و انقیاد در جمیع امور و سیما

متعلق بلوازم الزوجیه فرض و متحتم گشت و جرت المناکحه المبارکه المیمونه فی المجلس العالی فی یوم الخمیس عاشر

عشر شهر شوال المکرم سنه ۱۲۶۳ هجری

ایام

دیباچه بسم الله الرحمن الرحیم نکاح

الحمد لله العزیز الحمید الذی خلق ابانا آدم و انشا حوا و بث منهما رجالا کثیرا و نساء و جعل منها البنات

و البنین و الصلوة و السلام علی محمد المبعوث الی السموات و الارضین و علی آله و اهل بیته و اصحابه

و اولاده الطیبین الطاهرین الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء

و الله ذو الفضل العظیم و بعد بر رای ارباب بصیرت که زینت رخسار شاهدان کلمات عزیز مهر انگیز ثنای حمد

گلشن آرایی است که صورت جمال عروس جهان از غازه نگار شاهد و نقش زلف سخن سنبل

رعنا و دلفروز ننگاری آراسته و لآلی با صفای بسته بار گلی که در رشته انتاج آگهی عبارات رنگین لوای جهانبانی

جهر لب اسرار که صنع جمال شاهدان جلوه قرینش مانند رخسار عالم آرای شمس مشرق از صفات

به العیون با اسعد القرین الیها ساطرون از زواید نجد و صوا بر آراسته تلک الحمد یا ذا المجد و الحمد و العلی

تبارک نطق من زیب و رقم و سعد صبح سلام و صلوة و تحفه لآلی زر در تحیات زینت و علیه

عروس شفاعت و مشاطه مجمع بهالت زینه و در زبان کلمات سبب رواج و ازدواج آباء و امهات

خورشید جهان افروز فلک شرف و علی جاه عنصر و ما محمد الا رسول قد خلت صلوات الله و رسوله

علیه و آله الاطهار سیما اخیه و صهره و وصی و خلیفه سید الابرار و محرم الاسرار و اشرف الاولیاء و افضل الاصفیا

زوج الزهراء ابو السبطا العظیم و فلک نوح و باب الله القطع الخطاب الملکی ابو تراب اسد الله الغالب امیر المؤمنین

و امام المتقین علی الاولی علیه التحیه و الثنا بعد شاهد مشکین نقاب این خطاب مستطاب به عروس حجله

حجاب این کلمات فرجه المبداء و المآب به حضرت حق گشت که چون مقتضای حکم ربانی و فرمان

واجب الاذعان سبحانی میفرماید وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم و امائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله

من فضله الله و ابن علیم نوشته شد تا گوشاه بکشند [illegible] امرا و وزرا [illegible] دولت علیه [illegible] سلطانه [illegible]
نقشهای [illegible] استنتاج معرفت کرده و اظهار قدرت و همت پروردگار را سبب [illegible] علیه [illegible]
از منه و ادوار که تماشاییان رواق آسمان از غرف بعیده [illegible] کران [illegible] سعادت
ایام از شرف شریفه هم [illegible] بودند [illegible] برگ [illegible] زهره [illegible] مبارک [illegible]
مدام از ثوابت و سیار [illegible] گلستان [illegible] اسباب [illegible]
روز [illegible] خاطر [illegible] طریق صحیح [illegible] تصحیح [illegible]
تحریر

ثبت در این دو شرفت [illegible] ایران و اصفهان [illegible] صاحب [illegible] انگریزی [illegible]

اگر کجا در فسیح [illegible] عزت و مخالفت [illegible] عنایت [illegible] شاهنشاه صداقت
در الوهیت [illegible] عمده الاکار [illegible] اعتدال [illegible] بهادر [illegible] عواطف خاطر مهر اتصاف شاهانه
قرین [illegible] حضرت [illegible] سلطنت [illegible] دولتخواهان و اعزه
و اعیان [illegible] نهایت [illegible] اضافه [illegible] مقرر [illegible] که کجا در فسیح
جانگاه عزت [illegible] همراه [illegible] عمده الاکار [illegible]
به نظر [illegible] دولت [illegible] مملکت ایران اقامت [illegible] رکاب نصرت آیت
[illegible] مستحق [illegible] که در
این [illegible] از خواص اعیان و دولتخواهان [illegible] مملکت ایران [illegible] ممالک
جابر [illegible] خواص دولتخواهان [illegible] این دولت ابد مدت است
منظور [illegible] دیگر از عظمای
دولتخواهان [illegible]
مرحمت [illegible] درباره [illegible] حضرت [illegible] صدق
[illegible] مقتضیات مصالح اتحاد دولتین ابد مدار [illegible] اقدام نماید [illegible] عهده
[illegible] ایران [illegible] انگریزی [illegible] تا بروده کیان [illegible] از رواج
رونق بهار [illegible] طراوت [illegible] گلشن انتخابات روح بخش نسیم [illegible] آید دامان
بهجت [illegible] گلشن دولت [illegible] زهره [illegible] صولت [illegible] لؤلؤ لالای [illegible] نبات [illegible] باری

که هر گنجینه دولت اختر آسمان شوکت و گلبن بوستان عزت و چشم و چراغ دودمان اقبال آتش

لوث هموم را تعرض سموم غموم محفوظ و مصون باد بعد از گلدسته بندی گلهای دعا که شکوفه رازهای فضا

سبز ادراکه چون بعون الله الودود دو چمن محبت و یکجهتی دولت علیه را گلشن بهجت و الفت نگاه و رنگ گرمی

از خار روحش جدا ازو بنگاه ریگ پیراسته بگلهای یگانگی رنگ رنگ تر و تازه ازین آنست ثابت است حال آن

و نسخ روح صحت این محبت پیرا همواره از شکفتن شکوفه الفت جدید و بهجتی تازه فزاید و باهتزاز نسیم

مراهینه حادث صحیح از گلشن اتحاد و صمیم گشاید در آن وقت که بگلچین و ربیع نگاه عزت و حیات

همراه متانت و فطانت گرامی تبار عمده الاکارم والاماجد سفیر روشن ضمیر با فطرت سرگور اوزلی بارنت

از دربار خلافت مدار اعلیحضرت قدر قدرت قضا سلطنت شاهنشاهی رو به صحن قسمت همت انصراف

چمن داشته عازم الضرب با صواب بی بود این الفت نامه محبت ختامه را بانفتاح ابواب

مراسلات بعمده کتاب نگارنامه بیاض صادر رفت و از تقریر تفصیلی باره مفوض ساخت

تا آنکه چند امرای حضور مرفور السرور ان مجموعه کتاب عزت دولت داشت امید که بنظر تنظیم و تصحیح

دران دیده چشم از عدم قابلیت آن نپوشیده و در تحریر مراسلات روی آیات اخلاص و مهمات

کاه گاه بحریر سندی حافظ و مستدام آن گوشند بقیه ایام شوکت و عزت بکام باد

ایران بزن هست و اگر بز اوان تا باغبان صحن چمن را در بهار سراپا در ربیع ال و برچند اوراق اماریات

دانجم آرای بوستان بهشت بیمان حملی روزها نغمات بلبلان اشجار حرم گلشن دولت و انجم چمن عزت

محبت با در حرم خلافت خطی فرخنده و بزم سرای سلطنت کبری گلشن خلافت نوبهار بوستان بزرگی باد

نبالت بر آسمان نیک اختری جاودان بروج دره دولت مبارک برج و دری شوکت برم عهد عزت و

در چشم فرخنده و نوباوه بخت جسته گوهر دولت اقبال را انعام از گلهای دوام عطر آمیز را در دماغ ریاحین جیب مشکبار باد

بعد از گلدستهٔ نثار گلشن شرح حال آرزومند دلبستگی که از عرش نظر آرزو از مقاصد اتحاد و ترفیع رای عزیمت رفیع و متین نیازمند سپارد

ورخوش چمن الفت رتقای حضرت ارجمندی و سحاب مرادفت حاصل دولت گلشن نوبت آغاز می

از اجرای سلسال مراسلات و وصول بیت در آن وقت که گلچین و ربیع نگاه مهمات دفعیت

همراه عزت متانت گرامی تبار عمده الاکارم سر گور اوزلی بارنت ایلچی بزرگ انگلیس دولت بهیه را از ارض

بادیوش بین ظل اللهی رو بحضرت قسمت انصراف چمن عازم آن مملکت محروس بود بتجدید عهد

و تجدید مصافات را بتحریر این نامه ختامه افتتاح لازم نموده ورود از حیات تحکیم محبت بنیادی

اساسنامه اگرچه اتفاق برای تفصیل بیان مفوض صادر نرفت بنابر قبول شهرزاد دران

فرخنده محفل خدمت بار ارسال است بقیه ایام شوکت بال دولتیه که سرکار او زلی بارنت بهمراه جناب عوض فرصت دارت

اتحاد قوام این عمارت آستان ظفر لوا ان معدلت نشان مروت عنوان را اجرای میرسد و خدمت ارادی

و فرورد نشیمن رافت سرافرازی بارگاه هویت خلاصه گلستان این صحیفه عرض رانقشان درگاه گیتی

پناه و رهبران سرادقات عرش اشتباه برسانید که بر لیغ بلیغ در بارگرامت خیال افزای

فرزند لوای کشور عاطفت دوستان که در مملکت معمور عاطفت موفور سرافرازی و افتخار اراد و ثبات

فرمان عز اصدار تعزیت بود و شرف افتخار چمن و گلهای رنگین مضامین خلاف آنچنان که در اقبال جنیه

عنایات بیکرانی در جهات قبایل اشرف شهریاری درباره این اخلاص خاص است در تک

باقیه بود و مجهان عزت و اعتبار در ریاض حافظ هم لطف در تباطات گل شگفت ثبات حسرت محرومی

بادوش بین شیدی دو صفهان متوقف و بعد از انصراف رکب جهان شمسان مستقر شوکت

ابد قرین با اتفاق همراهی عالی و رفیع جایگاه عزت و اقبال پناه مجدت و نجدت همراه دولت
و اجلال دستگاه مقرب الخاقان امین الدوله العلیه العالیه رانده در بار جهان پناه و شرف اندوز آستان
معدلت دستگاه سلطانی خواهد کرد به عریضه که سرکار اولیای اعظم بزرگ از خدمت نایب السلطنه ... ارسال
عرضه داشت درج و ضمیمه از لمعات عنایات بی غایات در پرتو انوار توجهات بی نهایات
اقدس ارفع والا در روشن بخش کاشانه اخلاص متعلق ساخته بذروه عرش فراز افلاک قباب
عظمت آیت بندگان عبودیت شان ثریا مکان و منبر آسمان دولت و جهانبانی و مهر سعادت ماثر
فلک سلطنت و تاجداری فروزنده گوهر شاهوار صدف پادشاهی گنج سفینه دولت و اقبال
درخشنده کوکب برج عظمت و اجلال به ارقام معدلت ... رسانند که رقم قرین دوام و پایدار برکت ...
و درت المعمور عطوفت ... در افتخار را دولت شعار ... اطلاع ... بوده در ...
... خاطر اخلاص ... مصابیح اسطار ... و مملکت ضمیر عقیدت
ضمیر را با بیش ... آیت مسرت ... حیات بوده ... این دو ... بوده و شرف
زینت بر سر چشمه ... جهان ... استوار ... لاله زار ... استظهار و افتخار فرموده
سر افرازی ... عطوفت ... که از ... آیات ... دولت
به پایان ارفع والا در باره ... دولت ... عزت و اعتبار ... خاطر
مخالصت ارتباط ... شکفت ... رسم ... بهاری
و در ... گلستان ... رسانید ... که سرکار اولیای اعظم ... گلدسته دعوات
... اخلاص ... و دعا ... الفت ... اختصاص

محبت و یگانگی در ... آید ... حضور فیض گنجور نماید ... قطرات ... المیقن ... نگاری
به گلستان مودت و ... که در ... محالصت ... دیده ...
وصول ... مطالعه ... آمد ... خصوصی ... عالی
... منظم متعالی ... که ... شایان ... مقصود
گشوده ... استشمام روایح کثیر الفوایح استقامت ذات ... اعتدال مزاج و هاج
دماغ جان ... تقویت افزا ... محبت و الطاف عالم ... مبانی که
... که ... نظر ... محبت ... مکرمت
... حضرت ... خلوص ... و ...
طالب بوده ... عنوان ... که ... اعظم ... قرین
و لطایف ... آیین که ... عوالم
ملکوت ... جهان ... نظام ساخته ...
رنگین ... مطالب ... قلم ... توام ...
گلشن ... که ... دستان ... روضه ...
در ... مطلوب ... افزای ساحت ...
ازدیاد ... الفت ... فرخنده ... فتح ... چهره
خاطر ... الفت ... شمع ... گردید ...
عنوان ... که ... اعظم ... دعوات ... گشته ... مکاتبت

کافیات نشره که کمترین مرقوم نموده بود جمله الطاف را بخاطر خیر ... شواهد انجمن خلعت را خبر آمیز سازد
ارسال مجلس حضور باهت منظور و ایصال محفل سرور مواهب دستور جناب مستطاب مجدت و نجدت
و محمدت جناب مدار الامام کافل الهم ... می‌سازد و در بلوح دعا می‌پردازد که مراسله محبت
مراسله ما خلعت انتظام و منشور خلعت ترجمه مؤالفت فرجام که مبادا در دبستان تحریر شد ان
غرا ابلاغ داشته بود رسید و از مضامین ... این ... انبساط ... و کامل ... گردید
عنوان عریضه که امیر بزرگ اکبر بنایب السلطنه عباس میرزا نوشته اند عریضه داشت اخلاص کیش صمیمی لمعه از
لمعات انوار عنایات و عطوفات اقدس ... فرخ ... الطاف ... الطاف مقدس را
... افزای ساحت آمال ... مژده عرض متمنیان بحضور معدلت دستور ... کان نواب
مالک رقاب خاقان ... اشرف ارفع والا ... که فرمان معدلت توامان ... فسیح در رقم
قضا ... که ... رحمت الطاف ... افزای ... اشرف اصدار و عز ابلاغ
مزرشه ... عنایات ... عطوفت ... [illegible]
ارادت ... [illegible] ... عنوان
عریضه که امیر اکبر ... بنایب السلطنه عباس میرزا نوشته عریضه داشت ارادت کیش صمیمی ... سحاب
الطاف قطره از قطرات ... عطوفت ... اقدس اشرف والا ... بخش
ساحت آمال ... مژده عرض ... عظمت ...
... آسمان ... سلطنت و ... فرزند ...
صدف ... سفینه دولت و اقبال ... عظمت و اجلال ... معدلت

ع العالی ارسال

ع العالی مرسیاند که ... ارادت مند ... چشم ... بصری ... و گوش ... استماع
اخبار سعادت ... بود که ... منیع و ... رقیع ... از گنجینه مکارم ... الطف اشرف
اصدار و عز ابلاغ مزرشه ... بمضامین ... این ... افتخار ... گردیده ... توجهات
بی پایان ... اطمینان کرده بود عنوان عریضه که امیر بزرگ اکبر ... نوشته
ارسال فرموده لمعه از لمعات انوار عنایات بی غایات ... توجهات ... نهایات
اشرف ارفع ... کاشانه دل ... نزول ... افزای خاطر ارادت ... مژده
عرض متمنیان ... بحضور معدلت دستور ... اعلیحضرت ...
آسمان رفعت ... مرسیاند که ... فرمان قضا جریان ... معدلت
... مرحمت ... شرف اصدار و عز ابلاغ ...
... مستحکم ... مباهات
... الطاف ... عطوفت ... بیکران و توجهات بی
پایان اشرف ... آب ... عزت ...
خاطر مخالصت ... عریضه که امیر بزرگ بنایب السلطنه نوشته اند عریضه داشت اخلاص
کیش صمیمی ... توجهات بی پایان اقدس ارفع ...
... افزای کاشانه اخلاص و ... مژده عرض ...
دولت ... سعادت ... سلطنت ... فرزند ...
سفینه دولت و اقبال ... معدلت ع العالی مرسیاند عریضه که امیر ... نوشته

انشاء نموده که منشآت فطرت صنایع مجامع محامد و دوایح عنبرین نسایم بیانات که بموجب تشریح و توضیح مطرز

استعداد و تحصیل آن اتباع معانی مستوفی منزل جناب الالقاب سعادت و نجابت انتساب عالی

مآب به ما بعد با اتباع معانی پرداز و عنوان عریضه که از میرزا ابراهیم به پادشاه ایران نوشته بعد از تقدیم قواعد محکمه سنیه

سنیه و تقدیم مراسم مستحکمه علیه که مطمح نظر خواقین کامکار و مسجود سلاطین نامدار است بدرگاه عالم

بارگاه تجلی قدسی شاکل فردوس منازل اعلیحضرت قدر قدرت کیوان رفعت مهر سپهر جهانداری

درجا مهابت خورشید عالم افروز اوج خلافت کامرانی خسرو ملک پرور ملک حشم فرخنده خسرو

انجم حشم سرور گردون فر افسر داور دارای اسکندر فر شهریار کشور حزم و وقار شهسوار مضمار کره

دوران اعظم سلاطین جهان افخم خواقین دوران زینت سریر خلافت العظمی بقوایم دولته دوران جهان السلطنة

الکبری لوامع صفات برسانند عنوان عریضه که از میرزا به صدر اعظم نوشته لطایف ادعیه تحیات

آیین که روش فرخنده مستلزم الانبساط معامله شناسان عوالم دعوات شایسته

اثنیه مستطابه اجابت قرین که انجمن بیان کارگذاران جهان تجلی الالقاب آیه انکشاف معانی علمای اعلام

جناب مستطاب کفایت و درایت بمعظم مشفق مکرم فخر الافخم و صدر الاعظم ساخته

رنگین مطالب را آبیاری گلگل بدایع رقوم و گلبن معطر آگین معارج برای فهم ترجمان

بیان می‌سازد که در این وقت عنوان عریضه که از میرزا به پادشاه نوشته عرضه داشت

کاشانه حدیقه آمال را تازه ... زلال خجسته رضایت ... بامیان صدق ... ارجمند ... تقدیم

سپکران خسروانه را ازحصول مستحضار دامید ... مختصر در بیان قرین جسارت انتصارت ... عرض

عرض متعلقان آستان ... سرور ... در کار جلیل بنیان اشرف ارجمند شهریاری برسانند که در این

ترقیع رقیع رفیع در ذاهر بلیغ منیع که از مخزن مرحمت و الطاف سلطانی و گنجینه مکرمت و الطاف

خسروانی شرف افزای این ارادتمند رادرگه سعادت دستگاهی شرف اصدار یافته بود عز امتیاز

و شرف افتخار حاصل نمود از مضامین عطوفت آیین آن مزید امیدواری و اطمینان گردید عنوان

عریضه که از میرزا به الله داد نوشته شایق لقای بهجت التقا و متوقع از الطاف سرا امیدوارم که مرسله جناب عالی

مفاوضه مرسله ... آیین ادای ... و آثار دوستان حقیقی و محبان تحقیقی مصحوب ... عز

اطلاع پذیرفته بود شرف حصول و عز وصول بخشیده و نیز از مضامین ... آیین فرمان مبارک مطاع اشرف

شهریاری شرف افتخار ... حاصل گردید عنوان عریضه که از میرزا به صدر اعظم نوشته برایج دعوات

وافیات کثیره و فوایح تحیات کافیات ... که مشام ... محبت الفت را ... معطر

متواتره انجمن صفت ... زد ارسال ... حضور ... معطر ... اتصال مجلس سرور ... مودت

دستور جناب مستطاب محبت و مکرمت ... نصاب کفایت و درایت و دولت

مآب صاحب ... المجد و الاحترام صاحب ... و الاحتشام ... صاحب الرای ... ضمیر روشن

مالک ... مشتری نظیر ... نه ... و بعد بر لوح ... عنوان

عریضه که از میرزا به ... نوشته ... شایق لقای بهجت التقا ... بهجت ... کشایی

دعوات ... فاتح الابواب ... دولت ... مفتاح ... قضای

تحیات ... آیات ... اقبال ... عنوان طراز صحف الفت اتحاد

در دیباچه ... لطایف محبت ... عنوان عریضه که از میرزا به ... نوشته لطایف ادعیه قرینه

اجابت آیین که روش ... مستلزم الانبساط معامله شناسان عالم ... شایسته

و تکالیف اثنیه مستطابه اجابت قرین که انجمن بیان کارگذاران جهان تجهیز و استحکام را آرایه تکافت
محفل عقد انتظام جناب مستطاب کفایت و درایت مآب والا انتساب وزیر اعظم و مشیر معظم
صدر اعظم دام اجلاله العالی ایمن ساز و گلدسته رنگین مطالب را با آبیاری کلک بدایع رقم
رنگین عطر آگین مدعا را چمن پیرای قلم مخالصت توام زیب گلشن بیان میسازد که از آنجا که مقتضای
رویه حسن اخلاص و طریقه تجهیز اختصاص سیاه تحریر مطلب است که بدست آویز مطلبی گلشن خاطر
اخلاص مظاهر را به آبیاری تحریر مراسلات خلت کفالت و نظر مکاتبات محبت سمات
قرین خضارت و نضارت نماید و دوحه ضمیر مرآت تخمیر را از زلال چشمه رسائل ودادیت سلاله
خضرت تازه و طراوت بی اندازه افزاید از آن وقت که چگامه خلاق عنوان مراسله که با میرزا ... نوشته
نسیم تحریر کرد از هب صدق و صفا غنچه دل ... مراسلات ... اطلاع زم ... جناب
معع القاب ... مآب دولت ... برکت انتساب ... والفخر العظماء
کرامت ... مصابیح ... مفتاح کنز ... من مجد و علا
رئیس ... عظمت ... حشمت ... مراسلات ... علاج
معاج ... لوازم ... ... دیده محبت ... راه
... امید ... مطلب ... که ... مراسله ... معامله ... که
... ... گردیده ... مقصور ... مشام
روایح ... الطاف ... جان ... قوت ... و ... این ... ... آن
چنین بود که بعد از ... جناب ... کفایت و درایت مآب ... حضرت ... السلطنه

این الدوله العلیه العالیه قرار داده خواهید شد عنوان مراسله که با میرزا ... نوشته تا گلشن آداب
رسالت ... از ... و ... حیات ... گلک ... موجب امتداد و پیوند ارتباط
ذات جامع الصفات ... ... و مجموعه الالتفات ... سرمدی بالد
بعد از ابدای ... ... و امداد ... تحریر ... که از آنجا که
شوق دل ... از ... تاب ... مقابل جان ... از ... جسته
... گلشن رابطه ... طاقت ... از کف ... گشته ... فیض صحبت در
... دل محنت منزل ... خاطر در طلب ... و ... دل ... آن
... وقت که ... مراسله ... روزنامه الضرب بود ... رساله ... داشت
عنوان مراسله که با میرزا ... نوشته همواره ... آتش ... و ... برای ... نعمت
و ... مرغ ... جهان ... کشور و ... بوده ... جمعیت
اساس ... از ... الطاف ... حضرت ... چندان ... و بعد از ... آن
صحیفه ... طیبات اجابت آیات ... حکایات ... لطف
دلالات ... و ... مرآت صفا ... مستر ... که از آنجا که بمقتضای ... تری
... که ... در ... اتفاق ... معالی دور
لا ... مجالست ... مرافقت ... مرحله ... القربی که بهم
رسیده ... حرکت ... ... حرکت ... تمکین نشد
... را ملاقات و ... صحبت ... محفوظ گردد لهذا ...

مشهور به نکبت این صحیفة المؤلفه بر واجب دوره عطا در آن حدود را یاد آورد خاطر دوستی نظر بگذشت عنوان
یادبود منزوی بگهد و مساعدت عطا و یک قصه نگاشت ارسال خدمت با رغبت تمنو تقریب است که چشم
از مطالعه آن پوشیده و ملاحظه این جزئی ضبط خواهند فرمود **عنوان مراسله که امیر میرزا ارک تام [illegible]**
محبان اخلاص داد و دوستان [illegible] مهربان را بر سیاق عبارتی که قامت [illegible] ش نی [illegible] محبت را
شاید بر پیرایه [illegible] که پرورش با مهربان نگهی [illegible] را آراید [illegible] حضور [illegible]
با [illegible] که در [illegible] در زمانه نهجت آئین [illegible] رفیع [illegible] منیع بزم [illegible]
محفل [illegible] انتظام مجلس آرای انجمن انبساط و انتظام گردیده و در نظر [illegible] آن نوبهار گلستان [illegible]
وار [illegible] گلستان [illegible] در [illegible] آمده [illegible] در عالم [illegible]
[illegible] که [illegible] صحیفة الوداد [illegible] که حضور [illegible] لازم
[illegible] تحریر این صحیفة المودت پرداخته [illegible] تشریف گردد **عنوان مراسله که امیر میرزا**
بزرگ تام [illegible] [illegible] چون [illegible] دوستان [illegible] نسیم گلستان
انحاف دوستان [illegible] جناب [illegible] ساخته [illegible] شکفته [illegible]
و چون **عنوان مراسله که امیر میرزا ارک تام [illegible]** [illegible] شیرین زبان [illegible] طبع [illegible]
[illegible] بدیده [illegible] منظر [illegible] دوستان [illegible] که مسرت
[illegible] گردیده [illegible] کلفت و کدورت [illegible]
[illegible] ادراک [illegible] الرکات [illegible] که تحریر [illegible] قصیده [illegible]
[illegible] نماید [illegible] نماید [illegible] و در بوت

مراسله که امیر [illegible] نوشته رساله [illegible] جناب [illegible] القاب والا
نصاب عزت و رفعت [illegible] کفایت و درایت [illegible] رساله محبت و الفت عنوان
طراز [illegible] مودت [illegible] کتاب [illegible] انتظام [illegible] رشته
سخن [illegible] کلام [illegible] المتکلمین [illegible] العارفین [illegible] عقد
اللؤلؤ المنظوم [illegible] انتظام [illegible] المنثور [illegible] که [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] آداب که [illegible] الادب اسرار
محبت [illegible] محفوظ [illegible] محبت که [illegible]
[illegible] بدیع [illegible] عبارات منظومه [illegible]
[illegible] آداب [illegible] محبت [illegible] گردیده [illegible] محبت
[illegible] مصداق الکاتبات نصف الملاقات [illegible] اخبار [illegible] که [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] محبت
[illegible] ست [illegible] حالات [illegible] خاطر [illegible]
[illegible] محبت [illegible] **عنوان مراسله [illegible] نوشته** جناب عزت
و رفعت و جلالت [illegible] محبت [illegible] جلالت همراه [illegible]
[illegible] دولت [illegible] بلند
[illegible] دوام اقبال [illegible] وزارت [illegible] عزت [illegible]
[illegible] اتفاق و اتحاد [illegible] که [illegible] مساعدت و معاضدت

ایلچی

ارتفاعات و ترقی علامات فزون از حکایهٔ تقریر و بیرون از حوصلهٔ تحریر است و ثانیاً عنوان مرسوله گرامی

بامین الدوله و جلال دوستان اختصاص و امتحان علاوه اشتهار با مفاوضه نامی مراسله گرامی سامی

و وصول [illegible] این خجسته [illegible] استفاضه کامیابی گردید در خصوص عنوان مرسوله که بصدر اعظم [illegible] نوشته

جناب مجدت و نجدت و نبالت نصاب عزت و رفعت و اصالت انتساب [illegible]

[illegible] دوستی [illegible] همراه [illegible] برادر اعظم و [illegible] کریم دولت ابد توام علیه [illegible] پیوسته

مسند آرای مجلس وزارت [illegible] به عزت و عافیت بوده کامران و کامیاب باشند بعد از شرح

رسوم اتفاق و اتحاد مشهود رای صفا انتما میدارد که مکتوب [illegible] این [illegible] خجسته [illegible] مسعود

[illegible] چون مضمون مؤالفت مقرون آن مشعر صحت احوال [illegible] آن [illegible] مسند وزارت

و اجلال بود موجب انبساط و انتعاش خاطر محبت خصال گردید عنوان مرسوله که بصدر اعظم [illegible] نوشته

[illegible] عزت و نبالت همراه [illegible] مؤالفت [illegible]

[illegible] اعاظم و بزرگان [illegible] عزت [illegible] باشند بعد از

شرح رسوم محبت مکشوف میدارد که اگرچه [illegible] مفتوح گردیده

[illegible] نهایت [illegible]

مؤالفت [illegible] که [illegible] ایران [illegible]

[illegible] آسمان شهریاری [illegible] مبارک [illegible] اجلال همایون [illegible]

[illegible] اقبال [illegible] صدارت [illegible] فرزند

مکرم المعهد برادر معظم [illegible] عزت بوده [illegible] باشند [illegible]

ال

[illegible] آرای خجسته [illegible] باد که از آن زمان که [illegible] تازه [illegible] برادر دولت [illegible]

[illegible] مکاتبت مؤالفت [illegible] خوشتر آن است که گاه‌گاه

از منبع برادر دولت [illegible] مکاتبت [illegible]

[illegible] عزت و سعادت [illegible] نطافت [illegible]

[illegible] بهبه [illegible]

حضور [illegible] آثار گردیده مجالس اتفاق و اطوار [illegible] آثار [illegible] خجسته [illegible]

[illegible] فرزند [illegible] اتفاق [illegible] استحکام

مبانی اتحاد [illegible] معروض [illegible] شرح [illegible] محبت [illegible]

[illegible] الفت [illegible] اکنون که [illegible]

[illegible] بزرگ [illegible] مفاوضه [illegible]

[illegible] لازمه [illegible] با تمام [illegible] مرقوم

[illegible] خجسته [illegible] لازم افتاد که [illegible]

[illegible] مخزون [illegible] خاطر [illegible]

[illegible] مقاصد [illegible] دوستان

[illegible] شرایط [illegible] مسعود است [illegible]

[illegible] دولت [illegible] اتحاد [illegible] شروط اتفاق [illegible]

رفتار و گفتار [illegible] جانبین [illegible] متعلقه [illegible] و سلوک با

جناب شریف مهام انجاز و مقرر دو مملکتین متروک و مهمل نشمارند که حتی المقدور از جانب خود محفوظ خواهد بود
ضمنا صادر از این جلال که ایلچی اعظم مشار الیه که انگریز در رسم فطانت و آگاهی و صلاح اندیشی و خیرخواهی
پیشین چنین با تاکید است اساس محبت حضرتین بی نظیر و دقایق آداب خدمتگاری و تقدیم المراتب آگاه
و خبیر است فهم این ارکان دولتین از حسن خدمت و صفای عقیدت و رعایت آداب و اتمام تمامی اطوار
و کردار و روش رضی و پسندیده جناب خاطر و فواد همایون ما گردیده و او را منظور نظر التفات و عنایت داشته ایم
و با غیر ما مراتب الفت و یگانگی متزاید که انشاء الله الفرد الاحد شیع فواید و منافع خواهد گشت و السلام
برکت و جلالت مستدام باد **عنوان نامه که پادشاه ایران به کبیر دولت انگریز نوشته** ایلچیان رفیع جلال [illegible]
حشمت و جلالت دستگاهان جناب جلالت انتساب جهت نجات [illegible] کاملا لمصالح
الانام ناظم مناظم المهام عمده الکبراء العظام کرنیل [illegible] بزرگان کمپنی [illegible] مظفر و پادشاهی و عز
اجلال با دولت و شاهی قرین آگاهی باشند که در این اوقات خجسته آیات که ایلچی جلالت **عنوان نامه که پادشاه**
ایران به وزیر لندن نوشته جناب جلالت و نبالت آیات حشمت و بسالت قباب محبت و نجابت آیات
نبابت نصاب کفایت فطانت و درایت انتساب صداقت و ارادت نصاب ناظم مناظم
الانام الرای الصایب دکاوی مهام الملک بالفکر الثاقب وزیر ممالک انگریزیه نظر دستور [illegible]
صایب تدبیر اداره دور اندیش پژوهنده رشد و درایت را با [illegible] دولت پایدار ناظم و دستگاه
بوده معلوم باد که چون مشهود مراسم کفالت کار روائی در وضوح غایت اهتمامات آنجناب در [illegible]
ارکان اتحاد و دوستی اید مبناید جناب نواب همایون رجال اعطاف خاطر مهر توامان همواره [illegible]
نقشه دات گوناگون نسبت با آنجناب کمون ضمیر ملاطفت مقرر دانست قدر آن که ایلچی جلالت

نامه

نامه که نایب السلطنه عباس میرزا به پادشاه انگریز نوشته الملک المالک المالک الوجود و المعروف بکل
ممدوح و محمود حضرت الاعلی پادشاه جاه والملوک [illegible] انگلیز قبای [illegible] مبسوط بمقامه مشهود
و [illegible] عرش مکان [illegible] که [illegible] محبت جاوید [illegible] ارواح روان
بر انجمن ازل و ابد رسیده تحفه همیون بزم پادشاه گیتی گشا خدیو ملک آرای افسر بلند
بخت همدم اورنگ تاج و تخت برازنده کام دولت برازنده نام شوکت جوینده رسوم سلم و صفا
گوینده حدیث مهر و وفا [illegible] خورشید شهریاری و [illegible] مهد جهانبانی [illegible] خورشید پرور
خورشید صفا گستر [illegible] عهد [illegible] اکرم تاجدار کام بخش کامران پادشاه ممالک
انگلتره دهنده دستان ساخته مکشوف ضمیر مهر پرور گستر میدارد که در این [illegible] و گوش
برومند تا از طرف اشرف همایون [illegible] رقم [illegible] مطلبیه
رسیده نامه همایون که هر حرفش از دیوان محبت دفتری و هر لفظش از آسمان محبت اختری است
توفیق دلنواز که دل آگهی [illegible] سرور شرف [illegible] بخشید [illegible] دیده اتحاد
کوکب ایلچی سفیر گران مایه آگاه و فرزانه دانشمند [illegible] شایسته عنایات دولت [illegible]
انگلیز بزرگ افخم ارجمند که رسیده نامه ملوکانه مکتوب شاهانه بود در روش شایسته [illegible]
و سرانجام یگانگی [illegible] حضور یافت [illegible] گوهر [illegible] محبت [illegible] و مهر
اظهار [illegible] محبت [illegible] رشته الفت را پیوندی داد که [illegible] محفوظ است
و [illegible] که در دل بود [illegible]
راست و بنیان [illegible] دولت [illegible] اظهار [illegible] ترقی دل

که هرگاه از فرخنده عهد و وفا را استحکام بدهد که عهدنامه که به مصلحت و صفا از آن سپرده بود در قیم ایلچی و ایلچی
مشار الیه تسلیم شده و او در همراه موثق و نیکخواهی رفتار کرده عهدی که به دست ارادهٔ خدا بسته
رشتهٔ آن تا ابد بسته و پیوسته چنین رشته گسسته نگردد و چون ارکان دولت مستحکم نمونه خوب شده درست
حکایت خوب جمیل زبان زدهٔ او در آن جهت ستایش و صفات فراوانش به هر دو دولت ...
دیده به هیچ حالت دو دولت یگانه کوتاه و دور از هم خواه گشته از این پس از هر لحظه راه ... کش به
هر روزی ... ابر ... ولی ... افتخار ... هر دو مملکت ... سال ... آینده در ... روز ... گردد
و گرد ... بهره ... در نصیب ... دشمنان مظفر و فیروز خواهد بود رایات ... فرزدان و دیگر
خواهد رسید و دلهای ... بهره مند از آن خواهد گردید ... ایادی خداوند توانا
هم در این روزها که ایلچی مشار الیه ... گشته ... در یافت ... کار را ... خرد ... خطر
بسته درست ... حضرت ... شوق حرکت ... که یاد ... نماید ... است و ...
امتحان ... گذاران ... امرا ارکان اگرچه ... همایون گذشته در ... مبارک
مرحوم ... محبت آن اعلم اکرم نسبت به ... بسیار است ... محبت ... خاطر
اشرف ... پادشاه ... بیاد ... خواهد ... لکن ... مقتضای ... دل اظهار می‌نماید که هر
وقت ضمیر منیر را آن ... خاطر ... نگارش ... شده ... انجمن
محبت ... شده ... ایلچی ... جا ... سر ... عهد نامه ... دولت
همایون ... شوق خاطر ضمیر ... حقیقت شوق ... دو دولت
بر صحن ... خاطر ... داشت ... دولت ... کار

عنوان

عنوان نامه که نایب السلطنه به کینز ولت انگریز نوشته ... ایلچیان بلند جایگاهان حشمت و جلالت دستگاهان
مجدت و نجدت همراهان شهامت و بسالت ... نبالت و نباهت ... کامکار
الامام ناظم مناظم المهام عمدة الکبراء الفخام ... سایر بزرگان ... مخصوص محبت ...
را اعلامات مشفقانه میداریم ... ولیعهد ایران ولیعهد دولت انگریز صرف ... مستجاب
و حروف ثنا ... نثار همایون ... فرخنده ... مقصود ... و محبت ...
دولت ... سپاه و رعیت ... آسمان جهانداری ... کم ... شهریاری ...
... اقبال ... اجلال ... ولیعهد سلطنت جاودان ... این
اقتدار ... محبت ... خورشید ... ضمیر ... که ... راه ... از ...
صورت ... خاطر ... که ... در ... قرب ... ضمیر محبت ... خود که
رجوع ... نمایم ... گفت که صدق این گفتار ... همایون ... چه با
... محبت ... قرب و بعد ... است ... علاقه الفت ... دلها
... است ... راه ... است ... صورت ... عالم
صورت را ... نامه ... است اگر خاطر ... آید ...
این ... خطاب ... گاه گاه ... رسیدن ... انعام
... که ایلچی ... نبالت ... سفیر ... فرزانه ...
... کار ... و ... گشت ... است ...
... صورت ... از ... محبت ...

جهانداری و دوستداری آن دولت را در کمال [illegible] که قلم از تحریرش عاجز آید تقریر نموده و تعهد مصالحت
ما و برای که از رسیدن نامه همایون رضا خاطر [illegible] مقصود بود تحسین تحریر [illegible] گشوده و در اظهار
این سلطان [illegible] فرقه [illegible] بنابر آن [illegible] دولت بهیه [illegible] محبت
نیز از [illegible] نامه های این سلطان [illegible] که هر چه فرمان [illegible] دل [illegible] محمود [illegible] گشت
دوستان [illegible] که زبان از ذکر حکایت شوق [illegible] محبت [illegible] که نامه
آن [illegible] موجب [illegible] که [illegible] با انگلیس [illegible]
بعد از [illegible] که [illegible] دولت بوده [illegible] از حضور [illegible] محبت [illegible]
[illegible] در کار [illegible] اظهار [illegible] دولت [illegible] استوار داشته خاطر [illegible]
از حسن کفایت او [illegible] گردید عهد [illegible] که [illegible] خواهد بود [illegible] جدید
نامه [illegible] جدید [illegible] که [illegible] دولت [illegible] محبت [illegible] سطور
ممهور گردیده [illegible] تسلیم [illegible] دولت [illegible] خداوند چون [illegible] ملحوظ است
از کار دولت [illegible] خواهد گشت [illegible] دشمنان [illegible] دوستان خواهد گذشت [illegible]
[illegible] قریب [illegible] خاصه در این اوقات که [illegible] سلطان [illegible] عظام
مهام دولت [illegible] سکوت [illegible] دیگر [illegible] حضرت [illegible] دولت [illegible]
ولیعهد [illegible] که [illegible] دولت انگلیس [illegible] دوستان [illegible] سلطنت علیه ایران
از [illegible] دو پادشاه [illegible] چندانکه [illegible]
مطابقت [illegible] خواهد شد [illegible] نامه [illegible]

از

دولت جاوید [illegible] ضمن [illegible] تحریر [illegible] صفا آمد [illegible] حصول [illegible]
شرف [illegible] تا آسمان [illegible] خورشید آسمان تخت [illegible] عنوان نامه
همایون نوشته اند [illegible] الماجد [illegible] المشهور [illegible] القریب
والصدور [illegible] الکتاب [illegible] المعاهد [illegible]
[illegible]
[illegible] محبت [illegible] جلادت [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] اظهار شوق [illegible] بوده
[illegible] آگاه [illegible] دقایق
سفارت [illegible] آن دولت [illegible] صداقت
[illegible] حضرت [illegible] مقصد [illegible]
[illegible] صفات [illegible]
[illegible] محبت [illegible] دادیم که [illegible]
[illegible] که [illegible] در اول [illegible] نظر داشتیم
[illegible] توقف [illegible] که [illegible] اگر [illegible] حضور
[illegible] که [illegible] محبت [illegible]
[illegible] رسید که [illegible] خوشنودی آن [illegible]

از حضرت ما نیز هرچه اینجا و گفته هم از این بابت که مقتضای کمالات ذاتی و خلوص نیت و خلق

التفات باطنی ما را استنباط نموده و بواسطه حق شناسی جبلی در هر جا اظهار میفرمایند و چون التفات

ما التفات طبعی و اراده اینجا نیز اراده و قبولیت همان سجایا رسیده است اوقاتی که اتفاق افتاده در جمیع

موارد بیست نامه که بپادشاه ایران و بپادشاه انگریز نوشته فرزندان که بهر جانب که نوشته ایم نگهیی را بیاد

صداقت صفا افزوده تا بدان اختر که بهای صفوت آسمان همت رخشیدن افزاید هر مجلس مکرم و شده انجمن

انجم خدم خسرو خورشید رای فلک دستگاه دادور جم افسر اختر سپاه و دارای فلک دار بلند اختر گرامی

فلک ادراک همایون گستر فرازنده رایات دولت جم پیمای برازنده آیات شوکت شهریاری سالار والا

گوهر معظم محمود دشمنان منصور دوستان پادشاه ممالک انگلتره و هند دوستان که گلبن اقبالش همیشه

شاداب باد نامه کرامت ختامی که بنام نامی ما صادر گشته بود بازم ساخته مکشوف رای محبت آرایش

میداریم که خوب است عهدنامه صدق و صفا در جهان آیت خلت در این نامه فرخنده القا در سلسله تحریر انتظام

بالطاف بیکران پیوسته جلیل رفعت و حرمت همراه بعنایات و بینات آنکه سفیر نیکو خواه در اندیشه طمانیت

عمده الکار سر گور اوزلی بارونت انگریز ارکان خجسته بار در بیت انجمن جنت نظام شهود و سفارت آن خدیو

سرور افسر را در محبت آمیز و دیدار دوستانه نیز در بر خیال انجمن حضور و گستره شاهنشاهی

برادر فرخنده گوهر گشت در گیر و دار الملک الاکبر الکنون دوستانه سحاب صدق و ارشاد نیکو

صفیش شکفتگی فواید و نتایج نیک بار در دل نشسته تا بنده شکوه و شوکت حضرت در جهان

حضور مراحمت گستری حضرت در آن وقت که نگاه سرور لیم از ولایت جمیع قواعد عهدنامه مرقوم لازم

الخیر بصواب بصرام نیمه خاطر نیکو بر بادی افتاده که از تحریر این رسیله غرض اصلی محرک سلسله

محبت و یگانگی گردیده هم رسم مؤالفت مقتضی آنست که گاه و بیگاه ان برادر والا گهر از شرح سلامت

احوال خود خاطر ما را مسرور و ارزنده باشند ایام سلطنت و تا خاطر ما مستدام بادنامه که بپادشاه ایران از ولیعهد پادشاه

نوشته بودند و فرستادند چون آنکه مسند رزق جاه قائم سپهر حضور آنکه گاه و مهر جهان آرا است همواره وجود مسعود آن فرزند ارجمند

اختر همان جلالت نشان که مهر جهان تابانست چرخ حسام جهانداری گرگ سپهر کامکاری در درج دولت

و اقتداری در برج سلطنت درخشان ضیا بخشای شهریاری سنان نیازی تا جداری بهار بوستان جهانداری

و اقبال فجر صبح سلطنت و اجلال برتو خورشید خلافت تخت فرزند کامکار سعادت آیت

لازال اعلام اقباله مرفوعه از مطلع دولت و شوکت ضیا افزوز ممالک اقتدار در جهت انجمن آرای چرخ

قضای جهان آرایش مکشوف در فروغ یاد که اگرچه در این بیت ظهور آیت مراودت دولتین علیتین

ذات حمیده صفات آن خجسته فرزند ما در این مدعا از روی حصول مراحت و یکجهتی گردیده خاطر از شنیده

مآثر بار کامیاب آن فرزند کامکار رسیله تمام دست داده بود که در این اوان سعادت نشان که جناب ذو الجلال

ختامت و بناعت اکتفا صداقت در اول دولت آگاه شجاعت الاعاظم حاجی حبیب الله الکرام حاجی میرزا ابوالحسن

خان در العرب با صواب مراجعت مهر جناب در بارگه دربار آئین گردیده رایت اصلاح شهریاری و علاقت

ملک داری آن فرزند را رقمزد آیات اتحاد در احکام میان مراحمت و یگانگی در جهان نهایی که نسبت

بشارت را در جانب آن فرزند ختم جهانداری مبذول شده بود معروض رای جهان آرای ساخته شهود این مراتب

بهجت افزای خاطر محبت و آثار شهریاری گردیده و ضمیر حقایق آئین را که از حصول تحریر کتاب آن فرزند سعادتمند

سعادت مند با اتحاد و نتیجه اشراق ضمیر مرجب تحقیق این مقدمه انعقاد برج یگانگی و دل آرا الفت

بازی محبت آن فرزند مسعود شد گاه بالقابه و نجوه دوستانه سر گور اوزلی بارونت انگریز همدان جلالت

علیه که از جانب سعادت جوانب با در معظم فخیم مکرم ما رسیده و بر مزید اخلاص و خلطات دل آگاهی و صمیمیت
و خیرخواهی خاطر همایون ما را زهی داشته حق خدمت مزید استحکام اتحاد و دولتین علیتین را شیدا مقاصد گشت
و قرار داد که تحقیق عربیت اکنون کفایت تمامت مهمات کلیه رای رزین آن فرزند نسبت
و سلک مناظم این دولت بهیه بدست تصرف و تدبیر او بهم مرتبه ای ... و از المعین ابد بدست
و اتفاق فیما بین اخلاف و امجاد پاینده و برقرار و در آیین علیتین را منع مماس فواید و آثار خواهد بود
از ... تأیید خداوند مجید بسی واثقیم که آن فرزند سعید را همواره از آفات حوادث محفوظ و از
انواع مفاخر و معالی محظوظ دارد و مدارج اقبال آن فرزند مجد روز افزون باد مراسله که شاه ایران به
فرمانفرمای هندوستان نوشته جناب شوکت و جلالت نصاب نبالت انتساب مودت و محبت نصاب ابهت
انتساب فخامت و مناعت و شهامت اکتساب عزت و سعادت و ابهت مآب صداقت
و همراه اخوت و یگانگی آداب ناظم المناظم و الامور کافی مهام الجمهور الافخم الکفاة العظام اجل الولاة الفخام
مفخر الامرا الکبار ... الکبیر الماجد ... فسیح الممالک هند و هندوستان ... ارل ...
عزت و ... بعد ... ضمیر ... مصلحت ... که ... در ... که از ...
... بلین ... الفت و یگانگی از جانب تأیید خداوند یگانه ... ارل ... نجات
و ... مواصلت ... مفاوضه ... مصالح و مناظم ... مشغول ... عنبر ... کلامی
... جانب ... آن ... مفاوضه ... مقاصد ... السان
در کام ... کارگذاران ... از طرف ... که ... گاه ...
عزت و سعادت ... محبت و ... خلافت ... صداقت و دولت آگاه

در الحواه ... سرکردگی زارت ... دولت بهیه ... در بار ملک ... ماس
کفایت ... مشار الیه ... حضرت ... مقرر ... دولت ...
... خاطر ... آن ... که گاه بگاه ... از قسمان ...
آن دولت بهیه ... در مهمات ... حضرت ... شرایط مواصلت را
مبذول داریم ... نسبت بآنجناب شوکت مآب که ... فرمان ... کارگذاران
این دولت علیه ... که ... مشار الیه ... آنجناب را
بسیط ... معروض ضمیر ... کار ... آنجناب ... و فتوحات
... که از حسن ... در ... رسیده ... خاطر
... نسبت بآنجناب جلالت مآب ... بیشتر
کمترانات التفات خاطر الفت ... که ... همایون ... هر
... مهام ... جناب سعادت مآب ... انحاد ... از
کمترانات خاطر ... آنجناب ... انحاد ... اهتمام
... دولت ... مصلحت
جانبین ... دولت علیه
قرین ... گاه ... بگاه ... احوال ... فتوحات ... رای
خاطر ... حضرت ... لازم ...
و ... گرامی ... مفاوضه ... دولت ...

از صحیح مزاج شریف گلهای خرمی و ابتهاج در رآیت خاطر [illegible] اشاره [illegible] بالمره [illegible]

در باب فلان عنوان مراسله که بجهت [illegible] خان وزیر فارس نوشته گلدسته دعوات [illegible]

[illegible] که [illegible] شخص محبت [illegible]

[illegible] حضور [illegible] و

[illegible] که [illegible] محبت [illegible] مراسله [illegible]

امید [illegible] مراسله [illegible] رساله [illegible]

[illegible]

استقامت ذات [illegible] صفات اعتدال مزاج [illegible]

[illegible] عنوان [illegible] سلطنت [illegible]

گوهر درج خلافت [illegible] فرزند [illegible] فرمانفرمای مملکت فارس

بعطوفت خاطر محبت [illegible] عنوان مراسله که [illegible]

محب محبت شعار دعوت [illegible]

طلعت آرای [illegible] صدق و صفا [illegible] اظهار مطلب [illegible] که

عنوان مراسله [illegible] نوشته [illegible] کامگار را [illegible]

محبت اساس در مقام [illegible] احوال [illegible]

[illegible] که [illegible] آغاز [illegible]

[illegible] محبت [illegible] صفات [illegible]

عنوان

عنوان مراسله [illegible] نوشته [illegible]

صفحه طراز صحیفه [illegible]

[illegible]

[illegible] عبارات [illegible]

[illegible] صفات [illegible]

[illegible] کمال [illegible]

آغاز [illegible] عنوان مراسله [illegible] دوستان [illegible]

مراسله محبت [illegible]

خاطر محبت [illegible] عنوان مراسله که [illegible] فضیلت [illegible]

[illegible] که کتب [illegible]

[illegible] اطراف [illegible] معروف [illegible] که کتب [illegible]

که [illegible] مرحوم [illegible]

در [illegible] خاطر همایون [illegible] مرحوم [illegible]

در [illegible] کتب مقدس [illegible] عبارت الفاظ [illegible]

چهار کتاب که [illegible]

[illegible] کتب [illegible]

خاطر همایون [illegible]

اشعره تا رت نموده که مقرون سمع سمیع شود لهذا ابدا آن مخلصان مراتب رضامندی خاطر همایون را
تمامی علما و فضلا و محققین و عرفا و اهالی [illegible] که منبع اجتهاد در اشتهار کتاب انجمن [illegible] باشند
اعلان و اعلام نماینده و کتابی هرچه [illegible] عنوان فرمانی که در باب [illegible] که از ازل تا ابد که
کار روان حالت و پادشاهی [illegible] قدرت الهی و درگاه فلک رفعت تا بر اقامت گشوده و صفا
لقای سلطنت و تحصیل نصف سعادت را [illegible] سود و ماحصل [illegible] حیرت بجالی
دانسته ام که هر یک از آن کلان طریق ارادت که در طلب سود و سودای سعادت در رشته ارادت
سرمایه خدمت به آستانه [illegible] عنایات شاهانه بهره ور و مقرر [illegible]
مناصب مناسب [illegible] نظر داریم مصداق [illegible] است به حال [illegible] است عنوان عریضه که محرر به کتب
پادشاه ایران نوشته عرضه داشت دعاگوی [illegible] المبین
[illegible] خدمت [illegible] اصفهان [illegible] کمال
حضرت [illegible] نهایت ارادت و اکمال [illegible] عرض [illegible]
[illegible] اشرف [illegible] مقبلان
طوایف [illegible] جهان [illegible] فرمان [illegible] که [illegible]
این ارادت مقرون [illegible] محرومی از
آستان [illegible] عنوان عریضه که [illegible]
ایران نوشته عرضه داشت [illegible] مخالفت [illegible]
مراد [illegible] ارادت [illegible]

واراده نهایت بنده [illegible] مقبلان آستان معدلت بنیان اعلیحضرت قدر قدرت
اشرف اقدس شهریاری که [illegible] طوایف [illegible] جهان است میرساند عنوان [illegible]
حاکم [illegible] پادشاه [illegible] عرضه داشت [illegible] بندگان اخلاص کیش [illegible]
شهریاری [illegible] بندگان اعلیحضرت فلک رفعت [illegible] قدر قدرت
داور جهان [illegible] عدل گستر [illegible] اگر [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] جهانداری
[illegible] آیات سلطنت و شهریاری [illegible] مرجع [illegible] سلاطین جهان و
[illegible] دولت [illegible] عنوان
[illegible] آستان اقدس اشرف [illegible]
[illegible] مقبلان [illegible] بندگان [illegible] عظمت
[illegible] عنوان [illegible]
[illegible] خاطر [illegible]
[illegible] الصفات [illegible] الآیات [illegible]
[illegible]
[illegible] شوق [illegible] جان [illegible]
[illegible] جان [illegible]
[illegible] محبت [illegible] دل [illegible]

روزه درسو گوار با آنکه در آنوقت که حامی مراسم دین سوله را به انجو عنوان مراسله بجهت نواب اشرف پیوستها
عزیز را مستغفا مهربانا عمده مطلب و مدعا را استقامت ذات خجسته صفات آن دانایی برازنده رایت
منتظر که در آنوقت که فلان عنوان فتنه ... اینکه مانع این وقوع گردید حالیا از فیض لطف با محبت ربانیت
اکتساب سلامت همرا با فتوحات نظامات جناب با اخلاص از دولت آگاه ارکه لطف خواه مقام اشتباه
عمده المستوفی دالا کار بزرگوار درباره رتبت عنوان مراسله بجهت که مدعا با جناب عالی وزارت پیشه عرضه داشت آمد از آنجا با اسناد
فردی مدار و عرض اولیای دولت علیه عالیه دشرکت بنیه قاهره با اشرف سهم داری رسانند که برنامج بلیغ
کبیر شرف بی توقیع و وقیع مرحمت مبادا که از آن مقام معدلت دیگر این رفع نیازی دخار به دلخواه عوارض جامع
و شرف اصدار بدین رقیمه سرفرازی بحضرت صاحبی بود و در باب فلان مراسله که بجهت تعزیت
نوشته شده. کمتر بی محبت اسلوب افکندم که در عطوفت مخزن صدر ما یک دانه صفات و محاورت بجهت
محبت با واقع و مجد دین مجالست موت ما سلطان کبری رسید از اطلاع رجا و شه بالغی تام جهان بسوز
آرای مسیح و فرزند دیار رقمانه بدایت خاطر ارادت فقیر را آشفته که لطف ایشان در عطر عطریت حسب گذشته
آمد سبحان الله درین چه حالت که جهان جهانیان را از وقوع این بلای فاجعه جماعت مردمان را مردمک
دیده و چون سیلاب دم دیده به مردم دراب غرق ساخت و فرزندان را از گرد انگیزی فراق دیده گان خاک
رفرق ما حسن بقا از این ضمیر هستی ما طلب آب از سراب است و بنیاد هر خانه گی نهاد و بر آب باد و انا
لله و انا الیه راجعون الملک لله تعالی البقاء لله که بار او به فال تحصیل الیان در کاغذ مراسله ارسال بدو برادر اعظم
تعالی شانه الغراء معروضه تعزیت سیرت انا مدعی خیرت بدین عادت شما گاه مطلع آگاه دولت و اقبال همراه
عزت و والا دستگاه سعادت و امارت اقتباس حشمت و عظمت پناه نصفت ماهیت برادر هرق

صنوبر

خاندان المسیحیه رنده و سلامت محبوبه نواب مستطاب صاحب بهادر از ادام الله جلالها شرف ملاحظت را
بسوی که جانب بجهت فلان استقبال عنوان تبریک برفرما همراه با نشاط جمیع اعضای اولیا حکمت بالغه پیش ادارت
و دو بهار از ریزش قطرات امطار را ارادات عارض ال آرای عروس باغ و چمن و صفحه رخسار رز و ریاحین
از قدرت کامله رحمت بیش ملاحظه غفار و بکار دل سوزی عزت عروس رنین و تطهر بیش زلف
سنبل و رباحین را رنگ آمیزی فرمایی مه طلعتان زهره جبین ساخته پیرایه عروس بخت بلند در کنار
دست به خوش رخسار دولت فرزند ساز رشد و کار رفعت در گلدسته بندی گلهای رعنا به شیرازه سبزی
اوراق ریاحین محمدیت و دیا کشوف ضمیر منیر عقده گشا مشهور و داوری انقضای سی مبارک که ما گل
اخوی صفوف محاسن مرکز در فرموده که درین سال فرخنده فال عروس بخت بلند در کنار رود بیش اقبال
در حجله دولت استقرار یافته عروس تازه از رخنه عذار این اتفاق اضافه از وقوع ایمنی سرور مسرت
زرنج و رفت سبح افزوده امید که رخسار این بهار گه دیمون بوب ایام بسیار و قرنهای بیشمار گشنی درخشی
از نیرو سبحت بلند ده و گلزار طالع ارجمند بیرون ز دوران و مه سنه باشند ثانیاً اینکه در اینولا از واقعات
سر ورین ایام از مقروح قرع و قیع و سیع سمع سیع گردیده که عذار آن دلنشان ما را زیب سعادت
ایران جنت بنیان را رعنا قرب سیاحت سواحل دریا را در محفظه روح فرحت مراد و خواهد شد و ما ذلک
جهان ورا نای سیگیر و نهان واقف از ضمیر این نوبت رجحان الحال و بتقاضای محبت قلبی از دولت
فطرت ضمیر حال آن گه مشرف به شرف گردیده که ذره بی ایران الصحراء و امتنا فلکه محبت مراد و خصوص محبت
قادم المسرت ز طالب و دل خواه و چشم انتظار در راه است صحیح این کاوش بر صفحه روزگار در ادا آمدی
هر جهت منتظران در عهد بسیر روحی بلا گلزار جرعه زلال مسرت علامات صبح عیش بازه

عطشان بیابان بخش خاطر عنایت آیات گرامی‌نامه شد نظر با آنکه اکتفا بنامت نصف الملاقات در ابواب

مراسلات فرستاده و نگاه رفیع جایگاه عزت سعادت همراه بحمد الله الاکارم والاعاظم خلاصه الاعاظم والافاخم

اخوی مقام کرام چنین جمعی عازم صوب حضور بود رونق محبت و دوستی بسلام مخصوص که سبیل

انگار را انحصار در تکسب از اسعد صبح اوقات فرخنده ساعات ساعی شوی از طریقه نوشته بود

و شیوه مرضیه انگار تقصیر آن‌ها و پرتو عنایت گلگت صداقت بنیاد خاطر محبت مواد در

نگارش و شرح شیفتگی حیات خیریت دلالات در اوضاع جهات قرین انبساط که در وداد

اعتدال ذات کامل الصفات از روزی شد زاید در وستانه ذخیر حیاتی مرحمت از الطاف اما[illegible]

خواهد داشت. بنده‌گان سرادق کیان گرامی شأن گرجستان حضرات از منسوبان منزل همایون و در مراحل منازل

در ولایات عالیه بعد مقام بیمن خود همایون خرم و خرسند انجم قطع مراحل افلاک را

در بسط اعظم ممالک آب و خاک بر اعلی همراه باشد مصلحت اندیش وجود مسعود رهنمود فقیر منزل

تسلیم کار را به همراهی ذات محمود در مرحله از اعلی مرتبه سرحد محبت بشارت داده

با وجود بعد از قطع مراحل که بوصول سر منزل اخلاص بقدم محبت دلالت نامه

رئیس الملک منازل انجام یافته که موقع رفیع اسم الحمد لله و بشارت همایون مودت مضافات

خبر محبت را در پرده نگارش محبت منظور مستمر صفحه داشته خاطر دوستی گرامی در عنوان کتاب

الفت بمقدمه خصوصی التفات مودت بمراتب کثیره محبت مکتوب در حین قرب و دوری

مطلوب چون بعدر ابراز محبت و اعلای حالت منسوب بوده از رخسار دل آرای وجود نقاب از جمال

فرخ بخت برافراشته و خاطر دوستی را از مضمون محبت بنظاره اکتشاف حقیقت احوال خیر مآل اندکی

مهر

145

مهر دلالت خیریت اشتمال خورسند و خوشحال نمود این وقت نوازش که وقت آن گردش ایام به

در باب رتبت و دولت جلیل صاحبقران بعد از اخبار آن خورسند و خوشنود ساخته بود الحمد لله والمنه

در ساحت این مملکت قریب روز روزافزون در مسافت این دولت ابد مدت خرسند و در حقیقت منزل

ثبات و رفعت صوره خارج از مسرت در حدت شأن در جمع ممالک قاطبه و مشکوک بالمواجهه مسرور

اطاله زبان خامه بمطالب در طی نامه چه ضرور است اما ما بعد است که امروز دولت ایران که بعنوان محرر شد

بعد صبح صادق از افق سعادت بدر عالم فروز منظومه صبح دولت و اقبال از مشرق آینه دوام طالع و نیر

شوکت و اجلال از مطلع مرام خاطر فرخنده جمال لامع با دو بعد از لمعان کوکب فروزنده دوستی

رئیس از فیضان صبح درخشنده دوستی مشهود و آن محبت پیرا و در فروغ ضمیر مهر انجلا منیر گردانند که صبح

روزانه صفا و ضمیر گرامی که کوکب درخشنده معانی و الطرب در جنان سرور نیز و خورشید نورانیه

لاطفه هایی که انوار صفا این خاطر ما را شکیب از بارقه آن در عین ظهور در آسمان مساعی درخشان

رنگ رخسار چهره اوشان دولت در وجود سعادت محض بخشیده چون از خط و خال دلکش

در دریای خوشی شاد و الطرب در فردوس شد بر حسن سعادت ذات محبت صفات منظور الطاف گران

مرسید در رتب عظمی مسرت و نشاط در درست و مسرت و کامرانی انبساط گردیده چنین در جهان حضور مسرور گردید

و وداد و همایون اساس دولتین و دوستی چنین بود که بعد از جمعی از زمان بار معدلت مدار بندگان اعلیحضرت

فرمان قضا جریان قدر توان جهت جشن برتبت سکندر رتبت دارا دربان سلیمان نشان ولی عهد دولت

روزافزون جهان در جهت مدار السلطنه اصفهان که چند روزی دیگر محمد شاه قاجار این دولت جهان آرا

گردد و در مدت مذکوره تا آن منظر چشم را با گوهر در حسرت مدعی در این اوان بحب شأن

و چاپار رفیع مکان عمدة الاعیان میرزا حسن منشی سرکار زینت آثار وارد و شرح معلوم شد که محبت یار
و طالع اند و دست مدد کار گشته حسب الامر مقرر بود که پادشاهی نزد والی دار السلام بغداد مامور و چاپار
دوستان را از فیض صحبت لازم المسرت محروم ساخته چون فیلش [illegible] اشاره الیه بر جوانب [illegible] حضور
بوده اسم خدمت و رفتگان دولت [illegible] تفحص کرده است در تحریر این صحیفه الشوق مبادرت
نموده در عنوان اظهار در مطلب مینماید که مقتضای عهود مشروطه عهد قدیمه بر اراده تحقیق حالات
و زین آیات را با انضمام مراتب مهمات و مرجوعات که لایق باشد بدون تعطیل [illegible] اعلام فرمایند
که اولا احکام آن شرایط محبتی را بظهور خواهد رسانید تا ایام [illegible] [illegible]
[illegible] نوعی رسانند که هر چند در باب این گونه امور که دنیا خیر مستحکم محبت را بر دوستی بر این
جهان [illegible] در رقت [illegible] دیده چکاب و خانواده آشنایانه را محبوب [illegible] رقت چاپاقان
صدق و صفای جانبی خوب [illegible] را [illegible] در اوصاف [illegible] اخلاص را از ربیع [illegible] حصول حصول
لطف [illegible] منظوری دوستانه چنانچه خرج [illegible] را غیر از تحسین خوب عنایت عالی محفوظ و منظور بخشد
دست نهایت از آنجا که [illegible] پیشا [illegible] شما را در هم [illegible] و در خصوص جانب این
مخالفت سمات [illegible] مساعدی روزگار آتش افروخته [illegible] نکردم [illegible] خبر الا حسنه
نکنم [illegible] کار الا قرض [illegible] لاعلاج بر نوعی اعراب می پردازد و بالا از خاطر شریف میبازد که دو باب
قبیل [illegible] الا جاره [illegible] که ایشان [illegible] سرکار [illegible] خود از تحقیق مطالبه مینمایند چنانکه راه عزت
اقتضا نماید که از آن سرکار حواله فرموده که بخصوص کسی را از ایشان از کربال [illegible] هر یک
از ایشان را تسلیم نماید [illegible] از قدیم نوشتن ... [illegible] کدا را [illegible] عزت نمود

الن

سرسبز در این بار [illegible] چندانکه در هر بهار از انهار نسیم فرح
در نم قطره [illegible] ز سحاب آورده [illegible] در چمن و عرصه گلزار انضارت و خضارت در سرمیگرد
چون ذات [illegible] صفات [illegible] رفیع [illegible] بسفارت [illegible] عطف [illegible]
همراه عمدة الامرا [illegible] بعد [illegible] سرور [illegible] بار [illegible] جانب [illegible] محبت
بر [illegible] گلشن [illegible] چمن [illegible] آثار [illegible] حضرت [illegible] خاطر [illegible]
[illegible] که [illegible] مرادات [illegible] وارد [illegible] ایران [illegible]
[illegible] غلبه [illegible] ظفر [illegible] رسید [illegible] افتتاح ابواب [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] دولت علیه ایران [illegible]
[illegible]
[illegible] اعلام
[illegible] محبت [illegible]
[illegible] رفیع مکان [illegible]
[illegible] طریقه
[illegible]
[illegible]
[illegible] [illegible] چندانکه [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]

انگلیس براحت خاطر و بی تشویش پادشاهی بهمان بوده باشند که قبل از این هیچ از احوال طایفه روسیه خبر عیان کر
منصوره و تفلیس رسیدن جمعی موفور از آن گروه را بانجا به صداقت آگاه اعلان داشته بودیم در انوقت که به
تاییدات خداوند قهار کار گیلان و سرداران روسیه در صفحات ایروان باخر رسیده یکباره معتوب سپاه ظفر پناه
و کیفیت آن بعرض درگاه جهان شناس رسانیده بود اخبار آنجا در انقضای سیدن اوضاع واقعه لازم بود
بدین فرستادن ملفوف طغرا اوده شرح و بیان آن ورود انجام و آغاز آگاه میشیم باتمام تحقیق احوال این است
و حسن وردن بالسن فرخنده آل طایفه روسیه که بمقتضای جبلت نحوست و افزون جبلت ما در حس افتاده اند
و بر ایالات دولت قاهره بر رگ مسالمت چیده و زنگ محاربت گزیده در حدود ایرانات سپاهی متعلقات سبیل
پرداخته طمس رنج خلاف ذمه صلح و ائتلاف بوده در حرکت ثغور آذربایجان بعدیت سپاه
سرحدات و عدت سرحدداران اکتفا رفته از رکاب مستطاب بر کوب خجسته ظفر آیات امیر زاده رفت
پس از انقضای مدت صیف که نوبت خوره حرب و هجوم سیف انجام کار جدال و اخذ گفتار بسکون در
نود سپاه را از رکاب ظفر آیات با وطان اذن رخصت انصراف ایاب رفته خان رکاب ظفر محصور
در ایالت گنابات طوف جهان آن گمان که سرکشی ورود دلیر کیش و اعمال سرف نیزه
در خیام و اسعد قاهره در کنام آسوده بودند رد با ضغبان بوش قضای فرصت مجال نهضت یافته گیلان و مج
سرداران روسیه باجمعی موفور از ورود مغتنم به صفحات ایروان شتافته گروهی دیگر را از طایفه ضلالت سیر را از
ره قراباغ محال نخجوان فرستاده با این خیال که خیول سپاه اسلامی را نوبت نهضت موسم بهار
در فصل ستا انفصول شتی وصول عسکر نصرت شعار بدین محال است و در اواخر فصل آن
محال خالی از آنکه بهار اقبال را خزان در عقب و النصر الامر عنده انیم ظفر بزینه از زن ل سپاه باد بهی

عزت و حشمت دستگاه بهمات تسجیلات احباء و مخاصمت دنبال اکتفا باهت و مناعت همراه
و در مکارمت محبت آگاه امیر الامراء العظام زبدة الاکابر الفخام عمدة الخواطین العیسویه و اسوة الاخاکم المسیحیه
ورست لکای حفظه الله تعالی از عرق الیلیه از مشرق عزت و دانائی از افق عظمت و بلند اختری طالع و لامع
بعد از ینها افروز ساحت الارکان محبت و وفا بر صفحه صحیفه صدق و صفا میگذارد که چون
خاطر دوستی ذخایر طالب در جستجوی الکه بهمان حسنه ابواب دوستانه را گشاده و مضمرات
گلچینان را کما ینبغی بجای دور اندیشی کند که اگاه رفیع جایگاه عزت و سعادت همراه زبدة الاعمراء
والاکرام صاحب نظر شوق و جذبه ذوق که ملاقات مسرت آیات آنجا و دوستی آگاه داشت و خود را
در صدد تلقی آن مهربان بی اکتفا داشت و قصه ای است اشتیاق اوراد روز افزون داشت که در دولت
معدلت مدار پادشاهی رخصت یافته پیش از ورود مهمات آن دوستی لعقد از باب وفا شتافته
فیض ادراک ملاقات را مدرک درو فصل خوش جایگه قدوم مسرت لزوم دیده و جهی خود افر کرد
سازد و وسیله بیگانگی رفته بمقام استعلام حال واستحکام مبانی دوستی حقایق الکمال را آمده است
و شوق ملاقات بر جداء ما است فیض صحبت دوستی نصیب خواهد گشت در وقت
آنکه موعد زمان ادراک حضور بفضای ملک تحت که سرور خاطر مظهر راه خواهد یافت
در جمع هرگونه مهمات اظهار داشته که مقتضای محبت بعمل خواهد آمد البته ایام عزت مستدام باد

سواد رقمی که از پادشاه ایران باسم سر جرد وحیس انگریز نوشته است

آنکه جایگاه رفیع جایگاه عزت و مناعت پناه محبت و مخالصت همراه فطانت و مناعت آگاه
صداقت و عقیدت آگاه عمدة النجباء العیسویه مستر بنظر محبت بنظر مران

بعضی

که بزرگان دولت صداقت و دارالدولت اند چه از شفقت ایران و دوستان و بستان ملک و عادت را چه

باک از زمستان بعد از فتح حصار رات روس شهزادهٔ نیک محروس از ایشان عزیمت فتح عصمت

امر همایون نفاذ یافت که فرزند نایب السلطنه حفظه الله محروس ایروان را تسخیر نماید و بعد از پس فتح قلعه بامر

سه خیمه با معدودی از خواص که در آن حدود بود و در مرغ فرستاده روسیه با نقد و نیز تحریک و جمعی از لشکر

ظفر اثر را که در اوطان و مساکن ایشان بسمت آذربایجان بود قرار داشت فرمان فرمود

صادر و عساکر فیروزی آثار با تجهیزات بی شمار هر دسته با سردار شیر دلاور و غیرت پیشه بیرون باطراف و جوانب لشکر

فرزند معزی الیه مجتمع و حاضر گشته سرداری جوادی از آن سردار عالی مقام و حاجی علی جان خان و در با بار شتافتند

قتال و آثار و جدال رواج گرفت ساعات ایروان و نخجوان از روی براق و سلاح و شب بهام

وارابه و وقاد قدسی و جیبی و مبادی حریبی و اطراف و قلعه نمک و چراغ توپ و تفنگ در روی هم

بهار و ظرایف لشکر را آن روی و نهار از غیرت و دشمنان را از بیم و حزن و همیشه در دل دیو سردار سپاه طیار

در ۲۹ شوال که بلوح دولت قاهره جیب سلیمان اقبال ایوان جنگ شد و عرض قلعهٔ ایروان که در دار

بروج منور و در شش متمن دیک جدا عظیم دست بهم و پیر و دیگر بسیار ایران اراجه و بهام فلک تسخیر

شهاب آثار و تفنگ به رنگ و توپ و جز آن و جنب صاعقه بار انداخته قریب شش هزار اسیر کشته

صاحب روسیه بسیار رسیده و توپخانه و قورخانه و شش هزار در قلعه تفنگ و سپاهی از آلات حرب

و حیک و الاحصار قلعه شمشیر دلاوران نیز از اول و از هر سو برکشیده بلک و خان سپاه نصرت نصیب

گرفته بود و در طرف نخجوان نیز سردار ان رکاب فرزند معزی الیه که در نوک سنان عراق و ستان جرخ

پسرکوی از دار نفیس بر دو در و فصد و بسیار بلک مرکب سالک راه و در هنر از آن که مقابله

پس

١٤٨

سپاه روسیه شتافته تنفیذ امر و تفتیش احوال طرفین فرق غالب و بخت و در فرق به السیف شور و شکست

چرخ اثیر و با مداد و تاثیر جناب و خداوند قدیر اعلام و شکوه ظفر و دلیران شیر جنگ پیل توان و سربازان

سپاه نصرت نشان مانند سحاب که با عنان شتافتند و مشتی غبار بر نخجوان را با آفتاب که از

پا نظمی جهان نیز بر گرد و روسیه تاخته و در آن هزار رزم عرضه و نظم جمعیت القوم ضلالت سیر را

چون رمح اعلام نصرت اثر پیش شکسته شد و هزار کس از آن تاکنون به لوحه شمشیر و تیر هزار تهی

دیگر اسیر و دستگیر و در اسباب و ادوات و اسلحه و دواب نصیب بیرون از حساب یافته

بقیه السیف که در صروف جنگ پای وقوف و دوام نتوانستند نیز فرار و شتافته جنگ

حریفان سپاه نصرت نشان که تاکنون چشم زبان بستن از روی پیشانی شان جهیده و در گوش

گمان کس نمی مانند تا شان نشنیده از دهن ستیز و آویز تا مسافت بیست فرسخ از نشیب

فرار از آن از خون هزیمت یافتگان و جسد های افتاده کمان نمونه سیه که گوه بلوچ بهنگ نشستاد و لکن صیان

پای وقوف و دوام نک باتعاقب عنان باز کشیدند تا بعد از ملاحظه حال محال توقف نموده از نخجوان

ایروان با معدودی از روسیه که با جانب تفلیس گریزان و فرزند معزی الیه امیر الامراء العظام حسین خان

سردار و عسکر تنها ایروان را با فوجی از سپاه ظفر همراه به تعاقب او روانه و حکم قضا نمون خسروانه نیز

نفاذ و صدور گشت که سپاه منصور دست از تعاقب او باز نداشته سردار و اتباعش را شمشیر بار ابر

زنده و دستگیر روانه درگاه ظفر منصور سازند یا از حدود گنجه و تفلیس بیرون کرده در آنجا رایت آتش

افروزند با بذل اتحاد و بعد از صدور فرمان سرنوشت از حدود این فسخ نمایان نجات سردار و هر سه دل

گردیده با کمال غرور و سرور در صحرای صواب حضر با مرکز گرد و گنجه اقامت بر تیغ جهت تسلیم اشرف خاقانی

رفیع مکان عزت و سعادت نشان عمدة الاعیان میرزا ابوالحسن کسرلچه رفیع جایگاه جلالت و
حشمت پناه مجدت و نجدت همراه عزت و مناعت دستگاه صداقت و جدیت آگاه امیر
الامراء العظام امین الدوله العلیه العالیه مقرب الخاقان کهف المحتاج حاجی محمد حسین خان مستوفی الممالک
دیوان همایون اعلی مرزا زاد الیها فرمود ام باید حسب مقرر عمل نماید و در خدمت شناسی تحریر شده بهرمان سنه
در سکه امین الدوله محمد حسین خان مستوفی الممالک و امین الدوله در بیان ... که ... حروف ... و کلاه
از آتش ... و ... که ... محبت ... منظور ... خاطر
خیرخواه ... رفیع ... سفارت و ... دستگاه نظارت ... کفایت همراه ... شد
در حضرت ... نبشته و ... الف ... کتاب ... عمدة الاعاظم المسیحیه ... الاکارم
المسیحیه ... و ... محبت ... مبادی ... حرمت
... ممالک ایران ... محبت ... شاید ... بدار
... صوری ... دولت ... سعادت ... موقع
... سلطنت ... الاقوی ... به
... طهران ... آسمان ... عظم ... به
حسب ... شاهنشاه جم جاه ... سلیمان ... و ...
... مقصود ... حضرت ... بندگی ... نمایند ...
لازم ... اصفهان ... کاشان ... همراه ... ملازم ... اری
قیام و اقدام نماید لهذا ... رفیع مکان عزت ... میرزا ابوالحسن خان را که از جمله

میمون

منسوبان ... مبادلت محبت ... بیگانگی خدمت ... دولتین ... هزار
دستان ... نغمه ... هزار ... عندلیب ... بوستان ... نغمه
... که ... پرستش عقیدت ... مدت ... خیرخواهان
گرفته ... مملکتین از ... طرفین ... سفارت ...
سفارت ... دولت ... مهر ... دولت متفق ... خدمت
دولتین ... نمایند ... مقرر گردیده که ... خدمت ... قدم
... رضا ... آن ... لازم شمرده ... طریق ... ایران
... ملاقات ... نزول ...
... جهات ... طریقه موافقت ...
... مصاحبت ... مکالمات ... ایام عزت ... وزیر
در سکه که ... پادشاه ایران ... مملکت ایران ... جناب شوکت و جلالت انتساب
مجدت و نبالت ... عزت ... انتساب ... مهابت ... صداقت
... صاحب ... المجد و الاحترام صاحب ... معظم المقام
... الملک ... سفارت ...
... عزت ... مصلحت ... الدولت
سعادت ... دولت ... اقبال ...
... دولت ... مصالح ... مشهود

حصول مقارن دو صفت یگانه و فرسنگ یک جهت بیگانه همراه فطانت متانت اکتفا داده است
و صداقت که نتیجه الا کفاء و ... باعث است الافخم سفیر بی نظیر روشن ضمیر صاحب تدبیر سر بر فرود بنیش
رتبت از جناب سعادت ... خدیو سکندر جاه دارا دستگاه و طراز دیهیم و ... آتش کاه فرود است
اختر سپهر خلافت و شهریاری رخشان که مرکز محیط سلطنت و تاجداری بود الا کرم مکرم محمود و شمشان معقود
دوستان ... و شاه ... ممالک انگلستان ... دوستان ... قرار ... مامه ... رخشنده
و ... دربار خلافت بنیاد و ... مبنی ... ساخته ... مکرم ... مبهج مواد ... و اتحاد
افتاد ... که بنیان آن ... بر ... فرمان روایان ... بود ... استحکام ... قصر ...
و هم ... سابقت کار پروران آن ... ناتج ... گشت ... و تشیید صدق ...
روش ... ... پیوند ... مایون ... رشته ... و ...
در حضرت ... شهریاری مورد ... درجات ... افزون گردید و الحمدلله ... اکنون ...
... در گلزار ... دو دولت ... ... محبت و دوستی
از دوم ... دشمنان محفوظ و ... آفات ... که ...
الا کار ... ... حضرت ... ... بر جهت ... ... لازم ...
در ... فرمان روایان دولت ... الخصوص ... آن ... هر شرط ...
... ... جناب ... ...
... ... اندیشی ... ... اتحاد ...
... مقاصد ... حضرت ... دانند ... ... و ... عبارت ...

در مجاری امور ... کار ... دولت ... پیشنهاد ساز ... هر ... ... وقت و
صلاح حال ... بر اعلان آن ... و ... دشمنان دوستان ... دولت ... حضرت را
... و ... ساز ... از ... رسوم ... ... عثمان ... این ...
... ... و ... ... که ... دولت ...
آن ... ظهور خواهد رسید ... خلافت و شهریاری ... سلطنت ...
... ... مملکت ... ... که ... جناب ... دولت ...
در ... جهات ... اتفاق ...
... ... معادات ... ... دولت ...
نتیجه ... گشت ... فطانت ... جناب آن است که ...
... ... دولتین ... که در حقیقت ... ... گرد ...
این عهد میمون ... ... انجام ... ... این حضرت ... ...
دوستان ... ... دشمنان ... ... اسلام ...
... و ... عهدنامه ... دولتین ... ایران ... بزرگ ... ... جهان ...
... ... که سلطان افتاب ...
... ... مملکت جهان ... ... ذات ... ... انوار
... ... دولت اقبال ... ...
و ... ... سلطنت ... ...

محبت پرور و پس از روابط آمیزش خانگی آغاز رسوم ایلچیگری مروت آثار که واسطهٔ انعقاد
عقد موالات و رابطهٔ انتظام رشتهٔ مصافات است مشهور رای دو دربار دیگر طرف حضرت
همایون معدلت پرور میدارد که قضیهٔ از عموم خیرخواهی و صلاح اندیشی و ملکهٔ ثابتهٔ ذاتیه بصفت کشورداران
مشهور اقطار جهان و ورد زبان سفرای خجسته اثر است چون همواره میان اسلاف با شما عقد محبت
مرتبط و قواعد مودت منضبط بوده است به اول امر که متوارث مارا نیز لازم است که محبت موروث را
پاینده کرده و لوازم ودادیت را در هر باب بعمل آورده مقتضی آثار اسلاف را تقدیم مستقبل عقیدت
مصاف با شیم ما بر این مقدمه مبتنی بود که در خاطر ودیعت خطابه منجلی میگردد که این ارتباط معنوی را با نتیجهٔ
اختلاط صوری جمع ... ابلاغ داشته قلم اظهار داده بکمال یکجهتی بسلک انقلاب طرق کوشش آن
دعوت ترد و سفرا از معابر حیران نجات چه پیشامد مقصور گشته معقاد و الا مر مرتبه با وفاتها الا الان
ممکن ارا اجرای آن سبب وفاد و در انقضای آن غیبت گشت و اکنون عذر ... این تقصیر را ... مجالست
فریضه بر بار کیمیا در و از آب بهره جناب نایب السلطنه علیه عالیه عزت وقت را ... افتتاح
ابواب این رسالت و حجت را ... اظهار این مراحمت ساخت و اجرای رسوم معموله بین الاحباب
مراحمت و در این که اظهار ... صلاح بعضی مراد منعقد بمصالح پولیتیس اند ... در تمام ... حضور
ذات اشرف ... آگاه که واسطهٔ العقد جواهر گرانبهای اتحاد و دولتین علیتین و واسطهٔ آن سلک لالی دری
نمای محبت و وداد حضرتین علیتین میباشد از حسب میدید را ابلاغ و مستمع آن العفو زبان حقایقیت
رتبهای عالیه که مفتاح گشایش مستکلیات جهان و مصالح منفعلات امور جهانیان است خاطر به شتهٔ در
عرایضه عهود فیض اعتبیه ... ادراک مراتب ... تعارف ... آن گرده ... از آن

لطف

مشغول کشور مدارا ... تعالی و تقریر و ایلچی ... از گذاشت و چون ... است که ... ملک از غرض
حقایق و دقایق امور ممالک ... مستحضر و در امور دقیق ... دولتین علیتین که غالبا معروف
اندیشی و خیرخواهی رای روشن ایشان منوط است باعتبار اینها و زواید تقتضیات مصالح مدار زمان عالیه کرده ای
ضرورت ... و شهودی ... مفصله مذاکره دارای وقیق اکابا نیت دوستان پرورا از بدو حال عهد الحمل
باشد که کرده الی الان مدارزمان بلکه ... مردان ... وضح است که نسبت به دولتین علیتین حسن
کرده و در سر حدات محروسین چگونه معاینه بعمل آورده تا از انتخاب امنای دولت قاهره خاقانیه الحاق
قسم منماید و شبهه دقیقه ... در طی ... مراسلات خود باعث ... دولت
علیه عالیه معلوم کرده بودند و در انجا ... عنایت رسوم مراحمت ... بحمد الله تعالی و المنه
در میان ... پولیتیس ... است ... عهد ... حقیقت احوال و اوضاع او در این
قدر ... امر ... که ... شبهات عدیده ... انگریزی
و آشوب طلبی ممنوع و رشت ... انتظامات ... که موجب مغایرت دولتین ... معاشه
ممکنین ... منقطع نماید لهذا محض ... مصلحت اندیشی امور و دولتین و صلاح ... احوال ممکنین ایران
از ایالت آن ... موجب ... و موجب خواهش ... استطابت ... الحاق ... الا
زاده سلطنت ... ایالت آن ... خاله ... که مقبول ... کل
کیفیت را با منای دولت علیه معروض گفته لوازم تصدیق تحقیق درباره ... که از انتخاب ... موقع
بعمل آمده و در تفتیش ... استطابت ... گشته از جانب ... ایل
متعرض که ... حکومت ... مرجع شوند ... مقتضای

امنای آن سرکار بمبادی اطوار و رفتار او را با امنای دولت علیه نگاشته نامناسب بود که پاشا پاس رعایت
او را با وجود آن فاتح ابواب حکومت ممالک سلطانیه نگاشته با آن مشتغل از اصرار ابرام زنگنه انتقال امر نزد
نمود و مشارالیه بمحض اینکه در آن نواحی متمکن نشده با ارباب فتنه و فساد در اقطار آن نواحی همدست شد
و قطع سبیل تردد در کوه صلاحی عصیان تمرد ورود داد علی الغفله بر سر حالچه خالد پاشا رفته از کردستان او را
در صراط المستقیم اطاعت جا نشین بخود گرفت و در آنجا کرشال خود را بدربار ارباب استیطاب سلاطین
دولتخواه مشارالیه بر توسیدی التجی نهاده در مسند حکومت که از نواب جمیع او مشارالیه مشارالیه را
نسبت بدین امر دربار ولایت رانگاه داشت که متعهد خوب بود تسلیم نماید که مجدد او مشارالیه فرستاده
نواب معزی الیه وارد در آنجانب بر قوم محمد پاشا بود که حکومت کردستان را بدو مشارالیه داده بمحض حرکت
حرارت که متعذر شود عذر در نگاشته بحال امر نزد او تا انتقال و تعهدات پاشا که تعذر از مشارالیه
تمردی ورزید بکمال نمود و مشارالیه بعد از تصرف کردستان و تمکن در آنجا بان طریق پاشای کل کلک
عصیان و شقاق ضبط و نهبی نواحی آن تا آن عسکر بر سر کرکوک ... دو را سیدی مشارالیه و تمامی
مرزوقات دواب و اغنام رعایا و برایای آن ولایات را به یغما و غارت داد تا منید چه اساسیه
احوال و اطوار او را با آستانه علیه رسید و شنید آنچه قدر از آن جانب امنای دولت ابد قرین داور طرف
از برای دفع او در باره او مرقوم شده و ملحق کرده و دادار علیه سلطانیه دشمن شد بر قدر شیر داور از نه فرمان ...
مخصوص و بر دوری صلابت تمامی بر حصه دو بار دیگر در قصبه در رسیده که بحیله بالاتفاق ابرای عمال
ناشایسته از شقاق دارد چه رفع عوارض امور که مستلزم منافرت و مغایرت دولتین علیتین تواند بود بر سر
درویش را بدو شده اعلام رسیده باستانه علیه بر سول نمائیم دو مسندار ارقام و منشور ملکوره داور خدمت

ترتیب

تشبثیه مبادی آنچه در دولتین علیتین در رابطه اطلاع امنای دربار بهر اداری از گذارش فیما بین بحضرت پاشای
فرستاده و خود با جمعی موجود که داشت از بعداد بعزیمت صوب کرکوک نمود که مشارالیه
امر دولتین را در آنجا جمع آوری کرده تقدیم این خدمت را بوضعی که متضمن صلاح مملکتین و ممالک صفای
حضرتین سنتین بوده باشد بعمل آورده باشیم از عرض راه نگاشته از جانب نواب معزی السلطنه آمده مقرر
فرموده بودند که تعرض بحال مشارالیه نباید نمود و در محض متعذر بعد که جمیع متکاران دولت علیه بجهت قدر و احترام
اجرای اوامر مقرر نمودند که چگونه در بر ضای احکام قضا امتثال ترجیح نموده اند نمود که مشارالیه
فرصت تدبیر داده علی الغفله با جمیع جنود و جیش و تمام استعداد ... و طیش که داشت بر سر او
آمده سد سبیل عبور و کوک منصور گشته مادی سپاه را از آن جانب معسکر نصرت اثر بست و خود بر
سر راه عبور بمقابله با جیش منصور نشست و محض الضروره الحق سر بزیر ز چشم پوشیده و جهاد بجهت
محض جمیعی که همراه داشت نبرد مقابله بمقاتله پرداخت و بعون عنایت الهی و نیروی اقبال پادشاهی بمحض
مقابله تمام جنود و جیش بر کلیه وطیش او را از نفس بر داشته جمعی کثیر و جمی غفیر از سرداران نامدار و معارف
ایل و حشم او طعمه شمشیر و منع گذران و حراره و مشارالیه نیم جانی در حضور رب ملک طریق فرار در ورود
داد و در او بار گردیده و محض بعد از اداء شکر حضرت ربی بجای معاودت از عقبه انکران با آنچه معروض داشته
آستانه نهاد و در عرض کیفیت احوال ایشان را رسیده بر عرض قضیه نگارش کرده اکنون بر مشارالیه تحریر و
تمهید ارباب تی الالقاب و الا تبار و ولا جانب پاشای ابراهیم محمد بر سم تصحیح جانب والای درنق او
اظهار و سپاسگزاری و تواتی ... دریاب تفویض امر کردستان بمشارالیه صورت نگارش شرح
و اظهار تمام دارد که دو مسندار از جانب این امر منقدر داور ولایات سلطانیه بدین کسی بر و بحب

اظهار امتنان آن سرکار را مصدق این دارستند در مورد غضب پادشاهی گشته که کار او بعد از ضرب تجاوز
بایی بر حد رسیده و امری منعقد در خیر مقصود است و مبرهن است که بعد از این نخواسته ابرام و اصرار ایشان در انکار
موجب حصول اتحاد و دوام این صفا و صفای صمیمیت چنانچه باید و برای مواجهت دولتین گردد لهذا امر واجب
دانست که حقیقت احوال را معروض رای خورشید مثال نواب مستطاب نایب السلطنه علیه عالیه
مورد گردیده و دو لیستی [illegible] به حضرتین [illegible] مفوض در امور چنانچه است گردانند التماس رفع این ابرام
و اصرار که مقرون مصلحت چنانچه مقتضی مراحمت مرکوز است از امنای دولتین [illegible] شود
مستلزم این اخبار را فهمیده تقسیم این مهم را مراتب اعتبار را از [illegible] چاره ... که به امور دولتین
و ممهد قواعد الفت چنانچه است متوقع و منتظر است در جواب آن است که در انجام آن لازمه اهتمام خواهند
فرمود و در دستور [illegible] آن نیت خواهند نمود مشروح مفوضه
چون در این وقت که عریضه نگار را در باب رفع [illegible] از جانب محمد [illegible] و [illegible] اطلاع آن
مستطیع عتبه علیه [illegible] گردیده است لازم نمود که به خدمت [illegible] اظهار نمود که [illegible]
اخلاص شعار را معتقد علیه نفس از خدمات این [illegible] است در اتفاق و اتفاق [illegible] در خصوص
مستدعیات [illegible] به خدمت [illegible] آن [illegible] اخلاص [illegible] گردیده [illegible]
[illegible] است از جهت [illegible] معروض [illegible] و لازم [illegible] اطلاع [illegible]
در هر باب مطالبی که معروض داده [illegible] مستحسن [illegible] مقتضی [illegible] را محرم
و معتقد علیه شمارند و اتفاق خاطر صفا اشراق را از [illegible] در رفع [illegible] در خصوص [illegible] آن را
در عریضه نواب والا [illegible] را در طی معروضه [illegible] اگرچه [illegible] عرف [illegible]

آن [illegible] را [illegible] است لیکن در حقیقت انتظام این امور [illegible] مطلوب و مسئول است
و [illegible] اصلاح ذات البین و خطوط تعارف اتحاد و الفت دولتین در تزاید مواد و نوا حضرتین [illegible]
برای [illegible] مصلحت [illegible] دولت [illegible] نظر باشتهار [illegible] اصلاح [illegible]
[illegible] و [illegible] آن را [illegible] مملکت [illegible] است [illegible] دارد که البته [illegible] دولت این
امر خواهند فرمود و [illegible] احتمال [illegible] عریضه که بجناب [illegible] والا حضرت
نایب السلطنه عباس میرزا نوشته معروضه داشت کمترین بندگان اخلاص نشان [illegible] رحیم [illegible] طره [illegible]
[illegible] عریضه [illegible] اخلاص [illegible]
[illegible] مرقوم [illegible] اتصال [illegible] طراز [illegible] مصحف
مصحف [illegible] مصحف [illegible] که [illegible]
[illegible] مرتبه [illegible] ذات [illegible] صفات [illegible]
[illegible] است [illegible] اسامی اشرف والا [illegible] دولتین [illegible] مملکت
[illegible] قواعد [illegible] دولتین [illegible] است [illegible]
[illegible] چنانچه [illegible] دولتین [illegible] دولتین [illegible]
[illegible] در [illegible] دولتین [illegible] اخلاص شعار [illegible] چشم
[illegible] دولتین [illegible] دارند و دیده بصیرت را
[illegible] دولتین [illegible] واجب و لازم [illegible]
[illegible] که [illegible] اخلاص [illegible] خدمت

گذاری این سرکار مملکت مدار را و واسطة العقد جواهر گرانبهای تقرب حضرتین علیتین و سرپنجه توسل را بحبل
المتین عقیدت و اختصاص انتخاب کرده قباب مستحکم کرده اخلاص شعاری این ادبار نخست و بار را به
الرابطه سلسله جهان آرای توسل شوکتین کرمتین را زیب جبین ارادت شمرده شماره و به سبب
جان نثاری شوکتین نستین را سرمایه عزت و اعتبار نبیند شده و می پندارد و در صدد امر که محافظه و
انتظام این عهود و دستور مامور گردیده واز به دل که منشور امالت این مرتبت و فرمان فرمانروای
دانجمارش بصد در سیده واز امید بود که روشنی مرقومه الطاف مراحمات دولتین علیتین است
و رابطه تکرار عرایض مقتضاء و مرده الطاف ادرار و مراسلات گهبانه خود را در تقیه وابستگان عطوفت دین
جهان آرای ابدالدهر حضرت محفوظ و سرپنجه توسل را بحبل اسباب علیتان از شوکت مرتبط ساخته
و رابطه تثبت این ملازمت در حضرتین علیتین مشغول و مراوده ملازم این خدمت مورد التفات و توجهات
آرای عواطف شهی باشند والله در شکوه الانوار ای جهان آرای در روش است که رابطه موانع و عوائق
در درصد دو گردد ستامانات این نواحی بود و علت آشوب و فتنی و اوزش انگریز اشرار این دیار صاحب
شعار را مشغول نموده تردد سفرا و تمردین مرداری بیوستن از طرق کردستان عرض نفوذ در این دیار
طرق بعیده معبر بود این مخالفت قرین اللاه گسیخت در مقدور مساحت خود را از الله نخستین دین
بیت مجروم و مهجور نموده در این اوان سمت اقتران که نوید اعانت حضرت باری در دوری اقبال
بر زوال جناب شهریاری و بنج از جهات [illegible] جهان مداری موانع عائقه مرتفع و عوارض ناخنیه منقطع
گشته طرق تردد سفرا باز است در فرمان اولا ابحمه عریضه جات هنگام نفاذ و ورود از لوازم اخلاص ادیه
کیشی و شرائط طریقه عقیدت اندیشی دانست که عذر تقصیرات ماضی و قضای اوقات منقضی را با نواطف

عریضه نگاری اقدام و در اظهار مراسم ارادت و اخلاص شعاری استمام کرده مقتضیات خلوص عقیدت
و در قلمرو این خاطر اخلاص ذخایر و مخزن الفت بزبان خامه اظهار تعهد با شما پیشکش الملوک
نشان خلاصة الاعیان مجد آثاری ابدو روید را از انجانب به تقدیم و تقدیمی عقیده علیه سپهر تعداد
ساخت و اطراف رسوم محبوبت و ابقای شرایط خلوص و خصوصیت را بنگارش این عریضه تهنیت
فریضه پرداخت و دانچه از مقتضیات مصالح امر دین الدولتین و ملزومات خصایص جهان
مملکتین سانح بود که عرض و اعلان او مخدوم سرکار جلالت آثار واجب و لازم مینمود که در واسطه احراز
از اطناب و اطناب که خارج از عرف ادب است بجمهره در سیاحت انعم روزگار رزین
در الامر قوم و محرر داشت که حقایق آن را شفاها بعرض و اعلان بر اسناد حضور بار القدوة [illegible] عالیه
در حقایق آن را علیا حضرت مملکت آرا گردانیده باشند که در هر باب به آنچه مقرون مصالح امر دولتین
علیتین بنماید در تراید مراد و فواید حضرتین و القای مراحمت و دادگاه بین الدولتین را معقول
بپندارند مبذول و منضم دل فرمایند این فدوی را از زمره اخلاص کیشان خالص الفؤاد معدود و در رقبه
بندگان راسخ الاعتقاد محمود و فرخنده و دوزکال عطوفت و بنده پروری در نهایت توجه و کم گستری
امر و مقرر شود که همواره مفاتیح کارگشای ملک و پرنس عطارد نشان ابواب عزت و اعتبار را
بر روی این فدوی گشوده مزید التفات و توجه برآیت [illegible] این معتقد افزوده باشند که امروره بنده
نوازی بعمه گرد آید بقیه در سلک عبادی و زبیده و بعبادی [illegible] مشتاق بهجت التقا
دوام دوستی بمسرت اشتمال ابدی کارگشای در حصول مودت مبانی فاتح ابواب
بهشت از شرف ادراک و مفاتیح گشایش قضایا سحاب محبت آیات مفتوح و قفل دار

السعاده محبت و مصافات که شه عنوان طراز صحف الفت و اتحاد و دیباچه پرداز صحایف محبت و وداد
میگردد که در ضمن جنون فیات حضرت زبان سرایه نیش روان بهجت و کامکاری مقتضای سرانجام محبت
و دوستداری منتظم و فتح الباب زبان دوری که درین مجمع نسیم بهارستان محبت و مراسلات نسیم
نگارستان مودت و مصافات نیز رقم کرده محبت شمیمه و تحریر طراز و در سلک انتظام مودت منتظم گردید
پرداز گردیده و گلهای نگارنده گان زیبا نگار و نامه زدایش خاست مودت شعار رشته محفل فرخنده بزم
درهر دو انجمن آرایی مجلس وصول شهود کرده از فصل بهار تا بهار [illegible] چنانچه شمع و سرور گشته که مجلس
از فصل مخصوص از حصول آن در ربط دوستی مخصوص از جانب منضبط بمقام ظهور رسیده که مزده رسان
وصول و ورود خود بجا آورده درین مرحله و دولتین مستحب جناب جلالت [illegible] دستگاه جلالت نصاب در رتبه
رتبه جناب امیر الامراء الاعظم در بار همایون و بالماس مخصوص و در تمامی آن از جانب دولت ابد مدت ما تشکر
دوستان صفوت جناب ایشان را مخصوص بخشیده بود مصحف مودت قسم که تکمیل خاطر و دل پسند او داشته است
افتاد و هم رتبه از جمیع آن خرسندی پسندیده رسید که با زبان خامه هزار زبان نسخ یک از هزاران
نمی‌توانند داد تا انتهای سرانجام قدم در عرصه اظهار کمی این سپاسداران نمی‌توان نهاد و بجا ذلک است
در هر اداره علاج معالج رقابت و مساعد مدارج ترقیات باشند در رفعه تلگرافی که در این اوقات
به خدمت با رفعت سبکتکان جناب شما و لیانعمی ارم فرموده در این سلک منتظم متوقع اطلاع و تسلیم است
در طی مراسله و دستیار زبان اظهار گشته بودند حسب خاطر خواه جناب ان رسیده و مراسله را در اوان مرغوب
رویش مطلوب از نظر ملاحظه سربلند گذرانیده و کمال خرسندی و نهایت تفکر و اتحاد و ملاحظه گذاشتند
بر وجه حسنه و حسن مکتوب شما را و خاطر نشان کرده شده و در آن ابواب خرابی حاصل از مقصود و ارادت گردید

بفرازهی آورده و ابواب مجلس حضور گردد و در جمیع الوجوه شرایط حفظ الغیب و جانب داری بعمل آورده مرحمت
و همیشه حقایق نگار رصد احوال امر جوع هرگونه مهام و اشغال دوستان با خورسند و خوشحالی نمایند زیاده ایام بکام
مراسله که بسلمان پاشا جناب بشیخ گلام فرموده نوشته چنانکه سفیر زیبا خاتم و مزین منزل بسیار و مراحل
بهره در بندر مقام ماه منیر و حلقه گذار منازل چرخ سبک سیر که همواره هنت اشرف وجود مسعود
نزول سفرای مسرت و خبرورش و دایه و پیشه دار استقلال اوقات محمود موقع حصول سفره و رحلیه هماره جمیت
دست داده و کامرانی باد بعد رجوع و وجه نه تعدد در رسایل سلام و عرایض تحریر طراز ابلاغ سفرای
تحیات خفت پرورد رشته پیشه نور دان منازل تحریر مراسلات و تمه محمود و محسنه کردن جناب
نگارش مصافات آنکه بر لوح صحیفه ضمیر منیر را او صحف خاطر خطر نگارش خوش کرده اند که در هر حین
و فی اوقات محمود و خرسندی مرتب از خاطرات مسعود که نقش بند اندیشه را در الواح ضمیر محو صور
حسنه استعلام احوال خیر مآل آنجناب مضمون نهجه و منتصرخیال مسرور مستتر محصور استشمار نگاری روزگار خیریت ماده
تصور صورت تمنی بوده است لهذا بتاریخ حاله تحریر نگار در مراسله محبت مدار مودت مدار که بمجرد وقوف در آن مسعود
رسیده او شهره جناب ذات محمود بسفارت دار الملک ایران زمان گذار خلافت وهم ایران علاوه
شان در قلمرو خامه شیرین زبان منشیان ماهرانه نجحه دار انسانیت و اتحاف ان ابواب
هرگونه مسرت و سرور طرق انجاح شاد کامی و خیر و بهره بشمای دوستان گشته بودند محفل افروز بزم
مجلس آرایی انجمن خصوصی گردیده و ارباب رتبه و درجه ترقی بود دو سکو را این فرحی و انبساط نمود محبت افتتاح
ابواب مودت که بعد از ترقیات آن جناب با نیل الفت جانی فرخنده نجحه مرتبت و سایت ارباب مراتب الفت
عبارت از نفس الوصلت و قایم مقام مرتبه شما که در مصاحبت آن مراتب کامرانی و مدارج شان و ابلاغ

بحد نصاب درجه کمال رسید و در محبت فرح افزا عبارات و تقریر بیضا بیان که منتخبش نسایم
مشکین شمایم محبت و وفاداری و روایح عنبرین فوایح ثبات عهد و حق گذاری بود و بخیات احوال دوستانه
صمیمی و دوستداران قدیمی و نتیجه خاطر دوستی پرور ارادت بشارت حق عهد و دعاگوئی و اوراد تعالی اس
و ثبات اینجانب مزید استظهار و اطمینان بخشید و چون فی الحقیقه خاطر دعاگو بغیر از این
از استشعار مجاری روزگار بسعادت آثار آنجناب طی مرفور و از استعلام حقایق احوال خیر مآل آن طرف بالمحصور
محصور است از لوازم مودت خصیصه الفت و مقتضای شروط اتحاد انتظار حصول و سیله تکرار دادو ارسال
رسایل خود و در ضمن آن باظهار و اشعار شوق و تعطش از رحیق زلال وصل به تحریر ملفوظات
یعنی مراسلات جلیل الدلالات پرداخته توقع نماید که همواره این شیوه مرضیه الجانبین منظور و بصیغه
پیوسته حقایق حالات و حقیقت تمنیات خود را در انشراح اظهار رقم گشته که موجب مزید ارتباط الفت
و ازدیاد مراسم روابط محبت و مودت خواهد بود اللهم تا این ایام که رسیده ایم باو رب الغرب والعباد
مراسله سلیمان پاشای والی بغداد به عبدالکریم امیر کرمان نوشته است چندی که جواب مراسلات
آفتاب انعکاس فرمان نفس در اعلی بقعه حضرت پادشاه والا اعلیحضرت سپهر شاه از احوال خیریت ممالک به احمد ارسال نمودند
افلاک نسق و نظام بنا و در مراحل بروج و منازل مسالک ... و ... دیگر آنکه از مسلک مسیله
جلیله سیکه کار فرمای فلک ... سیر دولت و دریای ... پیوسته عنصر سر ... انقیاد و ... نسیله
تعلیقه جلال جلالت مثال ... بیاد انجمن ... دو ... نظامی ملک
درخواستی ... از تنظیم و نسق ... سایه ... تجهیز ... جوانب اوامر وجوهات
محبت سمات و پس از تشریف و تصنیف که ... گلهای ... بتحفه و تحیات

مودت آیات که نشر ... معلمان حقیقت الفت ... نقاب ... محبت ... طراز صحف صحیفه
الفت و دیباچه پرداز مقاله رساله مودت میگردد که در ... بعد از کارفرمائی ... و شکایت
چون ... مساعدت و اعانت بخت سعادت مقرون از جهت اوامر ... و فرزندی ... مقام ... کار
طرفین ... در جانب اسباب نصرت و بهروزی ... جاوید
آنکه ... ایام الفت و اتحاد و ... ز ... محبت و ... رشته محبت
رشته که بزبان قلم ... بر آرد ... کمر ... در ... رسیله
و بنیان ... استحکام که ... ایام ... دو ... خصوص الفت و ...
در ... گشته بود چون ... به ... و کار ... مصروف ... گردیده ... محبت
گرد ... الفاظ و عبارات ... بعبارات ... در ... مرتبه ... کار ... در
مراعات ... درجه ... بر ... زبان ...
تنقیحی ... و ... پیش ... محبت آنست که ... حال ... بر ...
... گردیده ... آن ... با ... و ... علاوه ... که ... بر زبان ... و ...
دولت ... تعلیقه ... در ممالک هندوستان ... و ...
محبت ... زمان ... الفت ... مهد ... الالفت
بنیانیت ... با ... قواعد محبت ... مراعات ... لکاکه ... در ... نسیم
... عارض میشد ... اعتماد ... گفتار ... الفت ... آن
... بر ... اظهار ... معاذیر ...

دیباچه سر شقشان از نظمه کثیره انقطاع مامون بوده است و بنیاد نظم ترکیب المتقن بزبان اکنون که
بعد از انفصال مرتب نامه مودت نصاب مصاحب اسلاف برات محبت و حلاوت و قمت تمنی در اکمال مراتب
اخلاف ممهد و مشید گردیده و نیز الله الفورد الرحمن بالارا محبت و مودت اسلاف را فزون از آن گشت لطیف
داد و صاف جوابیت حقوق الفت دیرین ملاحظه شباب دوام محبت سبقی بالطف البین ضمیر و بی تمنی مشتبه
دارد و چنانچه دوام داده که چهره اتحاد و رشتن خبر آلوده فکار را نظار می بود ملاحظه مصالحه جهاد و ملا و در حمایت
حقوق سرانی و تمنی و اتحاد و متابعت انکاح رضا و تمه همواره نسبت بیت سپس بی مقدور اسباب لوازم
حمایت و جانب داری و نهایت تمنی و دوستداری را معمول میشد و مینمود است بعد از نیز بالاتر از قسمید
ازین در اجرای رسوم محبت و حلاوت اتفاق بیرا الطاف اتحاد و سعی بیا داری که از انجاب کسر شلم الفت
دفعی عهد مودت که نسبت احوال ایشان امری محال است و اقع گردد و از انجانب مقتضیات طرق تحولو
دقایق رسید انکار از جمیع حواد بلوایش باز کشش تعهد و دوام توجه و سعادتی که در باب کابلیده است
امر و انصره و بعد از دید بزبان خامه تحریر نمود آید و بدین نهایت است که متمایت ایشان در حضور حضرت صاحب قران زمان در باره ا
محبت ایشان امراء انکاح مقرون داد و جواز ارض خلاف منزلت نیست به سواد و مراسله نامچه
در سالی که عرایض عمده از جهات تسنه جدیدا و شخص مثبت کیفیت صحت ذات والا صفات
بندگان ایشان را درست طالب جمیع عطف نهاده ام بود که تفضیل جات حضرت آیات عالیه که در عرض شوق التفات
سر است رسیده و فی تمامی را رایه است مبحث رقم مرقومه مصحوب تعلق بر سبیل مطالعه ملاحظه والا مطاع ان اعلی حضرت جهان
مرداوار ایجاس جال از ای است و محمد و اعتد و بذل آن ممصوری را حب آن اعلی حضرت ستاره اکثر مشاهدت تمام جان الزام شمایم
روح فتوحات شفقان مبانش عطر ساده نهاد بنیاد ارکان افتخار با روح افتخار ناید است که زیر جناب امنا طرف

دفاع حمایت و کلاء و اعلاء و مصاحبت قدر تنبیه کامل ایام سالیانه کثیر مفارقت مکاران مهر بیت کیش و صداقت کیشان
عهدت ایشان باشند بعد از صحیفه بروازی صحیفه و خامه جهره ارزش ارسال بطلب و دعا میکرد و فزون مرتبه
که تبدیل اکرم اعلی حضرت دولت ایران قبض چند کلمه ثوابت و سیار ما حضرت گردون کاردان شیخ سپهر
وارد و اندر و هیبت افزون عالم امکان است شاهی فیروزی شد و همی دولت و عزت و اقبال و شمع سعادت
و مسرت و اجلال و رساحت کثیر الفتوحات و شگفته بالیدن نظام سپاه میرزی نخش داده به تمکنان و
پرتو انداز در چشم مجازی و بعد از نشر اضواء دعای پیرایه بر روشنگر بهار شمع خانه خلقت انجام مکرمت
روی الفت پر امید دارد که چراغ شبستان جلوه حضرت بر سه فیوضات نبات و کمیت فیض دلها قلم در دوام مهر داد
افروخته شمع بود در روش مخش پیراهن محبت و اتحاد گردیده است شمه بیانیه که نوا بر دارد و صحبت پرتو انوار است
بر وجه اشتغال نامیه که خبر زلال وصال منظر منحی و مراد استیاق پیچید در سحاب آن که تعبیر از صرت
کاملات فایض البرکات بشکفته میتری سنبلستان رسید و در عالم توافق اتحاد و حوالی اعلی مراتب را
صحیفه ضمیر فرحت شباب و در طاعت که در جناب تضرع است جناب و بتحریر دعای مطالب
پرداخت که در باب استقلال عنوان مرسله که به جناب شمال کوثر نهر با اعلی خواقین شیرازیان ایشان شده اللهم چند انکه
شاهی فسیح بینظر اسم در چهار چمن و قصور ابد ولا بر دریافت و در زلال تمام رهبر اولاد از چشمه بار رهبر از انوار و نزد
زبر سپهر نظم خطاطان است کلمات ایام دولت و اقبال در دوستان جلات و اقبال شگفته دختران نگار از همیشه
بهار خلقت و اجلال از جانب ایزد لا یزال مخصر در بیان بوسته که رنگ اقبال نهفته شده در روزی فیروزی
دیده مجال بعد از علی دسته بندی ریاحین دعا و ثنا صحیفه طراز گلستان دعا میکرد و که در زمان جهان آرای نطاعه
جمال سعادت اتصال آن دولت بیمثال ایام عالی که مراد بشر در نظر دوستان فرو فرو از شمایل است

وگوهر شهسوار حقایق مقامات شریف در دبستان‌ها با درویشان دفتر محو بود در آن وقت که نگاه و هیچ جایگاه و دیست
و محبت آگاه، بلیه الکرامین العظام صفیخان عظام الضرب بود از جناب مرحمت مآب میرزا ... در فرض مقدس عالی
میرساند: ای چون من را کجا من زنم گردم غلط گردم غلط ای دین فر ایمان زنم گردم غلط گردم غلط، گر توبه
کردم از توبه کردم توبه من ای جان و هم جانان زنم گردم غلط گردم غلط، در راه مستی آوردم تقوی و رفت
خوردم گوهر آن آتش نکنیش می‌دارم و پیوسته زلف شاه زهرها و ... مرا شها دل ناقابل بود گوهر آن
دل زجان برگرفتم در عشق تو ز آدم رسمی بود بیگانه آشنا گشتیم آنجا سفر بار مبارک منزل بود در
سر برق بار آتش فشان است خوش آن وقتی که با او خاص بود ... تا ماه و ... خارج از فلک
زیبد و از خون دل نوشتم نزد یک دوست نامه سواد مرسله که از قلم شده مخلص حقیقی ... نظر ... مورد
وداد دست اخلاص و دیباچه پرور صحف محبت و اختصاص میگردد که بعد ... از فیض صحبت گرامی اله
الان همواره چشم مشتاق براه و در محور دیده عنایات ... بعد ... دل اخلاص منزل آغاز مرسله
نگاری را اظهار اخلاص شعاری ... وسیله جویانه نموده تا در این اوان ... که ... ربیع ... صفات
و صفت بنضمان سحبان العصر فرید الدهر افصح المتکلمین و اطلع المتقدمین سیف الشعرا میرزا محمد متخلص بنادم
در این جمله شعرای شیرین زبان و نغمه‌سرایان شهره دهر که صفت همواره بعنوان سیاحت ره نورده
بلدان و امصار در پیوسته دانش ... محفل بزرگان ... و برکت الاتفاق ... آمده و از آنجا که
شیوه مشارالیه مدح و ثنای اعاظم و از اول و طریقه او دم و ثنای ممدوح است با ذلت قصاید بلند و محامد ارجمند
باسم سامی نام گرامی بندگان عمیق شأن ولی النعمی ... اعاظم و بزرگان صاحب کرم گفته و نخامد ...
... شعری بمسند ... و ... با صلات هر یک خاطر خود را مسرور ... شده از آنجا جهت ...

نظم

ابوب سلیمانیه در گلستان لیلی و مجنون از حسن ... مشارالیه مداح و ثناگستر بندگان ولی النعم ام در صفات
اوصاف اصحاب جود و کرم و سیاح اطراف عالم است هر یک از اعاظم و اعیان مجموع ... تهیه
در حق مشارالیه احسان کرده و دست فضائل او را بتعداد آورده‌اند و زبان او را بسته‌اند و در حصن حصین جانی
از غنیه زبان و امین نشسته و مشارالیه بشرف خدمت خواهد گردید و امید که جنابت بیکرت
بخدمت در دولت خواهد رسید از راه اخلاص کیشی لازم دانست که اطلاع احوال او را بسلک نگارش
این مرسوله ساخته و سبب تذکر احوال مشارالیه بر آنچه زبان و کلک ابلاغ نماید که نظر التفات از احوال
او دریغ ندانسته مشارالیه را از الطاف عمیم بی بهره نگذاشته بعد ابلاغ محرر مرسوم فرح جانی بر پرده کلیم گوش
بلبلان برد محبت او در نمونه نگارین در آشفته بار سواد مرسله شوقیه خیالکه و مست دیوان جمیل
العنوان مهر اردی که بختش مطلع انوری بروش آراسته و مجموعه منتخب اکنون از حشو زواید و فضایل
و نفاق نواقص و نواقص پیراسته است همواره وجود مسعود که آراستش دیوان وجود است شاه بیت قصیده
ذو قافیتین لیل و نهار و پیوسته ذات محمود که زینت جریده اتحادات بیت القول تحفات ذو
الاحتمالین روزگار باد و بنده وجوده بعد از بیان معانی بدیع الالفاظ و حلاوت ملاحت ابیات که
شیر و شکر از دیوان فصاحت است پس از ترصیع و تجنیس صدر و عجز کلمات فصاحت آیات
در ترسیم سخن ان میزان تقیح و استعارات است مشهود رای منیر و ضمایر انور و مکشوف ضمیر انور رای
ستارگان میباد و در سخن طبع مثالی شربت جشنه با التزام رسم وفا و عادت بر سر رسوم صفا و رابطه خود را
رابطه اکثر است که بیشتر از اسباب حسنه و بیشتر از علوم سخنه مطلع اطوار دیوان رسالت و سخن پرداز
رقم ... که از جهت تحریر تلفیف و در محرر بعید ... کند تهنیه و در این ایام سعادت ...

در حضرت وحید العصر و فرید اوان انوری طبع خاقانی بیان که نظام نظم الفاظ سحر بیان احسان عصر سحبان
زمان است و بدایع زبان خوش‌شکاف شعله بیان آتش اتصاف سخن گستر نحوی دانش فروز [illegible] بزم دری
گشته نام آور اعیان جنس و مشهور اقطار جهان است یعنی ملک الفصحا و سیف الشعرا میرزا محمد متخلص بنادم که
همواره قدم فرسای سر منزل القوم و نجم سر [illegible] ثنای ارباب سخن و جهان را خادم است شرف جناب حضور
بی بهره و فیض [illegible] صحبت ذی بهجت را استدراک می‌نمود اخلاص طبیعی و [illegible] اقتضای آن نمود
و همی بود واسطه صورت [illegible] حقیقت حال و اسفر صورت را رابطه معنی برای کیفیت احوال ساخته اظهار می‌نماید
و چون نایل بوصول مرجو است به بیان شعر حکیم انوری که [illegible] از تعقیب [illegible] است اکتفا می‌نماید چه
مرقوم است شعر می‌نگویم مهربانان را ثنا بس می‌نگویم ابر باران را بهار زبان معذرت می‌گشاید والسلام
سواد خونه که سلیمان پاشای بغداد به جناب [illegible] نوشته [illegible] رقیمه [illegible] است و اقبال بنا بر [illegible]
مشتمل [illegible] در این اوان [illegible] اقتران که رجب شروط رسوم الفت [illegible] برسالت [illegible] بال را
سفیر [illegible] در زمان [illegible] مقاومه را به میان [illegible] رسم [illegible] و بعضی امور متعلقه دولت [illegible]
انگریز بهادر [illegible] گردید [illegible] که اطلاع ایشان از حقیقت آن لزوم داشت اگرچه [illegible]
عمده الاعاظم والامجاد [illegible] المسیحیه قدوه الارکان الاخاتم [illegible] رسیدند و [illegible]
[illegible] حقیقت آن [illegible] مفصلاً ایشان [illegible] اختصاص [illegible]
[illegible] که ایشان [illegible] حقیقت آن [illegible] رسایل خود صورت گذارش نماید
[illegible] حقیقت آن احوال را ایشان معلوم
ساخت [illegible] خصوص [illegible] اشخاص [illegible] و انگریز [illegible] که [illegible]

و کردستان است که فیما بین طرفین [illegible] در حدود [illegible] که [illegible] باشند [illegible]
اطلاع و استحضار [illegible] از مردم طایفه فیما بین [illegible] نام [illegible]
و [illegible] طریق [illegible] همراه [illegible] باشند [illegible] ایشان [illegible] اطلاع [illegible] کردستان
[illegible] بعد از آنکه [illegible] بغداد [illegible] و بعضی از توابع [illegible] که از
[illegible] ایران است [illegible] که سالهاست که [illegible]
و همیشه در طرق و شوارع [illegible] قطع طرق مشغول است [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] اشخاص انگریز [illegible] آورده [illegible] همراه ایشان [illegible]
[illegible] مجبوس [illegible] بعد از آنکه [illegible] بعضی شروط [illegible] تخلص [illegible]
[illegible] مذکوره را رخصت داده [illegible] ایشان را [illegible] مذکوره
[illegible] بعد از آنکه بعضی [illegible] بغداد رسیده و این حکایت در میان مردم شایع گردید [illegible]
رسید [illegible] سرحدات مذکوره [illegible] که [illegible]
[illegible] کردستان [illegible] سرحدات [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] آید [illegible] قریب [illegible] مذکوره [illegible] سرحدات [illegible]
[illegible] تخلص کرده [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] اطراف [illegible]
سلطنت ایران [illegible] عثمانی انگریز [illegible]
[illegible] بغداد [illegible] ایشان [illegible] بعد از آن

آورده همیشه از آنجا که بعد از آن می‌رود چه کس فرستاده خلیفه خان را خبردار و بر سر ایشان آورده ایشان را
مدت او گرفته رو کلیم خان هم که حکایت وزیر نشسته وران نواحی راه کرک است دو هزار ایشان را
که هزار اردنایه نفوذ و جواهر کالحصار که با ایشان بوده متصرف گشته اکنون را نحو است که بجای
سلوک با صدیق دربار سلطنت با وجود ادعای کمال اخلاص و اطاعت امر باشد که الاخبار النهایة سبب
تغیر مزاج وهاج اعلیحضرت همایون ترشیزی گردیده لیکن از فرط مرحمت شعاری بکمال حلم و بردباری
وسعت صدر سلطنت را شایسته آن بود که بروی نقض عهد جنایت او توجه عفو فرموده و تقصیرات
درگذشته در دول معدلت منزل خسروانی بر شعله آتش غضب را به آب حلم تسکین داده درباره ایشان
نوازش به تصحیح این اوضاع طراز گشته و عهد و پیمان محمد حسین بیگ غلام خاصه شریفه مقرب
در نظر رسیده راه خلیفه خان از اول شهرت را از انجاب مطالبه نموده و تعهد این عنایت شده امر فرمودند که
خلیفه خان مذکور را گرفته بسته با هزار داموال که غصب کرده است روانه دربار عظمت مدار نماید و در سند او
اگرچه خلاف واقع بودن این مقالات از آنجا که در مملکت ارفع فرموده این حرکات نشستن القصیر غفلت علیا
درست که تبیع وارد توابع ایران است و عدم اطلاع خود از حرکت و سکون آنجا درخواست تشخیص اگر نز
و تعیین و تشخیص حدود مرقومه و نگهبانان فیمابین برقرار باشد که بعرض امر تسلیم بیاید بلا المواجهه حالی
شان محمد حسین بیگ مذکور بجهه مفصلا و مشروحا گوشزد این احوال و اوضاع در فی البدو الی الشهر صیامی
دولت روز افزون و ندمای مجلس همایون مرقوم و محرر داشت پیچ خیر اللدین امیر ایشان مسرور گشته
وه فرموده خطاب مالک رقاب اقلیم خیر اعظم منزلگاه گشته که چون خلیفه خان زنهار در خاک کردستان
نشسته و اکثر از ان همراهان شاه الیها نیز در همان حدود بسر برده گشته ایشان را بدیده که از آن باب کسی را بسکر

ملل

کردن و مامور نماید و بفرموده اقبال بزوال پادشاهی را داده دستگیر و روانه سریر خلافت مصیر نماید و اگر قضا
شما را بدر از ایشان گریخته و پناه ایشان متوجه گردد همین که وارد خاک ایشان شوند و تفویض شده هما کر
بطرف سرحد که در سرا بها منظور رضای او نشسته و راه تردد او بسته اند انشاء الله الرحمن الرحیم از جانب
معدن از زوال خسروی او را به دست خواهند آورده دوستی که قبل از این تعهد پادشاهی مقرر بوده در آن حضرت
هم لازم بالیه معهود آورده و در دستگیر نمودن او کمال سعی و اهتمام بعمل خواهند آمد اما بعد از آنکه ان محل و صلابت
دستگاه وارد حضور پادشاهی و بشرف دریافت تقبیل شرف التفات ممتاز گردید باید که از حقیقت این مطلب
مستحضر بوده باشند صورت این مطلب را به ایشان گفته شد و خود ایشان از حقیقت احوال مستحضر داشت
و بسیار متعلقان دولت دیگر زمان امنا نیز مخصوص اند که اطلاع ایشان را بقدر وقوف خاطر خواه مهر بجهت تحقیق
آن زمان گشته اند که بایشان ازین صورت با ایشان آن برگذار زبان اظهار نمودند تا آنچه در خصوص و اگر خواهند
در ایشان نشسته و مشخص باشند از حقیقت حال خبردار بجهه عالی و خاطر ایشان اراده نمود که مبادا نظر اصبری
در گرفتن و بدست آوردن خلیفه خان کوتاهی نمایند که این مطلب را از جانب دولت پادشاهی والا جا مقرر و نشسته
ساخته و در گرفتن او اهتمام داشته باشند چون اطلاع ایشان لازم بود اظهار نمود تا به واقع از هر چه که از جانب
این دولت جاوید مدت محمد حسین خان از نظر شریف گذرانیده تسلیم نمود که در باب صدق و صفا تسلیم دل و فهم بود فارسا
تسلیم از زمره بزم اردم نظم جناب معالی القاب بصفت آب و جلالت کتاب نزاکت انتساب فارس
میدان درایت رایض مضمار کیاست درج مدح جلالت سرور اسد لت مصباح مشکوة تدبیر و تقریع
کنز کنج سهیل من محمد اعلا رحیس برج حکمت افضل شعرای سپهر عظمت بدر فلک حشمت تاج تیار
سرادقات ساده تهاج تاج مصالح انام رافع انوار ... فرقه ... ملک ... فضل الله ... حشمت ... حیات ...

ایمه اندیشانه و جلالله ابدا دابلاغ سخته بر لوح استحکام و شیکار رد که اگر از راه موالات خالصانه و طریق مصافات

کهنانه مستطلع حالات محبت علامات باشند بوجهات اذکار بسازد تائیدات کریمه شده و نوازل ابواب

فیوضات از عهده چه جبر احوال اساس دولت روزافزون بار ذوارج اقبال خجسته انجام فرخنده آغاز نسیم

فرحات گوناگون بر ساحت روزگار کارگذاران بستان معدلت بنیان در اهتزاز درآمده و گرمای خواهش

هواداران با نسیم کلیله الغور و دود مفقود اسباب مسرت بهجت بغایت ازالملک المعبود مرجو است چون الاقوف

مجسمه و زمان فرخنده ایلچی رفیع جایگاه و فرستکاه سفارت آگاه زبدة النظماء المسیحیه و عمدة الاعیان

عیسویه سفیر صداقت ضمیر [illegible] از جانب حضرت خداوند پادشاه دولت [illegible]

کامکار کیوان ایوان [illegible] بهرام کارزار مهر دیار ناهید [illegible] سپهر [illegible]

سمند مجره [illegible] اسکندر [illegible] فیلقوس [illegible] ممالک انگلستان و هندوستان [illegible] السلطنه [illegible]

قواعد دوستی و دواد و تمهید قوانین [illegible] الدین [illegible] سپهر [illegible]

قدرت قضا [illegible] سلیمان جاه [illegible] بارگاه سپهر دستگاه [illegible] غلام [illegible] اعظم [illegible]

خلداله ملکه و سلطنه [illegible] دیگر [illegible] اولیای دولت علیه [illegible]

ولیعهد [illegible] اساس [illegible] مستحکم [illegible] الفت [illegible]

رسوم [illegible] عزت [illegible] سفیر [illegible] بجهت [illegible] ایلچی رفیع جایگاه

[illegible] لازم [illegible] که مفتاح [illegible] فاتح ابواب

موالات گردیده [illegible] اظهار گردد که این [illegible] صادق [illegible] اصلاح [illegible]

پیش نهاد [illegible] مصلحت دولت بهیه [illegible] مصافات [illegible] گردانیده

[illegible] الملک [illegible] محمود [illegible] مصالحه [illegible] اسباب [illegible]

[illegible] اطراف [illegible] ارسال [illegible]

[illegible] سفارت دستگاه [illegible] بخاب [illegible]

[illegible] انجام [illegible] صورت [illegible] بیکدیگر [illegible]

[illegible] مصافات [illegible]

خامه [illegible] برادر [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] فراق [illegible]

[illegible] چشم تر [illegible] در آتش [illegible] در آب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برآوردن نغمات دلپذیر نغمه‌ریز بند همواره آوازه سرو دولت و اقبال بلند آوازه و همه خوش نوای بلبل معنی آرزو نو از نهال
سازباد و سکه زبان قلم را با اظهار خدمتگذاری مخلص در میدان بیان رخصت جولان داده بود زهی اخلاص هی خجلت
نسبت بر کار صادر گردیده که شایان شان رفیع و در خور قدر و منزلت رفیع آنجناب باشد چون مخلص شیوه اینکه
و مستلزم شمه اشارات و آیات ذات آنجناب را اظهار نماید مخلص بار سپاس خدمت بندهات باد ام
حیات در سپاس این خجلت بی در گل و تا در عرصه جهان است در نمودن ستر اظهار اعتذار منفعل گشت مدد خار
خامه را چه یارا که از میدان سپاس گذارش قدمی تعذر خواهی چماید و نفس ناطقه را چه توان که بعرض عذر اراده
اندکی از بسیاران لب گشاید ازانجا که گلشن نشینان گلزار اخلاص در رتبه اعتراز با دم لطف اخبار عجب آثار
حقایق مآل فرخنده فال متبهج و از نظرات ابواج مهاجرت ملبسکی اندازی با جداری مهجوری قربجات واله
رجحت آیات مسیحی صفات بتصبح نماید مرور از خصال پسندیده آنکه گاهگاهی بسفرمان مهرورزی اعتیاد بری
مشتاق و رنجات در حطام اندوه رکتار نمی‌ برسبیل تلافی جات و درجمع حذف آن تلافیات قرین کار
انجاز خواهیند هرچند از طریقه ادب دور است در مقام گستاخی عرض شود که تصدیع کشیده فضائل
منقاکیه آن مخالفت مخالفت گشتمان شهامت دستگاه امنتا جناب عزت و اقبال همراهان نجیبا و الا عظم
المعیوبه و رزیده الاقانم الفضیه وکد صاحب و ستر ملبس صاحب بتر جناب اعوض سلام از جانب مخلص
رسانند و الطاف منتاکان عزت سعادت شان محبت بمحبت بیان سلام دوات والقابان سکلمس حتم
عطار در قسم منشی کتاب دانش و کمال و دبیر دیوان منش و افضال میرزا مهدی الشهیر میرزا آقا میرزا ابلاغ
دعا بی احصا مصدوع است ایام دولت کام و ساغر مرام لبریز صهبای مرام الرب العباد عنوان عهدنامه که به بان دولت
و قرار داد دولتین ایران و انگریز نوشته شد الحمد لله الواحد الکافی اما بعد این جسته اوراق دستگاهیست که از طراز بیچاره ق

الحمد

١٦٢

رشته دیدیت و اتفاق دولتین علیتین بربسم عهدنامه منصوص رطوق صدق خلوص پیوسته میکردد و چون
قبل ازین مخالف و نیز بدستور سابق فرمود حسن رنیت از جانب دولت علیه انگلیس تخته تمهید تقدیمات تحیت
دولتین علیتین وارده ده یاسر قسطار شهر یاری بود عهدنامه مجملی فیمابین دولتین علیه ایران
اجابت الکفاة والعظام صدر الوزراء العظام نظام الصدارة والوزارة و الاحتشام میرزا محمد شفیع صدر اعظم و امیر
الامراء الکرام مؤتمن الحضرت العلیه العالیه امین الدولة البهیه السنیه نظام الجلاله والبسالة حاجی محمد حسین خان
مستوفی الممالک دیوان معظم و اعلی فرمان رقعه در طلب آب بجهت باغ نوشته شده حضرت
حق سبحانه و تعالی دریاض فیاض اقبال رحمی اجلال آن نزه حدیقه آمال و لایت مآل را از ابر معین فیض
لایزال سرسبز و سیراب دارد شعر کلشن خاطر تو خرم باد بخت سرسبز خیش توام باد فرمایند
با آبروی کدام لفظ و معنی در سر حرفه ازافسردگیهای باغ با ستم را عرض نماید قطع نظر از مبالغات شاعرانه
داغوافات منشیانه حالی روی دلکش صحن باغ که در نظر مجنون غیرت صحرای نجد و نمونه دشت کربلا شده
و جویبار از که آب در رنگ رحله بغداد داشت هم مشرب دریاچه ساوه گشته اشک چشم من
در دور تحقیقا مصداق مقال نداطع امواج آمده درد تشنه لبان بمقام لذت یا عذب فرات
در باغچه دعاگویان صنایع صبرکه سجاده در روی آب میکسترند با وجود این همه در خاک نشسته اند و هجران
دایم الوضو تمامی به تیمم نماز میگذارند و با سمن که ز روی بیدین انگشت نما این عرصه بود زعفران رنگ بر
آمده و سرو که ثابت قدم این سرزمین بود برلب جوی خاک افتاده چنار دست از جان شسته زنبق باغ
حنظل نشسته نرگس آب چشم خویش دست در و شسته بنفشه بعشق رهوای خامه در زمین کشیده
و گل از صورت سینه چاک برآمده گشوده غنچه در چشم بهار چهره ریحان مخضر سوسن از تاب عطش زبان از

وزمین بیرون کرده و فواره از خشک لبی زبان در دهان بموده تاک پاک خشک شده و درخت آب ازلب

آنچه روی بهی بند و و نهال آلو بالو از تشنگی آلو بالو در رنگ بارها نخیز در دهن گرفته و چشم شمس عالم طلعتی

از عین الشمس آب جسته بسبب اراده آتش ولی گرده از رخ او در سیب هیجان و ام ... طپیده و شفالو

با صد پاک دهنی هزار بوسه داده و دوم آید خانه جب قصه قصه که آید من ضعیف کنم علوم بدین رو از کرت

رو بهی داده او در پیش بند ظرف خابات چگونه که گفته که نه خرف زکی اندرین شدت کرما

در بکفند بسبب نیز منبع که از رگ نه تر بهی آب فرم رخابات که تو نجی بر دل زیرا نگه چو جانبند

همه چشم تهی در همه تر خشک این بوستان چشم راند که ز نکات کتاب البقات کثرت

و قطرات دریای رحمت آب تشنه تحجیر آید چنانچه که امروز زنده ورنان میر آب آن که

ریان و سبا تا تیز زمین افسرده شوند مگر سبا تر زمین پرشور و شین و هم جام آید باد حسین

خوش نه و تعالی ظاهر خاطر و اخفی داخل حافظ و حفظ ناصر و نصیر محمد دیمیان با و بالنبی و اله الامجاد

جواب رقعه نوشته که بسم چشم آب مرهم

داعیان صداقت کیشان دولت جاوید مدت حضرت ... نقد ... قبه فلک اساس

اعظم بنده به ... الوهیت حکمت که حضرت ... الوهیت ... عالمتاب ... عالیجاه ... نواب ...

حضرت اقدس ... خسروانه ملک باد که جهان ... کام ... روح ... اعلی ... انتصارات ... ارواح

دهر ... قدسی حدیقه آمال ... سعد عرض ... حضرت آنکه چاپ ... که ... حضرت ... حکم عالیجاه طلوع

که ... کامله و قدرت ... امام ... امام ... کرامت ... و قصه روایت ... حضرت ... و قدرت ... دولت

سلیمان ... حرمت ... اقدس ... اسلام ... اعلم الملوک ... اسلام ... المعالی ... ابن ... تعلق

با نصر احکام الشرعیه المستمره و الاطراف و الافاق المجاهد ... الله ... الفاروق ... اسلام ... ایران جمشید ... دولت

با ... گستر ... دولت شاه ... و ... ملک بارگاه ... اسلام پناه ... خلد الله ملکه و دولته ... الکراره و ... عدالت

و داد گستری ... نصفت ... حق ... صاحب ... حضرت ... بندگان اقدس ... شهریاری ... دانم

اسمای دولت ... بساط ... اسکندر ... حطه ... حظی ... کاخ ... انجم

این ... صداقت ... ملاحظت ... الله ... که ... دولت حضرت

گیتی ستانی ... که ... رسم ... اعلیحضرت ... ادام ... ملکه ... بر ... صفحه ... جهان

محروسه ... که ... مرتب ... حدت ... هم ... دولت ... که ... انتقال ... ابد دولت

... ملکه ... الدوام ... دولت ... آن ... که ... حضرت ... حسین ... حضرت

سید المرسلین ... ... حضرت ... منبت ... که ... اهل ... کمال ... و حدانیت

مستعمر ... حادث ... گرد ... مجید ... حل ... احوال ... حضرت ... اعلام

بر ... از ... بر ... حضرت ... که ... بشری ... بشنید

حضرت ... که ... ابد ... حکم ... است



هو المؤلف بین القلوب

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله فاطر الاشیاء بقدرته و خالق الخلق

بقوته الذی [illegible] بکمال فضله و [illegible] و [illegible] و الصلوة ازکاها و اتمها

و اشرفها و اعلاها و افضلها و اکملها علی سیدنا المحمود و نبینا [illegible] و مولانا المؤید شفیعنا

المسدد محمد النبی المختار و آله الطاهرین الاخیار و لا سیما [illegible]

ابن عمه و وصیه و وزیره و [illegible] و بعل کریمته و مروج دینه و شریعته و خلیفته بلا فصل

علی ابن ابی طالب امیر المؤمنین و سید الاوصیاء المرتضی قسیم الجنة و النار و بعد حمد و ثناء

غرض از نگارش [illegible] [illegible] [illegible] این کلمات [illegible]

و [illegible] از [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] القدس [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

الذی [illegible] [illegible] محکم کتابه [illegible] الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حضرت [illegible] [illegible] [illegible]

بقوله تعالی و [illegible] [illegible] [illegible] و الصابرین [illegible] و لا [illegible] ان [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]